باب ۳
در امراض جفن و هدب مشتمل بر بیست و شش فصل

باب ۴
در امراض اذن یعنی گوش مشتمل بر دوازده فصل

باب ۵
در امراض انف مشتمل بر یازده فصل

باب ۱۴

فہرست ادویہ مفردہ و مرکبہ و کیفیت مزاج ہر یک ۳۴۳

ادویہ مفردہ ۱۹۷

فہرست ادویہ مرکبہ الالف

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلی آله الطاهرین اما بعد
العبد الجانی محمد ارزانی المسمی بمحمد اکبر میگوید که چون اطفال فقیر و دیگر اعزه
در صدد خواندن علم طب بودند مختصری که صبیان را تعلم آن آسان بود و بعبارت موجز
که مشتمل بر فوائد بسیار است تالیف نمودم و **بمیزان الطب** موسوم ساختم
حکیم مطلق بر سائر متعلمان مبارک و مفید گرداناد بمنه و کرمه و این مختصر مشتمل است بر
سه مقاله

مقاله اول

در علامات کیفیات چهارگانه یعنی حرارت و برودت
و رطوبت و یبوست بدانکه حرارت را بپارسی گرمی گویند و نشان گرمی غلبه تشنگی است
و سوزش و زردی یا سرخی عضو و از سردی راحت یافتن اما اگر سبب گرمی
زیادتی خون بود گرانی سر و خمیازه و فاره و پینکی و کندی حواس و شیرینی
دهن و سرخی رنگ بدن و سرخی زبان و برآمدن دنبلها و بثرها و برآمدن
خون از بن دندان و از بینی و کسل و کاهلی و درد اعضا دلیل است و اگر سبب
گرمی زیادتی صفرا بود زردی رنگ بدن و زبان و زردی چشم و تلخی دهن
و خشکی و درشتی زبان و بینی و تشنگی مفرط و ضعف اشتهای طعام و غثیان

وقشعریره دلیل آنست و برودت را بپارسی سردی گویند و نشان غلبه سردی
نابودن تشنگی و سوزش دست و سپیدی یا سیاهی بدن پس اگر سبب سردی
زیادتی بلغم باشد سپیدی بدن و نرمی و سستی و سردی پوست و ضعف هضم
و ارومغ ترش و بسیاری خواب و کندی حواس و برآمدن لعاب دهن و آب بینی
رقیق غیر سوزان دلیل آنست و اگر سبب سردی غلبه سودا بود لاغری و سیاهی
بدن و سیاهی و غلظت خون و زیادتی فکر و خلّه سر معده و اشتهای کاذب دلیل آنست
و نشان غلبه رطوبت یعنی تری سستی عضوست و هر آنچه ضد یبوست بود پس
اگر رطوبت با حرارت بود آثار آن نیز گفته شد خواه فقط حرارت بود خواه از مادهٔ
خون و اگر رطوبت با برودت باشد آثار آن نیز مذکور شد خواه برودت فقط یعنی
ساده بود خواه از مادهٔ بلغم و نشان غلبه یبوست یعنی خشکی درشتی و لاغری است
و بی رونقی و خشکی بدن پس اگر با مادهٔ صفرا بود علامت صفرا گفته شد
و اگر با مادهٔ سودا بود نشان آن نیز گذشت و پوشیده نماند که خلط چهار است
خون و بلغم و سودا و صفرا و قوام بدن از اخلاط است و حدوث اکثر امراض از
زیادتی و کمی آنهاست خون گرم و ترست و صفرا گرم و خشک و بلغم سرد و تر
و سودا سرد و خشک اما باد و خانیست سرد که از اخلاط متولد می شود و بیشتر
از بلغم و سودا می شود اما در قوام بدن دخلی ندارد بخلاف ارواح اگرچه آن نیز
از اخلاط بر سبیل بخار می شود اما بقای حیات بدن موقوف بر آنست و مربی
بدن ست **مقالهٔ دوم** در بیان ادویه مفرده و مرکبه حسب
حاجت و اغذیه مناسب حال و درین مقاله چند فصلست **فصل اول** در
معدلات یعنی ادویه که اخلاط را که از طبع و قدر خود متغیر شده با بحالت اصلی
باز آرد و معدل هر خلط جدا جدا گفته شود ان شاء الله تعالی باید دانست که تغییر خون

بر چهار وجهست یکی آنکه مقدار وی زیاده شود دوم آنکه قوام او غلیظ شود
سوم آنکه قوام او رقیق شود چهارم آنکه عفونت گیرد و تعدیل و مقابل
تغیر باید و هر یک از آن گفته آید انشاء الله تعالی ادویه که جوشش خون را نشاند
اینست تخم کاسنی تخم کاهو کشنیز گل سرخ آب لیمون سکنجبین شربت عناب
شربت صندل شربت کدو و مانند آن و هر چه سرد باشد ادویه که خون
غلیظ را اصلاح دهد سکنجبین آب آلو آب بادیان آب شاهتره ماء العسل
و هر چه مخرج سودا ست غلظت خون را دور میکند و غلظت خون بیشتر از
آمیختن سودا با خون میشود و از آمیزش بلغم غلیظ نیز میشود و آنجا که غلظ خون
از بلغم بود مسهل بلغم دهند و جهت قطع غلظت ترشیها دهند و پس از
پختن ماده بلغم و سودا مدرات باید داد و آنجا که بلغم با خون آمیزد رنگ خون
سپیدی زند و اگر سودا با خون آمیزد سیاهی زند ادویه که خون رقیق یعنی تنک
را اعتدال دهد بدانکه رقت خون اگر بسبب رطوبت بلغمی بود رنگ خون سپیدی زند
و تدبیر وی بر آوردن بلغمست بمسهل بلیله کابلی درین باب اهتمام دارد
و برای خشکی رطوبت بالنگو ریحان و پرسیاوشان و مانند آن هر چه خشک
مائل بگرمی باشد و مالیدن آن و ریاضت نمودن نافعست و اگر بسبب رقت
آمیزش صفرا بود کفهای زرد بالای خون پدید آید تدبیر وی بر آوردن
صفراست بمسهلات و هلیله زرد درین باب اهتمام دارد و شربت عناب
و آب عدس و همه آنچه سرد ست و در جوشش خون گفته شد نفع دارد و آب کاسنی
مطبوخ که در صفرا گفته آید مفید بود بدانکه عفونت گنده شدن را گویند و
هر خلط که گنده شود تب او را لازمست و هیچ خلط گنده نشود تا که حرارت زیاده
در آن نیامیزد یعنی سبب عفونت حرارتست پس در حالت اصلاح

و آنچه در دور کردن سیاهی حرفه مبالغه میکنند بجز ضیافت طبع فائده ندارد و کشنیز سبز
در آب تر باید کرد و به نبات شیرین ساخته باید داد که آب وی سریع الاثر است
و صندل با آب سوده بر سینه نهند حرارت قوی فرو نشاند و سپیدار سرخ بهتر است
و کافور بقدر دو حبه حرارت عظیم زائل میکند اما چون بغایت سرد است جز مرد جوان
گرم مزاج را نتوان داد و خوا که سرد چون تربز و امثال آن ترشیها همه معدل
صفرا اند و باشد که زنان و عقلان خواجه سرایان را سردی بسیار نباید داد و دو
مرکبه مشهور که در تعدیل صفرا نفع کنند قرص طباشیر ملین قرص طباشیر قابض
قرص کافور شربت صندل شربت آلو شربت بنفشه شربت نیلوفر و امثال آن
و پوشیدن و طلا کردن ادویه سرد نیز معدل است مر صفرا را و مسکن است حرارت را
اما تغیر بلغم نیز بر پنجگونه است یکی آنکه قدری از خون با بلغم آمیزد و آنرا از مزاج حس
بگرداند و این قسم را بلغم حلو گویند یعنی بلغم شیرین دوم آنکه صفرا محترقه
با بلغم آمیزد و این را بلغم مالح یعنی بلغم شور گویند و طبع وی نزدیک بصفرا است
سوم آنکه حرارت ضعیفه در بلغم اثر کرده باشد و این را بلغم حامض یعنی بلغم ترش
گویند چهارم آنکه قدری از سودا با بلغم آمیزد و این را بلغم عفص یعنی بلغم زمخت
گویند پنجم آنکه جسم آبی بر آن غالب آید و این را بلغم تفه یعنی بی طعم گویند
و وی سردترین اقسام بلغم است از غیر طبعی و معدلات بلغم اینست حسب حاجت

و بهادویه مفرده معدله بلغم بادیان انیسون

اصل السوس کمون دارچینی قاقله بسباسه سنبل الطیب مویز
و طریق استعمال هر واحد برای طبیب است مطبوخ در بلغم بهتر است و
هرگاه بلغم عفن شده باشد دوای بسیار گرم نباید داد خصوص اسهال که
بلغم شور بود و تخم کشنیز در بر آوردن بلغم عفن که در رگها باشد مخصوص

زرشک هر یک دو درم گاوزبان پنج درم همراه قند یا سکنجبین بدهند و پیش
ازین باید که منضج و تنقیه شده باشد تا زود اثر کند و در امراض سوداوی اکثر
روزها دهند و در صحت تنها تدبیر ازاله عفونت گفته آید بتمامه ان شاء الله تعالی

فائده در بیان چیزهایی که تعدیل و اصلاح اخلاط نمایند از همه بدن یا از عضوی
واحد یا وارد شدن معده و آن اقسام است شموم لخلخه نفوخ سعوط
وجور سنون قطور نطول سکوب انکباب کماد تدهین تمریخ
تکحیل برود ذرور تنجور طلا ضماد حقنه فتیله شیافه حمول فرزجه
ابزن پاشویه و درینجا معنی هر یک گفته آید شموم آنچه ببویند خشک یا تر لخلخه
آنکه چیزهای رقیق خوشبو در شیشه نهند و ببویند سعوط آنچه در بینی چکانند نفوخ آنچه
در بینی دمند وجور آنچه در حلق چکانند سنون آنکه ادویه سائیده بر دندان مالند
قطور آنچه در گوش و دیگر سوراخها چکانند نطول آنچه از مایعات بر ظاهر بدن ریزند از فاصله
بی توقف و گاهی بر آبزن و انکباب نیز اطلاق کنند سکوب آنکه چیزهای مایع از فاصله بر بدن
ریزند بتوقف یعنی اندک ریزند و باز ایستند و باز ریزند انکباب بخار آب گرم ببدن رسانیدن
خود را بجامه پیچیده و سرنگون ساخته چنانچه متعارف است که برای آوردن عرق
می کنند یا بخار ادویه بگوش رسانیدن کماد آنکه چیزهای گرم بر عضو نهند و چون
سرد شود باز گرم شده بگذارند خواه آن چیز خشک بود خواه رطوبت ناک تمریخ آنکه چیز
تر بر بدن بمالند تدهین آنکه روغن مالند حقنه آنکه چیزهای مایع در محقنه انداخته در
روده رسانند از راه دبر یا در مثانه یا در رحم رسانند از راه قبل و طریقش معروف
شیافه آنچه دراز ساخته در دبر یا در قبل بردارند یا با آب سائیده در چشم کشند
فتیله آنچه دراز ساخته در دبر یا در قبل نهند یا در گوش یا در بینی یا در جراحت
درآرند حمول آنکه لته را با ادویه آلوده در قبل یا در دبر بردارند فرزجه حمولی

که امراض سرد تر دماغ را سود دارد صبر مر کندر حضض چند بید ستر زعفران
بآب ریحان یا آب مرزنجوش یا آب فقط بکار برند نفوخی که مسکوت را بهوش
آرد وسده دماغ را بگشاید کندس خربق سپید کوفته وبیخته اندک در بینی
دمند وجور که ام الصبیان را نافع ست صعتر جند بید ستر زیره کرمانی مساوی در شیر
حل کرده در گلوی طفل ریزند وجور که مصروع را بهوش آرد حلتیت جند بید ستر در
سکنجبین عسلی حل کرده بکار برند سنون که ضعف دندان را نفع دارد سوختگان
قرنفل سعد کزمازج پوست هلیله زرد صندل سپید گلسرخ مساوی
بگیرند وبکار برند واگر حرارت باشد قرنفل و اجل نسازند قطور که درد گوش را
که از گرمی باشد سود دهد روغن گل شش درم روغن بادام سه درم سرکه
انگوری ده درم بر آتش نرم جوشانند تا سرکه برود روغن بماند قدری در گوش
چکانند و آنجا که درد مفرط بود قدری افیون نیز آمیزند قطور که جراحت قضیب
وسوزش بول را مفید ست سفیداب کندر انزروت صمغ عربی نشاسته
دم الاخوین جمله مساوی کوفته بیخته باشیر دختران در احلیل چکانند
نطول که خواب آرد و سرسام گرم را نفع دهد بنفشه تخم کاهو هریکی
پنجدرم پوست خشخاش گلسرخ نیلوفر پوست کدو تر بابونه هریکی
ده درم کشک جو پنجاه درم در پنج من آب بپزند وبعمل آرند
نطول که امراض سرد سر را نفع دهد بابونه اکلیل الملک
سام مرزنجوش برنجاسف صعتر ورق الغار جمله برابر
بجوشانند وبر سر ریزند وانکباب سازند فائده در امراض گرم دماغی هیچ اگر
نطول نباید پرداخت مگر بعد تنقیه نطول که ریح را از عضوی به تحلیل
برد بابونه اکلیل الملک برگ کرفس بازیانه تخم کرفس زیره کرمانی

بستن ساقها و مالیدن کفها و جذب ماده از سر قائم مقام حجامت است بلکه در بعضی
وقت اثر آن نافع تر اما باید که بستن از بر ران آغاز کنند و گشادن از جانب قدم
و هنگام گشادن پای را در آب گرم نهند تا بخار منجذبه باز صعود نکند **فصل** در فصد
بدانند که فصد استفراغ کلی ست یعنی هر قسم خلط درین بر می آید زیرا که خون
مرکب از دیگر اخلاط است یعنی در رگها همچنانکه خون میباشد صفرا و بلغم و سودا
نیز میباشند با خون مختلط شده پس هر گاه رگ زنند هر چه در رگهاست بالضرور
مستفرغ میشود و غایت آنکه خون بسیار بر می آید و دیگر اخلاط کم بخلاف تنقیه
دیگر که این نفع ندارد و پوشیده نماند که فصد را بهترین استفراغ مقرر کرده اند
برای چند چیز یکی خود گذشت دوم آنکه فصد استفراغ اختیاری ست هر گاه که خواهند
و معلوم کنند که فائده ندارد فی الفور بند میتوان کرد بخلاف مسهل که بعد شرب آن
اگر چه ماده غیر مقصود بر آید حبس نتوان کرد مگر پیش از عمل دوا و اگر کنند ضرر زیاده
سوم آنکه فصد محتاج بنضج نیست بخلاف دیگر تنقیه که تقدم نضج در آن شرط است
و باید دانست که پیش از دوازده سال فصد منع ست بعد از آن تا تمام عمر
مجوز است بشرط ارتفاع مانع بخلاف حجامت که بعد شصت سال منع کرده اند فائده
گاه باشد که غلبه خون محسوس نشود و فصد کنند اما خون کمتر گیرند و بدان سبب
ماده در حرکت آید و تپ آرد و در تعویق زود فصد باید کرد و هر گاه مسهل دهند و عمل نکند
و ضرری بدل و دماغ رسد و کرب و غشی افتد فی الفور فصد باید فرمود و اما آنجا که زهر
داده باشند یا حیوانات زهردار گزیده باشند فصد نشاید کرد مگر در لدغ عقرب جراره
که قسمی از کژدم است که هنگام رفتن دم خود بر زمین کشان میرود و از خواص او
که چون کسی را بگزد از هر بن مو خون روان شود فصد بعد لدغ وی البته باید کرد
و فصد کردن در طاعون اکثر منع کرده اند اما آنچه بتجربه رسیده اگر با دوم کثیر باشد در سستیست

سمیت باعضای رئیس سرایت کرده باشد البته فصد باید کرد و نشان سرایت
باعضای رئیس از اختلال دماغ و ضعف و غشی و امثال آن هویدا ست و بیان اوقات
فصد و آنکه کرا کنند و کرا نه از مطولات جوید و قول بعضی که علی الاطلاق منع از فصد
کرده اند مردود و ناشناسند و اکنون آنچه لابدی ست مذکور میشود کسی را که از فصد غشی
می افتاده باشد پیش از فصد شربت لیمو یا شربت انار ترش و مانند آن دهند کلاب آنچه
و بعد از فصد چون اندک خون برآید دست بر جراحت گذارند تا خون بایستد و مفصود
را راحت داده و قدری حرکت فرموده بار دیگر همین سان دو سه بار وقفه کرده بگیرند تا
که غشی نشود و هرگاه بعد فصد غشی افتد بهترین تدابیر افاقه قی کنانیدن ست
پر مرغ در حلق انداخته و دیگر تدابیر مشهور ست و دوا آر المسک در آب حل کرده
در حلق چکانیدن نافع و آنروز که فصد کنند غذای غلیظ ندهند و آنچه در عوام
مشهور ست که حریره و تنبول بعد فصد بهر کس می دهند و همچنان آنچه در
بعضی اطبای جاهل رواج یافته که البته سرد مینوشانند خوب نیست اگر مزاج
باشد سردی باید داد تا صفرا را که بعد از خون غلبه کرده فرو نشاند و اگر مزاج
بود گرمی باید داد تا قوت را مدد دهد و بی حاجت هیچ نباید داد و در نیولا رگها
که بیشتر میزنند مرقوم میگردد قیفال اکحل باسلیق حبل الذراع اسیلم
ابطی صافن عرق النسا نابض چهار رگ قیفال را سر ارو
گویند و وی برابر ابهام یعنی نر انگشت ست و علتهای سر و درا نافع اکحل
را هفت اندام گویند و نهر البدن خوانند و وی برابر سبابه واقع ست علتهای همه
بدن را مفید باسلیق برابر وسطی ست علتهای فرو تر از گردن اکثر ورا بدن گویند
سود میشد و امراض جگر را مفید و باید که زیر این شریان ست و جهید لمس محسوس
میشود و باحتیاط باید کشود تا نیش بشریان نرسد حبل الذراع و بعضی سیاه رگ

ودرین میان محافظت طبع باید کرد تا باعتدال باشد صفت لازق دم الاخوین
انزروت شب یمانی قلقطار اقاقیا جلنار صبر کندر هر یک یکدرم صمغ عربی
دو درم همه را بکوبند و بحریر بیزند و بسپیده بیضه مرغ بسرشند و بالشم خرگوش
یا با خانه عنکبوت که پاک کرده باشند بیالایند و در جراحت فرو گذارند و در میان
پوست با میل در کرده و بالای پوست نیز بگذارند و اگر ور ببندند بعصابه یا بپهنا
دو دست دو دم بسته دارند تا خون انجاب بایل باشد **فصل سوم در حجامت**
و ارسال علق بدانند که حجامت و علق کودکان را بجای فصدست و بی ضرورت
نشاید کرد و بالا گفته شد که بعد از شصت سال حجامت منع کرده اند و پیش از دو سال
نیز جایز نیست و بهتر آنست که روز چهاردهم و پانزدهم از ماه حجامت نکنند و بهترین
ایام شانزدهم و هفدهم باشد بهترین احیان ساعت سوم از روز یعنی یکپاس روز برآمده
و پس از حمام حجامت نکنند مگر کسیکه خون او غلیظ باشد که چون از حمام برآید یکساعت
بیاساید باید که وضع محاجم نماید و هر گاه در عضوی ماده جمع آید و کثیر باشد تا که فصد
کرده باشند تنقیه بنفس عضو باید کرد و حجامت پس سر را پاک کند و بر نقره کردن
خلیفه اکحل باشد اما نسیان آرد و بهتر آنست که فروتر از نقره کنند و میان شانها خلیفه
باسلیق ست لیکن معده را ضرر دارد و خفقان آرد اندکی بالاتر باید کرد و بر ساق
خلیفه صافن بود و حجامت بلا شرط بهر جذب بخار بکار آید و اماله ماده نیز نماید اما علق
آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد و تحمل شرط زدن نباشد **فصل** در نضج بدانکه
نضج پختن را گویند و پختن خلط آنست که هر خلط باید که بقوام معتدل آید تا نزد تنقیه
وی بدو و آسانی برآید پس خلطی که غلیظ ست چون بلغم غلیظ و سودا انضج وی
آنست که قوام او از آن غلظت فروتر آید و خلطی که رقیق ست چون صفرا و بلغم مائی
نضج وی آنست که میل بغلظت نماید نسبت برقتی که دارد و صفرا رقیق تر از جمله

اخلاط است فی حد ذاته و غلظتی که در آن محسوس میشود و بعد خروج آن بسبب
کثافت لاحقه است چنانچه در خون نیز مرئیست و بسبب این رسیدن سردی
هوای بخاریست مر آن را زیرا که گرمی معتدل باعث ترقیق ست و برودت موجب
کثافت ست اگرچه اندک باشد و باید دانست که خون محتاج بنضج نیست لهذا
در تب خونی روز اول فصد میکنند اما هرگاه فساد خون بسبب آمیزش اخلاط دیگر
در وی بوده باشد احتیاط آنست که موافق غلبه خلط منضج داده بعده فصد نمایند
تا اخلاط دیگر نیز پخته شده همراه خون تمام برایند بی تصدیع و ضرری برسانند خصوص آنجا که
سودا مرکب شود با خون تقدم نضج ضروریست بعده فصد کردن منضج صفرا
عناب هفت دانه گل بنفشه دو درم گل نیلوفر دو درم شاهتره دو درم تخم کاسنی
نکوفته سه درم بیخ کاسنی نکوفته دو درم گلسرخ از پوست سبز که بر گل بیاشد و از
تخم پاک کرده دو درم جمله را یکجا کرده نقوع نمایند یا مطبوخ نقوع آنست که ادویه
را در آبی که موافق نوشیدن بود و بتر نمایند یک شبانه روز پس مالیده و صاف کرده
بنوشانند فقط یا همراه سکنجبین و یا ترنجبین و امثال آن و بدانکه هرچه معتدل است
منضج ست و ذکر منضج جدا بنا بر فوائد چندست که در ضمن آن گفته آید و مطبوخ
آنست که ادویه را در آنقدر آب بجوشانند که بعد سوختن سه حصه آب قدری آب
که توان خورد بماند آنجا که خواهند قوت دوا بیشتر برآید نخستین نقوع نمایند پس
بجوشانند لیکن بدانند که دوا از جوشانیدن گرمی پیدا میکند پس آنجا که حرارت در مزاج
بیشتر بود زنهار مطبوخ نباید داد و بر نقوع و شیرها و تخمهای سرد که مذکور شد
بسند باید کرد و ازین ادویه منضجه هرچه بهم رسد توان داد و از اکثر صفرا اقسام
منضج دیگر موافق آن ادویه کم و زیاده توان کرد و آنچه از اوزان ادویه
نوشته شده نظر بشخص معتدل العمر و معتدل القامه نیست پس اگر مریض طفل باشد

باشد موافق بهمان دراوزان نیز تقلیل نمایند اگر مرد عظیم الجثه باشد حسب آن
تکثیر فرمایند واین تصرفات بعقل طبیب ست **فائده** صفرا در سه روز پخته
میشود واگر منضج داده شود بیشتر بلکه صفرای خالص بود واگر صفرای غیر خالص
باشد در پنج روز یا زیاده بران حسب ماده پخته میگردد منضج بلغم مویز دانه بر آورده
یازده دانه بادیان نیم کوفته دو درم واگر بادیان رومی بجای بادیان کنند
قوی تر باشد اصل السوس که بیخ مهک گویند از پوست که بالای بیست خراشیده وجو کوب
نموده سه درم سکاعی نیم کوفته دو درم پرسیاوشان پنج درم انجیر زرد پنج عدد
گل سرخ سه درم مطبوخ سازند چنانچه گفته شد گلقند عسلی هفت درم بآن افزوده
تناول کنند واگر سکنجبین نیز ضم کنند بقدر ده تولہ اعانت تمام کند در نضج
اما آنجا که سرفه باشد سکنجبین نباید داد وهرگاه بلغم شور باشد وشوری بلغم از
آمیختن صفرا میشود ولهذا بعضی آنرا در صفرا شمرده اند باید که در منضج وی نیز
رعایت کنند ومنضجات صفرا با منضجات بلغم مخلوط سازند واین قاعده در
جمیع مرکبات یاد دارند ونخود آب در منضج بلغم وسودا اثر تمام دارد اما آنجا که تب باشد
نتوان داد ومگر انگاه که تب کهنه شود هرچه معدل نیست منضج نیست **فائده** بلغم
در سه چند ایام نضج صفرا نضج میپابد یعنی در نه روز پخته میشود واز دو ان داده بیشتر بلکه
ازجمله اقسام غیر غلیظه وغیر رقیقه باشد والاممکن ست که در پنجروز پخته شود یا در
زیاده از نه روز نضج یابد حسب ماده وکم وزیاده کردن ادویه برای طبیب ست
منضج سودا سپستان بیست دانه عناب ده دانه گاوزبان دو درم بادرنجبویه
دو درم بیخ مهک سه درم اسطوخودوس دو درم پرسیاوشان
دو درم بادیان دو درم شاهتره دو درم مطبوخ ساخته بمنبو مثلیکه گفته شد
قند سفید یا ترنجبین یا گلقند شیرین ساخته واین دوا منضج سودای خالص ست

اما اگر از سوختن خلطی دیگر شده باشد قدری ازین ادویه بگیرند و با دویه که برای
نضج هر خلط مخصوص ست آمیخته بدهند و بدانکه هر خلط که میسوزد یعنی اجزای رقیق
وی بسبب حرارت خشک میشود و باقی غلیظ شده از نوع خود می آید از سودای
غیر طبعی میگویند و مراد از سوداء سوختهٔ وی سودای صفرا و سودای بلغمی همین ست و سودای
طبعی که بسوزد آن نیز مسمی بسودای غیر طبعی میگردد و پس سودا از هر خلط که
شده باشد در نضج وی مراعات آن خلط واجب **فائده** ماده سودای خاص
و یا نره بر فور نضج میباید و باشد که تقدم و تاخر کند و مراد از نضج اخلاط درین محل
آنست که هر خلط درین مدت که مذکور شد برای هر واحد شایسته آن میشود که
مسهل باید دا و یعنی قابل انفعال فعل او میگردد نه آنکه ماده بطور نضج یافته و قابل
تحلیل و دفع طبیعت میشود کما ینبغی چنانچه از امراض فرسنه ظاهر میگردد و پس
معلوم شد که از منضج بتدریج در ماده ظاهر میشود و ادنی مدت ظهور نضج در ماده
آنست که گفته شد لهذا در امراض که از مواد غلیظ میشود و انضاج بدفعات کرده
میشود و بعد مسهل تا که نضج ظاهر نشود مسهل و بکرند بدهند و بدانند که انچه از تعیین
ایام نضج گفته شد مشروط باستعمال ادویه منضجه ست لیکن لازم نیست که بی دوا
منضج نضج نشود زیرا که حکیم مطلق طبیعت را قوت تعدیل و انضاج و دفع آن
بخشیده است و همیشه در کار خود ست لهذا می بینیم که اکثر امراض بی علاج بحران
زائل می شوند پس علاج بیش از معاون طبیعت نیست فتبارک الله احسن الخالقین

فصل در مسهلات و ملینات بدانکه مسهل آنست که ماده را از عروق و
اعضای دور فرود آرد و ملین آنکه انچه در فضای معده و امعاء و نواحی آن باشد
بیرون آرد و در مسهل دادن شرط ست که اول منضج دهند بخلاف ملین که
در وی منضج در کار نیست لهذا بیشتر ادویه منضجه تلیین دارند کما لا یخفی

اما اگر در تلیین دادن هم رعایت تنضیج خوانیدن نماید بهتر است تلیین مبارک که اکثر
امراض باطنیه وظاهریه را مفید است وبا بیشتر مزاجها موافقت دارد حتی که زنان
حامله را نیز میدهند وطفلان وپیران را بدستور وتنها ودر جاهای اغتشار [?] الغایت نافع
وبا همه مواد موافق بود صفت آن مغز فلوس خیارشنبر بقدر حاجت بگیرند
ودر گلاب یا آب گرم بمالند وصاف نموده بدهند وآنجا که حرارت باشد با آب کاسنی
یا شیره تخمهای دیگر باید داد واگر ورم در احشا بود با آب عنب الثعلب باید داد وآنجا که
شائبه تنضیج بود وشیره بادیان وگلقند آمیزند وبهترین چیزها در دفع بوی خیارشنبر
بادیان است وگلاب وهرگاه خواهند که تلیین مذکور قوی شود وشیرخشت اصیل
وترنجبین اصیل ممزوج سازند واگر عناب وسپستان وگل بنفشه ومویز
گاوزبان وامثال آن حسب حاجت بجوشانند وبا طبیخ او مغز فلوس حل کرده
دهند اولی است وگفته شد که چون حرارت قوی تر بود وهیچ دوای مطبوخ
نباید داد وباید دانست که کسی را که روده‌ها ضعیف باشد ومهیا پیچش بود
مغز فلوس بی روغن بادام زنهار ندهند که لک زنان حامله وپیران بی روغن
بادام نباید داد تا ایمن باشد از پیچش اما اطفال شیرخواره را چون مغز فلوس
دهند حاجت بروغن بادام نیست زیرا که در شیرخوارگی که سطح روده بدان [?]
دارد ومغز فلوس تشبث در جرم وی نمیتواند کرد تا محتاج بروغن باشد ومقدار
مغز فلوس در حق مرد کلان که طبعش سخت باشد چهار فلوس عالمگیری است
وهر فلوس چهار درم هر درم سه ونیم ماشه زیاده ازین نباید داد که احتمال
ضرر دارد خصوص در معتدل مزاج فائده چون مقدمه اسهال مذکور میشود
چند چیز که درین باب نفع دارد مرقوم میگردد ونیز آنکه مسهلی که برای ضرورت قوی
دهند چنانچه در قولنج وجز آن آنجا تنضیج حاجت نیست وشب دارد باره

مانع نه و هر مسهلی که مطبوخ باشد یا نقوع بالای وی آب گرم نباید داد که عمل باطل
میکند اگر شکم بپیچد اندکی آب گرم باید داد و بالای دیگر مسهلها چون حبها و سفوفها
لازم است که آب گرم بدهند تا مدد کند و در اثنای عمل آب سرد منع است اما اگر
تشنگی غلبه کند آب تازه جرعه جرعه توان داد اما محرور مزاج را که از
تشنگی عاجز باشد آب سرد باک نیست و بعضی در بعضی ادویه آب سرد
نوشیدن لازم داشته اند چنانچه با شربت گل و هرچه در وی حب الملوک
باشد و گل لک و سفوف حب که از تربد و نمک ساخته باشند آب سرد نوشیدن
بهتر است زیرا که آب گرم مبطل عمل میگردد و در این ترکیب چنانچه قرشی نوشته
و آنرا که از خوردن دوا نفرت باشد هر دو بازو بسته و بینی گرفته بنوشند
و بعد غرغره دهن پاک نمایند و قدری پودینه بخایند و آنچه که رواج قبول باشد
مصطگی وی بهترین اشیاست و خوردن خیر لوا دستور و هرگاه هیچ تدبیر سود ندهد
و بدانند که مسهل را بقی خواهد برآفت باید که نخستین قصداً قی فرمایند بعده دوا
نوشانند و اغلب است که بدین حیله نخواهد برآفت و چون مسهل خورده شود
خواب نباید کرد و بمحلی محفوظ باید نشست و استنجا بالطبیخ ریشه خطمی باید کرد و با میزر
از ضرر باد محفوظ باشد و آب استنجا نه سرد باید کرد نه گرم و چون مسهل عمل نکند منفعت
که بالای وی مسهل دیگر خورند همان روز بلکه نشاف مدد کنند اما اگر چیزی مزلق چنانچه
آب آلو یا تمر هندی همراه قند یا ترنجبین بدهند باک نیست تا مدد کند و مغز فلوس خیارشنبر
و مصطگی کوفته بیخته یک نیم درم همراه نبات آمیخته در آب گرم مدد تمام کند و هرگاه
مسهل قوی داده باشند و عمل نکند و بیهوشی آرد زود قی فرمایند و اگر کفایت
نکند و مانع نبود فصد باسلیق یا اکحل نمایند که زود نفع بخشد و هرگاه عمل کرده باشد و
حرارت در معده و امعا پیدا بود لعابین یعنی لعاب بهدانه و اسبغول دهند

دهند و معتدل مزاج را تخم ریحان در شربت قند و گلاب و بعد ازین چون ساعتی برود
غذای ملایم نوش کنند و بدانند که مسهل ناقص ضرر تمام دارد و همچون فصد ناقص
پس اگر قوت کفایت کند پی هم مسهل دهند تا ماده مقصود تمام برآید و اگر ضعف باشد
بتفاریق باید داد یکروز در روز در میان داده و سبک باید داد تا از کثرت اسهال
بدحال نسازد و هرگاه اسهال افراط کند قبض مطلوب شود و حرارت و تپ
نباشد بهتست و برنج نیکو چیزیست و اگر تپ باشد تخم ریحان بریان ساخته و شیره
خرفه بریان و تباشیر بریان دهند و آنچه در باب اسهال مذکورست عمل آرند

مسهلات صفرا این ادویه اند هلیله زرد تمر هندی ترنجبین بنفشه
افسنتین سقمونیا لبلاب اجاص شاهتره صبر گلسرخ شیر خشت
بعضی قوی العمل و بعضی ضعیف هر کدام ازینها که خواهند تنها
یا مرکب نموده حسب حاجت و بقدر طاقت بدهند و سقمونیا را تا مشوی
نسازند بعمل نیاید مسهل مرکب که باخراج صفرا مخصوص ست پوست
هلیله زرد شش درم آلو سیاه پانزده عدد سپستان بیست دانه شاهتره
سنای مکی هر یک سه درم عناب ده دانه تخم کاسنی دو درم تخم کشوث
یک نیم درم شیر خشت یا ترنجبین یا هر دو حسب حاجت هر واحد از
ده درم تا پانزده درم و کاستن و افزودن مقدار ادویه برای
طبیب است و آنجا که طبع باین دوا نیک نیاید مغز فلوس باید آمیخت
خواه مطبوخ سازند خواه نقوع خیسانده و باید که روغن بنفشه یا بادام
بقدر یک درم یا زیاده درین مطبوخ آمیزند خصوص آنکه مغز فلوس ممزوج با

فایده هیچ دوائی نیست که بجز یک خلط خاص دیگر را اخلاط همه بیرون آرد و آنچه
گویند باخراج صفرا یا بلغم یا سودا بنابر آنست که وی بیشتر آن خلط را بیرون آرد [illegible]

وترتیب نوعی قبل از آنچه و نهشته‌اند هلیله دادن منع کرده‌اند که اسهال کبدی می‌آورد
اگر ضرورتی به دادن وی افتد اصلاح کرده باید داد و بهترین اصلاح آنست که
بروغن بادام چرب نمایند و همراه لعابین یا نقوع اشیایی که مزلق و
مقوی جگر باشند بدهند که ضرر نخواهد کرد و انشاء الله تعالی **مسهلات بلغم**
شحم حنظل قنطوریون ماهیزهرج غاریقون حب النیل تربد مقل
خشک دانه بسفایج شونیز شکاعی **مسهل مرکب** که اخراج
بلغم نماید ایارهٔ فیقرا تربد سفید حب النیل هر یک درمی غاریقون
انیسون هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگی و نیم
بکوبند و بآب بادیان بسرشند و حمله یک شربت است مرد کلان را و
بدانند که غاریقون نباید کوفت زیرا که در وی چیزی درشت مانند ناخن
باشد و او زهر است اگر کوفته شود ضرر رساند لهذا آن را به غربال موئین می‌مالند
تا اجزای صغیر غاریقون مستخرج شود و آن جسم غضروفی سمی سلامت ماند
بالای غربال و در استعمال نیاید **نوع دیگر** که بلغم بیرون آرد و در پهلو
بیتوان داد و بسیر کهنه نفع دهد عناب سپستان هر یک بیست دانه
زوفای خشک نیلوفر بنفشه پرسیاوشان رازیانه نیم کوفته هر یک سه درم
مویز دانه برآورده پانزده درم انجیر خشک هفت عدد اصل السوس
خراشیده نیم کوفته چهار درم در سه رطل آب بجوشانند چون یک رطل بماند
صاف نمایند خیارشنبر ترنجبین گلقند هر یک ده درم در آن بمالند و
مکرر صاف کرده و یک درم روغن بادام اضافه کرده بنوشند
بلغم برآرد تربد سپید بروغن بادام چرب کرده کوفته بیست درم
زنجبیل مسحوق یک درم نمک سپید نیم درم بآب سرد بخورند

واگر بجای نمک سنگ نمک سفید آمیزند هم چنین دوا شکاف زنند واگر مصطکی افزایند
نیز رواست اما آنجا که نمک یا تربد ممزوج نباشد بآب گرم پزند **مسهلات**
سودا هلیله کابلی هلیله سیاه سنای مکی بالنگو افتیمون اسطوخودوس
حجر لاجورد حجر ارمنی آنچه **مسهل مرکب** که اسهال سودا نماید ایارج
فیقرا پنج درم افتیمون ده درم لاجورد شسته هفت درم حجر ارمنی نه درم
سقمونیا شحم حنظل خربق سیاه هر یک دو درم سنبل الطیب انیسون
هر یک یک درم کوفته و بیخته بآب کرفس حب سازند شربتی دو نیم درم
نوع دیگر که بازاله امراض سوداوی مخصوص است هلیله سیاه ده درم
بسفایج نیم کوفته پنج درم افتیمون نه درم سنای مکی اسطوخودوس
هر یک هفت درم گل سرخ چهار درم گاوزبان بادرنجبویه هر یک
سه درم انیسون بادیان هر یک دو درم خربق سیاه دو دانگ
تربد سفید خراشیده یک درم زنجبیل نیم درم [illegible]
بجوشانند و صاف نمایند و غاریقون و حجر ارمنی و حجر لاجورد
ملح نفطی هر یک دو دانگ نرم کوفته بیخته در مطبوخ آمیخته بیاشامند و اگر
خواهند شحم حنظل و صبر سقوطری قدری اضافه نمایند فایده [illegible]
افتد باید که افتیمون را در لته بسته بدارند و بجوشانند و چون خواهند فرود
آرند افتیمون بسته را بفشارند و چون [illegible] فرود آرند و در آن بمالند و بپوشانند
نماند که حقنه و شیافه در باب اسهال اثر تمام دارد اما از آنکه عمل حقنه
درین دیار کمتر مستعمل است و چون مطابق مامور واقع نشود ضرر میرساند
درین مختصر بیان آن ننمودیم و بذکر شیافه که قائم مقام اوست اختصار
کردیم هرگاه مسهل دهند و عمل نکند باید که شیافه تحریک کنند و [illegible]

هرگاه قولنج افتد تا از شافه اخراج نکرده باشد مسهل نشاید داد و همچنان هر وقت که
اندک قبض محسوس شود و در شرب ملین و مسهل خود مهلت میخواهد و در انجا
نیکوترین تدبیر شافه است اما تا ضرورت نباشد مباشر این عمل نباید شد
که کثرت استعمال شیاف احداث بواسیر میکند و در اینجا چند شافه مجرب مذکور
نموده میشود شافه که قولنج را بکشاید و طبع را نرم کند و در تنها توان بکار بست
گل بنفشه دو درم گل خطمی سه درم سنای مکی پنج درم نمک هندی یک درم
عسل خیارشنبر شکر سرخ هر یک ده درم شیاف سازند و هر شافه در طول
شش انگشت مضموم صاحب حاجت باید ساخت تا اثر آن بقولون برسد شافه
که در عقب مسهل استعمال کنند اگر در اسهال تقصیری شده باشد و گرم مزاج را
موافق است ترنجبین پنج درم صابون [illegible] خطمی و نمک طعام هر یک
دو درم شکر سرخ پنج درم شیاف سازند شافه که زود عمل کند قطع از صابون
بشکل خسته خرما تراشند و بردارند و اگر بروغن گل چرب ساخته بردارند اولی
باشد شافه که طفلان و ضعیفان را سود دهد موم آب نادیده دو درم نمک و
بوره ارمنی هر یک نیم درم هر دو را کوفته در موم سرشته شوند و شافها سازند
و بروغن گل چرب نموده استعمال نمایند و هرگاه شافه زود برآید اعاده نمایند
فصل ۶ در مقیئات چون ادویه قی آور مذکور میشود نخستین تدابیری که پیش
از قی لازم است بیان نموده می آید بدانکه هرگاه که خواهند قی کنند باید که
یک روز پیشتر از آن غذاهای نرم خورند و اگر حرارت و مانعی دیگر نباشد روغن [illegible]
بر بدن بمالند و در روز قی چیزهای نرم چون اوگراهی ماش و برنج بنوشند و بعد از آن
مقیئات بنوشند حسب حاجت و قی کنند اما مرطوبی مزاج را حاجت بنوشانیدن
اوگر نیست بلکه از آن قی تنها بهتر است و کسی اگر قی باسانی نیاید سه روز بحمام رود

بدفعات اکنون بحسب هر سه خلط مقیی مرقوم میشود مقیی که صفرا را بقی دفع کند
سکنجبین قندی ده مثقال و چهل مثقال آب اسفاناخ یا آب کشک جو یا آب
نان کلاغ حل کرده نیم گرم بیاشامد بدستور قی کند مقیی که بلغم برآرد
تخم ترب دو درم تخم شبت یکدرم بوره نان نیم درم همه را بکوبند و با عسل
بسرشند و بدهند پس اگر خود بخود آید فبها والا بآب نیمگرم مدد کنند مقیی که سودا
برآرد بگیرند ترب و بشکافند و خربق سیاه در وی پر سازند پس آن ترب را در
سکنجبین تر نمایند یک شب بعده آن ترب بخورانند و سکنجبین عسلی با آب لوبیا آمیخته
عقب آن بنوشند و مدد کنند که قی شود مقیی که بلغم و صفرا برآرد سکنجبین
عسلی ده مثقال نمک دو مثقال آب ترب چهل مثقال بهم آمیخته نیم گرم
بنوشند مقیی که صفرا و سودا و بلغم برآرد بیخ سوسن تراشیده و نیم کوفته
و تخم شبت هر یک پنج مثقال تخم نان کلاغ و کشک جو هر یک سه
مثقال همه را در یک کاسه آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و بده مثقال
شربت لیمون شیرین نمایند و بسرکه انگوری ترش کرده نیم گرم بیاشامند
و بدستور قی کنند **فائده** تا ضرورتی قوی نباشد خربق سیاه استعمال ننمایند
که سمیت دارد و گاهی خناق می آرد و ایضا بی ضرورت قوی غیر معتاد و لقی را
قی نباید فرمود **فصل در مدرات** بدانکه مدر آنست که ماده را از راه بول دفع
کند و بجای برآوردن ماده عروق ادرار نفع تمام دارد و اما آنجا که خلط بیشتر
باشد تا تنقیه بفصد و اسهال نکنند ادرار نفرمایند و اطبا مقرر کرده اند که اگر ماده
در جگر باشد ببینند که مائل بحدبه است یا بمقعر اگر بحدبه مائل باشد ادرار بهتر است
والا اسهال پوشیده نیست که ادرار بول و اسهال و دور عرق با هم میدارد
کذلک اسهال یا دور عرق مانع ادرار بول میشود و امی توجه ماده بطرف مخالف و

که باد را آنچه رقیق است مندفع میکند و پس تا مرض رطوبی نبود مدرات ندهند

از اینست که در استسقا و فالج و وجع المفاصل ملاک امر ادرار بول دانسته اند

ای ادرار ام ۱۲

وایضا قبل از نضج شرب مدرات نیز منع فرموده اند و درینجا مدرات

بارد و حار و معتدل و مدرات رطوبت خون مفصل مرقوم میکند و حسب حاجت

صرف نمایند مدرات بارده اینست تخم کاسنی تخم خیارین سکنجبین

تخم خرفه خسک کاکنج و امثال آن مدرات حاره اینست

تخم کرفس بادیان انیسون برنجاسف زوفای خشک کبابه

نانخواه سداب تخم گندنا و امثال آن مدرات معتدل پیاز و

تخم خربزه است و آنگاه که بارد و حار باهم ضم کنند چنانچه کاسنی و بادیان یکجا دهند

دوای معتدل که ادرار بول کند انیسون بادیان هریک دو درم نیم کوفته

در یک پیاله آب بجوشانند چون لقمه خوردن باشد صاف نمایند تخم خیارین و تخم

خربزه هریک سه درم کوفته در طبیخ مذکور شیره ازینها بستانند و قند سفید شیرین

سازند و بنوشانند باد و باد را برآرد و بول بسته بگشاید و اگر انیسون و بادیان

کوفته و بیخته سفوف سازند و عقب آن بشیره سه تخم یعنی خیارین و خربزه مدد

همان عمل کند دوائی که حیض را بگشاید سلیخه شونیز هریک دو مثقال جند بیدستر

ابهل هریک دو درم همه را کوفته بیخته بدو چندان عسل کف گرفته بسرشند و هر صباح

از یک مثقال تا دو مثقال علوله کرده فرو برند و عقب آن چهل درم عرق بادیان

بنوشند حیض بسته بگشاید و اگر کم می آمده باشد وافر آرد و بیشتر طبیکه سبب احتباس

حرارت و قلت خون نبود الا مضر است طبیخ که حیض براند و منی مردان که از

جای خود لغزیده باشد و در میان شده شود و یا در عضای خود افسرده و منجمد شده باشد

بیرون آرد افسنتین و رتینه ترکی ترمس سداب رازیانه تخم کرفس

تخم ... گرم و خشک است در آخر دوم ۱۲ مخزن

هریک دو درم انجیر پنج عدد گلقند ده مثقال ادویه بدستور بجوشانند و گلقند آمیخته
و بدهند سه روز پی هم و سه روز مهلت داده و بعد سه روز دیگر دهند تا او را از تمام کنند و
مدرات حیض در ایام حیض باید داد تا موثرتر باشد

فصل ۸ در مقویات اعضای رئیسه یعنی دماغ و دل و جگر و معده و هریک جدا گفته شود حسب حاجت برگیرند

مقویات دماغ مروارید آمله بهاریه بهار سیب بهار امرود گلسرخ بادآورد نارنج بلادر بندق بالنگو زنجبیل سعد سنبل الطیب مشک عود عنبر غالیه قرنفل کندر روغن جبهر دماغ حیوانات گوشت ماکیان دراج و شیرمیش

مقویات دل و مفرحات آن امرود انار شیرین آمله تمر هندی سیب صندل طباشیر گل مختوم ریباس بسد کهربا کافور گاوزبان کشنیز خشک گلسرخ مروارید نیلوفر نارنج بلیله یاقوت ورق نقره ورق طلا قشر اترج اسطوخودوس ابریشم بهمنین بسفایج بالنگو بادرنج جدوار دارچینی درونج زرنباد زعفران سنبل سعد سلیخه شقاقل عود عنبر فرنجمشک قاوانیا قاقله لاجورد نعناع

مقویات جگر کاسنی انار افسنتین اظفار الطیب جوزبوا حماما حب بلسان دارچینی غافث قرفه قرنفل کشوث مصطکی رومی ناردین و بدانند که ضعف جگر بیشتر از سردی و تری میباشد لهذا ادویه مقویه جگر اکثر حارند

مقویات معده آمله انار دانه بلیله سماق سفرجل طباشیر گلسرخ بلیله خصوص مربا اذخر پوست ترنج بالنگو جوزبویه دارچینی زرنباد سعد سلیخه ساذج هندی قرفه قرنفل قاقله کندر کرویا مصطکی مشک طرا شیع نعناع عود و بدانند که هرچه مقوی معده است تقویت مری و امعا نیز بنماید و هرچه مسهل است مضعف معده است مگر بلیله و سنامکی اختلاف است بعضی برانند که

مسهل بلغم خورانند و بیخ بید انجیر و زنجبیل طلا کردن باب ساییده سود مند است
و اگر از سودا باشد بتعدیل و انضاج و اسهال وی کوشند و روغن بابونه و
بادام طلا نمایند **فائده** پاشویه در صداع مادی از هر قسم که باشد نافع ترین
چیزهاست و در درد سر نهار سر را نباید مالید که اگر چه فی الفور سود میدهد اما آخر
ضرر میرساند بلکه پایها را باید کوفت و کفها مالند که نافع است و اگر سر را بگیرند بدست
بی مالیدن و کوفتن باک نیست و بعد تنقیه آهستگی مالیدن نیز مضایقه ندارد و
فائده صداع که از گرمی فقط رسیدن یا از سردی فقط رسیدن عارض شود و از
خلطی آنرا ساذج گویند و در ینجا حاجت تنقیه نیست تعدیل کافی است اگر از گرمی است
سردی نوشند و بویند و اگر از سردیست گرمی استعمال نمایند و هرگاه صداع با
تپ باشد بعلاج تپ متوجه شوند و همچنان اگر بسبب مرض دیگر وارد شده باشد
بتدبیر آن مرض کوشند و قسمی است از صداع که آنرا شقیقه گویند و آن در نیمه سر
پیدا شود و در یابیست طریق علاجش بحسب سبب همان است که در صداع مطلق
گذشت و این طلا نفع دارد صمغ عربی یکدرم افیون نیم درم زعفران ربع درم
باریک ساخته با سپیده بیضه مرغ یا گلاب بسرشند و بر کاغذ نهاده و بر بنا گوش
بچسپانند خصوص بر رگی که بسیار جهنده باشد و این مرض را زود علاج کنند که بعد
استحکام تصدیع تمام دور پیش شود **فائده** عوام در درد سر اکثر مخدرات طلا میسازند چون
افیون و مانند آن و شک نیست که فی الفور نفع میدهد اما بدانند که حکما منع کرده اند که گاهی
بهلاک می انجامد و عند الضرورت اگر استعمال نمایند اصلاح میدهند بزعفران یا بابونه که
مصلح افیونست انجا که گلاب بسر زنند و در مهر باید که بسیار نزنند تا سرد نشود و اگر نه چنان کنند
ضرر دارد و هرگاه خون از بینی صاحب صداع بر آید بند نکنند که علامت نیک است
مگر آنکه صداع خونی نباشد و خون بسیار بر آید و خوف ضعف شود آنوقت توان بست

فصل ۲ در سرسام یعنی ورم دماغ و بعضی گفته‌اند که سرسام یعنی بر آمدن ریم از بینی یا از گوش و بسیار بهای سر محمود ست

آماس که در پرده‌های سر یا در جرم دماغ واقع شود و اگر از خون باشد بسیار خندان بود و
و اگر از صفرا باشد بد خو و ترش رو بود و اگر از بلغم باشد حیران و سست بود و اگر
از سودا باشد وحشی بود و سرسام از سودا کمتر افتد و هم علامات که بهر خلط مخصوص ست
شاهد بر آنست و دموی را قرانیطس و صفراوی را قرانیطس خالص و بلغمی را
لیثرغس گویند و باید دانست که در دموی و صفراوی تپ سخت گرم پیدا شود و در
و سوداوی کمتر و هذیان و عدم هوش در جمله لازم و علاج آن از مبحث صداع روشن
شود و چون تپ لازم اینمرض ست تدبیر تپ نیز بد نظر دارند و حجامت ساقین
با شرط در خونی و بی شرط در غیر خونی نافع ترین تدبیر است و استعمال حقنه حاد
اسرع در اثر و مالیدن و بستن پا یا در جذب بخار بغایت سودمند و در جمیع امراض
دماغیه با شوربه بد ستور و بالجمله در سرسام فصد تعجیل تمام باید کرد حتی اگر شب
باشد انتظار روز نکنند و در صفراوی نیز بفصد امر کرده اند جهت آنکه صفراوی سرسام
مرکب با خون پیدا شود و بعضی محققان در بلغمی و سوداوی نیز بفصد تجویز کرده اند اگر
مانعی قوی نباشد و در تجربه نیز مفید آمده اما خون کمتر گیرند **فائده** هذیان یاوه گوئی
و جز آن که از لوازم سرسام ست گاهی بی ورم دماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تپهای تیز
و جز آن مشهود میشود که وقت شدت مرض اختلال در دماغ می افتد و هنگام خفت آن هیچ
نمی‌باشد و اینحالت را سرسام غیر حقیقی گویند زیرا که ورم دماغ را عوارض لازم می‌باشد
تا انقضای آن و علاج این سرسام که عارض مرض ست تدبیر مرض اوست و تقویت
دماغ کوشیدن **فصل ۳** در جمود و این مرضی ست که یکبارگی واقع شود و آدمی
بی حس و حرکت گردد و بماند خفته یا نشسته یا ایستاده بهر شکلی که بوده باشد وقت
حدوث علت و سبب این ماده سوداست که در موخر دماغ سده آرد و یکبارگی

علاج در حالت بیشعوری شیاف گرم بکار برند یا حقنهٔ منضج سودا و روغن خیری
و روغن بادام و زنجبیل و ران آمیخته بمالند و اگر جند بیدستر آمیزند بهتر باشد و هنگام
شعور منضج و مسهل سودا دهند و اشربه و اغذیه گرم و تر بکار برند و پس سر را موم روغن
چرب دارند و آنجا که خون نیز غالب باشد رگ زنند و بر ساقین حجامت نمایند و اگر
رگ زنند فراخ باید زد و خون کمتر بر آرند و جمود مخصوص آخذه بدرکه نیز باشد

فصل ۴ در سکته و این مرضیست که حس و حرکت باطل کند و بیمار بر پشت افتاده
و مرده ماند و تنفس آمدن نمایان نباشد سبب وی سدهٔ تامه است که در سایر بطون
دماغ افتد علاج اگر غلبهٔ خون باشد لامحاله رگ قیفال زنند و الا حقنه و شیاف
که بلغم برآرد استعمال نمایند و تکمید سر نمایند موی سر تراشیده و نفوخ و سعوط بکار برند
و اگر قی تواند آورد و اثر طعام و هم و مالیدن و خارانیدن و بستن دست و پا
نفع دارد و اگر بر تارک سر شرط زنند و سیماب بران مالند یا پشم که
مستعمل میشود باریک ساخته بران مالند خوب است و بعد افاقت تعدیل
و تنضیج و تنقیه خلط بلغم کوشند و درین علت هرگاه تنفس از دن محسوس
نباشد خلاصی ممکن نبود و آنچه در وی تنفس نمایان بود و آن نیز کمتر علاج
پذیرد و فرق در سکته و موت آنست که در حالت سکته عکس در چشم مسکوت
دیده میشود و در میت نه و بدانید که مسکوت را تا هفتاد و ساعت که سه شبانروز
میشود کسی گم و دفن نکند اگرچه امید خلاصی نباشد زیرا که مسکوت در بیشتر
زنده میباشد گاهی می تواند که بفضل الهی بهوش بیاید اما اگر بدن گنده شود و
نفخ کند یا کبود گردد مرده باشد تعذیب بعلاج نباید کرد

فصل ۵ در سبات
و آن خوابی است غیر طبیعی در غایت گرانی و سبب آن استیلای رطوبت است
بر دماغ خواه ساذج بود خواه از ماده بلغم یا خون علاج تعدیل و تنقیه نمایند حسب سبب

دیگر تدابیر در تقدیر وقوع ورم تدبیر سرسام صفراوی بلغمی نمایند وحق آنست که ورم لازم این مرض نیست اما می تواند که از ورم مرکب نیز واقع شود و

فصل ۸ در کابوس و این مرضی ست که آدمی در خواب تخیل کند که چیزی گران بران افتاده یا کسی آنرا چنگ میکند پس نفس او تنگ شود و آواز بکرد و علاج اگر خون غالب باشد فصد قیفال و حجامت ساقین و تقلیل غذا نمایند و اگر بلغم یا سودا باشد تنقیه آن باید کرد و در تدبیر این علت غفلت نکنند که بصرع می انجامد

فصل ۹ در صرع و این مرضی ست که آدمی بیهوش بیفتد و دهن و دست و پای کج و متشنج گردد و اضطراب کند و گرانی سر و سبزی رگها زیر زبان لازم وی ست و بنوبت حادث میگردد و آنچه زود زود آید مهلک ست مگر صرعی که طفل را افتد بسیار باشد که در یک روز هفت هشت بار واقع شود و باز زائل گردد و چنانچه دیگر عود نکند علاج در وقت صرع آنچه در غشی گفته اند بکار برند و گره در دهن او نهند تا زبان نخاید و اطراف ببندند تا اضطراب نکند و وقت افاقت تنقیه ماده نمایند حب الخلاط و از میوه های تر و گوشت بره و شیر و امثال آن پرهیز باید و عود صلیب در گلو آویزند و جدوار بکار برند **فائده** صرع که اطفال را افتد اکثر آنرا ام الصبیان خوانند و ریح الصبیان نامند و تدبیر وی نیز حسب ماده باید کرد و افراط در تسخین یا تبرید بی تحقیق سبب نباید نمود و دایه را نیز پرهیز باید فرمود و از جماع منع باید فرمود که جماع مفسد شیر ست و فساد شیر محدث آفات در طفل و هرگاه طبع طفل قبض باشد بشافه قبض کشودن اسرع انفع ست در دفع این حالت

فصل ۱۱ در مالیخولیا و این مرضی ست که آدمی از فکر سلیم و ظن سالم باز دارد و بوضعی و روشی متصف سازد که منافی خرد باشد در بعضی امور و از این قبیل ست حمق و رعونت و عشق فساق علاج حب الخلاط

تنقیه نمایند و مفرحات خورانند و نوشدارو نفع تمام دارد و بعد تنقیه در تعدیل کوشند و اغذیه لطیفه دهند تنقیه بکرات نمایند مهلت داده تا ماده بر آید و قوت نگاه دارد و از اثر تنقیه و تعدیل دیر ظاهر میشود و امراض سوداویه ملول از تدبیر نشوند و بعد تحقیق سبب تدبیر که در خور آن باشد لازم شناسند که نفع خواهد شد ان شاء الله و در عشق بهترین تدابیر وصل معشوق ست اگر ممکن باشد و الا بطریقی که باز دارد اندیشه آن باشد متوجه باید بود و جماع را در ازاله عشق اثر تمام ست خاصة اگر با محبوب بود

فصل ۱۲ در جنون یعنی دیوانگی پوشیده نماند که جنون اقسام اگر با غضب و ایذا بود مانیا گویند و اگر با خنده و بازی و ایذا بود داء الکلب و اگر با ترش روئی و فرار از مردم بود قطرب و هر جنونی که باشد مرتبه جنون بالاتر از مرتبه مالیخولیاست و بعضی در اقسام مالیخولیا شمرده اند اما فی التحقیقة وی غیر آنست زیرا که در اسباب جنون احتراق خلط غیر طبیعی شرط است چه خلط طبیعی اگر بسوزد مالیخولیا احداث کند نه جنون علاج آنچه در مالیخولیا گفته شد بکار برند و در ترطیب بیشتر کوشند و بدوشیدن شیر زنان بر سر و ریختن آن در بینی و مالیدن روغن بنفشه بادام بر سر و بدن و استحمام و نطول ساختن آب گرم بر شکم نفع دارد و معجون نجاح اگر سود مید بعد از نضج تمام

فصل ۱۳ در سدر و دوار هرگاه آدمی برخیزد یا حرکت کند چشم تاریک شود آن را سدر گویند و چون اشتداد کند سر بگرداند و همه چیز در نظر گردنده نماید دوار نامند علاج حسب خلط استفراغ باید کرد پس اگر ماده در دماغ باشد از لزوم آفت در دماغ توان دانست و اگر ماده در معده باشد از غثیان و دیگر آفات در معده مهیا بود و همچنان هر عضوی که مبدء ماده باشد از آفت آن عضو توان یافت و تنقیه عضو مذکور واجب باید دانست و تقویت وی مع تقویت دماغ باید کرد و دوار

کوشند و در تیبی بترطیب ظاهریه و باطنیه از انچه بهر سوء مزاج یابس در معدلات کر

یافته و موم روغن و روغن بنفشه با وام بهم آمیخته بمالند و بشیر زنان تنشاق

نمایند فائده تشنج که از رسیدن نیش عقرب یا از وقوع قرحه بر عصب یا کرم

اسنا حادث میشود تدبیر دفع زهر و صلاح قرحه و اخراج دیدان و دفع اذیت

عصب کوشند و تشنجی که در صرع افتد عرض آنست چون صرع زائل شود آن

نیز زائل میگردد و اگر با وجود کشودن صرع تشنج بماند روغن گل یا روغن دیگر

حال بیکرم بمالند بعضی مردم را که وقت فازه دهن کشاده بماند بسبب تشنج

شدن کوره دهن تدبیر کافی ست اگر کفایت نکند بعلاج امتلائی باید پرداخت

فصل ۱۹ در تمدد یعنی راست ماندن عضو و این آنست که عصب از هر دو

جانب کشیده شود فصل ۲۰ در کزاز یعنی تشنجی که در عصبه گردن افتد

مانع تمایل شود علاج اینها از مبحث تشنج جویند حسب سبب در معالجه مبادرت

نمایند که اینها قوی‌تر از تشنج‌اند فصل ۲۱ در رعشه یعنی لرزیدن

عضو اگر از ماده بلغم افتد نسیان و دیگر آثار بلغم پیدا باشد علاج تنقیه بلغم

و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شرب شراب باشد ترک سبب نمایند و در رعشه جماعی

شیر تازه نوشیدن و تا پرین بدن شدن و بیضه نیم برشت خوردن مفید است

فصل ۲۲ در اختلاج یعنی پریدن عضو و دوام او در وجه منذر بلقوه

و در شکم مقدمه صرع و در پهلو ورم پرده سینه و پهلو و در جمیع بدن مقدمه سکته و در

شکم مقدمه مالیخولیا گفته‌اند علاج نمک گرم کنند و تکمید نمایند و اگر دور نشود تنقیه

بلغم فرمایند و آنجا که احتباس طمث و بر آمدن خون باعث اختلاج شود فصد

زائل کرد و فورا فصل ۲۳ در لوی که وی را فحیح نیز گویند این حالتی باشد

که اعضا گران و رنگ روی و چشم سرخ شود و فازه و خمیازه بسیار آید و او

خود را همی پیچد گویا مقدمه حمی است و حال آنکه تب نیاید و بعد از چندی آن حالت رجوع
کرده باشد که عود کند بکرات علاج اگر استحالت ثابت ماند یا عود کند تنقیه خون
و صفرا باید کرد و تقلیل غذا باید نمود و گرم مزاج را آب سرد نوشیدن و غسل
بدان کردن فائده کند نقوع مویز و تخم کشنیز سفوف ساخته با نقوع کرده همراه اسکنجبین
سودمند است فصل ۲۴ در حکه و آن مرضی است که دماغ خارش کند
بینی در علاج در تبرید و ترطیب کوشند زیرا که ماده این بخار صفرا است و اگر
تعدیل کفایت نکند مسهل صفرا باید داد و آنجا که خون غالب باشد فصد توان کرد
فصل ۲۵ در عطاس و این دردیست که در اوائل پیدا آید سببش اگر گرمی
مزاج بود که دران محل افتد بحر و بطلوع آفتاب شروع کند و غلبه همی کند تا وسط
شمس تا زوال آفتاب این بحر گرم میکند و تا تمام شب اثری از آن نباشد باز صبح
شروع کند علاجش آنست که کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند و از
خارج تریخ سسام کوشند و اگر تصاعد بخار باشد از بدن بیض [illegible] افتاده باشد
و پیشانی کشیده بود علاجش رعاف آوردن است بخار بدن در بینی از چیزی
خشن و اگر رعاف نیاید برگ تیغال زنند و سرکه و کافور بویانند و اطراف ببندند فصل ۲۶
در زکام و نزله بدانکه فضله دماغ اگر از بینی برآید بطریق مرض آنرا زکام گویند و اگر
بجانب حلق ریزد نزله خوانند علامت حرارت رقت و حرقت ماده است و نشان
برودت غلظت یا رقت بی حرقت علاج تعدیل مزاج کوشند و در داروی تنقیه نمایند
حسب ماده بالجمله در زکام قبل از تنقیه تمام چیزی که ماده را از برآمدن باز دارد
نباید داد و طبع نرم باید داشت و سر پوشیده و در چاره چه در بابه دو از خواب عرق
و خفتن بر پشت و خوردن حموضات و لبنیات و لحوم و سر نگون کردن
و حرکت عنیف نمودن منع باید کرد و اگر سرفه با زکام بود رعایت سرفه نیز نمایند

فائده ماشری ویا دشنام که در روی می افتد به تنقیه دفع میکرد و در آخر کتاب در امراض متفرقه گفته آید ان شاء الله تعالی

باب ۲

در امراض عین روشن باد که چشم مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت و یک عصبه مجوفه که محل نور است در وسط آمده تا جلیدیه رسیده اشباح که درین رطوبت منطبع میگردند در عصبه متادی می شوند و باصره درک آن می نماید باذن الله تعالی و دیگر طبقات و رطوبات گرد و پیش اینها بناء باشند و اکنون بدانکه اینچه مماس هوا است و ملمس در می آید طبقه ملتحمه و طبقه قرنیه است تا اینجا که سپید است ملتحمه است و اینجا که سیاه قرنیه هر دو باهم ملتحم شده اند و بعد ازیشان طبقه عنبیه است و طبقه مذکور رنگین است و با لون حدقه از وست و الا قرنیه شفاف و سپید واقع شده و در وسط عنبیه ثقبه است جهت خروج نور و عبور اشباح بر جلیدیه و محل حدوث نزول الماء همین ثقبه است و بعد عنبیه رطوبت بیضیه است و پس از بیضیه طبقه عنکبوتیه و پس از عنکبوتیه رطوبت جلیدیه است و بعد او رطوبت زجاجیه پس طبقه شبکیه پس طبقه مشیمیه پس طبقه صلبیه که مماس مقعر کاسه چشم است بهر طبقه و رطوبت مرضهای کثیر مختص شده اینچه نام دارد درینجا مذکور می شود

فصل ۱

در رمد و آن ورم ملتحمه است اگر از خون باشد چشم سرخ و گران و پر درد بود و چرک بسیار آید و اگر از صفرا بود سوزش بسیار کند با درد و چرک بسیار نیاید و اگر از بلغم بود ورم سپیدی زند و منتفخ باشد چرک و اشک بسیار آید و اگر از سودا بود ورم صلابت زند و منتفخ نباشد و چرک هیچ نیاید اما پلک برهم نرسد و چشم گران باشد و با صلابت بود و اگر از ریح بود ثقل اصلا نباشد و چرک نبود و علاج تنقیه حسب آن ماده نمایند و پیش از فصد و مسهل دوا بچشم نرسانند اما آنجا که سبب خفیف

خفیف باشد و سه روز بعد از آن و مالیدن بی تنقیه مجوزست و بهترین اطلیه در
رمد گرم حضض مکی ست با شیر دختران حل کرده در چشم و بالای او طلا کنند
و آنجا که در وشد ید بود افیون اندکی نیز ضم نمایند و ذرور چشمخام در همه اقسام رمد
نفع تمام دارد و پس از چند روز استعمال باید کرد و اجتناب از گوشت و هر آنچه بخار
انگیز و لازم داشد صفت ذرور چشمخام که هندی چاکسو گویند مقشر کنند و در کیسه
خرپخته یا بدون آن دو حصه بگیرند و از نبات مصری و از مامیران چینی یک یک حصه
و هم چون غبار سازند و در چشم اندازند بطریق ذرور و از روت مدبر با شیر خر
اگر بدل مامیران کنند می شاید **فایده** رمد عظیم که در چشم اطفال افتد مسمی
ست بوره پیج و حجامت پس سر و زلو چسپانیدن بر بنا گوش اثر کلی دارد و ذرور
مذکور سود مند **فصل ۲** در طرفه و آن نقطه خونست که بر ملتحمه افتد علاج قطره خون
بال کبوتر یا بط تنها یا با گل ارمنی آمیخته بچکانند و کندر بسوزند و دود آن برسانند اما
اگر سبب قوی بود نخست رگ زنند و محاجم نهند و مسهل دهند **فصل ۳** در ظفره یعنی
ناخنه علاج از نمک طبرزد که نمک لاهوری مشهورست میل بسازند فقط بجا از
در چشم روزی چند بار می گردانیده باشند و اگر ماده موجبه کثیر بود و قیفال
کشایند و بحب ایارج تنقیه نمایند و از مولد بلغم بپرهیزند و اگر ظفره غلیظ باشد بدستکاری
بردارند و بهر این کار دستکار هشیار درکارست تا آسیبی دیگر لاحق نشود
فصل ۴ در بیاض و آن سپیدیست که بر سیاهی چشم افتد از حدوث جسم
غریب بر قرنیه علاج کف دریا آب بسایند و در چشم بسانند و رچند کرت
زایل شود و اگر ماده قوی بود تنقیه دماغ باید کرد و لیسیدن بیاض بزبان ناشتا
اثر تمام دارد **فصل ۵** در سبل و این مرضیست که رگهای چشم سرخ
و ممتلی می شوند تدریج و چشم بخار و پس اشک اگر سیلان کند و ملک تر

باشد سبل رطب گویند و اگر رطوبت نباشد سبل یابس نامند علاج تنقیه نمایند
و بهترین منقیات فصد رگ قیفال ست بعده رگ پیشانی و رگ ماق زدن پس
آنجاکه سبل رقیق بود شیاف سبز و دینارگشند و در سبل غلیظ شیاف احمر و باسلیقون
و در یابس قبل از اکتحال و بعد او استحمام لازم شناسند و اگر در سبل یاجی
شود ناد و یه گرم استعمال نمایند نادویه سرد و برای استفراغ و جذب ماده قناعت
کنند و زرده بیضه مرغ بر پشت چشم گذارند که هر دو را نفع دارد و اگر بدو از ال
نشود لقط نمایند یعنی بردارند و برند بطریق که معروف ست نزد کحالان

فصل ۶ در انتفاخ ملتحمه یعنی بر دمیدن ملتحمه و فرق در ورم و انتفاخ آنست
که ماده ورم در حجم عضو سرایت میکند و انتفاخ در خلل عضو پیدا آید و بس
بعضی بسبیل مجاز ورم را انتفاخ نیز اطلاق میکنند یا بحیله انتفاخ اگر از ریح باشد
علامتش آنست که دفعة پدید آید و نخست در گوشه چشم سوزشی مانند آنکه از گزیدن
پشه و یا مگس باشد ظاهر گردد و اگر از بلغم باشد بتدریج افتد و در چندان نکشد
و چون از انگشت غمز کنند اثر غمز دیر ماند اگر ماده غلیظ بود اما اگر بادی بود اثر
غمز نماند علاج تنقیه حسب الماده نمایند و تدبیر ریدبارد رجوع نمایند و در ریحی
سه روز پیچ دوانکشد که در اکثر خود بخود زائل میشود

فصل ۷ در حکة الملتحمه یعنی خاریدن ملتحمه و این بسیار باشد که پلک نیز سرخ شود و یا
ریش گردد علاج از طعام شور و تیز پرهیز ند و تنقیه بفصد و مسهل
نمایند و حب برهقت بسایند و سیاهی او در چشم بمالند و چشم بروی به
آب گرم می شسته باشند

فصل ۸ در توته ملتحمه و آن گوشتی نرم ست
که اکثر در موق اکبر پدید افتد علاج تنقیه فرمایند بدفعات پس
دستکاری نمایند

فصل ۹ در دوقه ملتحمه و آن بثور صلبت سرخ یا سیاه

که در چشم پدید آید و اگر در موق افتد علاج تنقیه نمایند و بدانند بسیار باشد که
ماده در قه سبب بود و چون رفائد بگلاب تر کنند و بر نهند زائل شود و بی تدبیر دیگر
فصل ۱۰ در دمعه یعنی سیلان اشک اگر از گرمی بود و سرمه بکشند و اگر از سردی
باشد باسلیقون و اگر از ضعیفی عضله چشم بود خسته هلیله زرد سوخته یک جزو
و مازو هر سه مساوی کوفته بیخته بکشند و آنجا که در هر اندک زمانی قطرات اشک
برآید و منقطع گردد آنرا اکو لیتین نامند تدبیرا و تنقیه بدن است پس او دیه اشک آور
مخلل چون باسلیقون کشیدن فصل ۱۱ در حرقت عین سبب سوزش
چشم اگر ماده گرم بود تنقیه نمایند و اگر بی ماده باشد توتیا در غوره پرورده بکشند
و کاسنی تر بکوبند و بر روغن گل ضماد نمایند و کافور انداختن اثر تمام دارد فصل ۱۲
در قذی یعنی چیزی در چشم افتادن هرگاه بدانند که چیزی در چشم افتاده قطعا
چشم را نمالند زیرا که اگر شی درشت بود در چشم فرو آویزد از مالیدن تدبیر
آنست که چشم را بآب گرم بشویند و شیر زنان چکانند و آنچه مرئی باشد به پنبه
یا لته بردارند و اگر غایص بود بدین تدبیر برآید نشاسته باریک سازند و در
چشم بکشند و زمانی بدارند تا قذی در نشاسته آویزد و از چشم تعلق بگذارد
و پس به پنبه بگیرند و اگر قذی جانوری باشد خرد که اکثر در چشم می افتد و بر شبیه
می آویزد باید که طین فارسی سرخ که بفارسی آنرا گل سرشوی میگویند باریک ساخته
و در چشم اندازند و یک ساعت چشم بسته دارند تا حیوان بدان آلوده شود
از حدقه جدا شود پس به پنبه بیرون آرند یا با نیزه که سرش پهلو دار بود و بد
در چشم معید بکشید چشم بآب گرم بشویند تا حیوان جدا شود و از پهلو میل انبوبی
نچارند تا تشبث اصلا نماند پس بردارند و اگر ریزه شیشه و مانند آن
تشبث کرده باشد در چشم بآلتی که مخصوص باین کارست یا بهر حیله که توان

برآورده برآرند پس ازان شیرزنان با سپیده بیضه مرغ چکانند تا از مضرت
تشنج ایمن سازد **فصل ۱۳** در ضربه که بر چشم افتد سرخی یا ورم آرد علاج
رگ زنند و طبع نرم دارند بنقوع فواکه و حجامت پس سر نمایند و بعد تنقیه سپیدی
وزردی بیضه با روغن گل بر چشم نهند و پس از زوال ورد کبودی اگر بماند
کشنیز و فودنج و سنگ پلپل یعنی سنگی که در خریطه پلپل یابند و زرنیخ طلا نمایند
تا کبودی او دور شود و اگر تیغ یا از سنگ متفرق الاتصال افتاده باشد بر ملتحمه
تدبیرش نیز فصد و تلیین ست و در اندک مدت و زرده تخم مرغ نهادن با صلاح جراحت
کوشیدن بنوعی که در قرحه آید **فصل ۱۴** در قرحه عین بدانکه ریش در سایر
طبقات ممکن الحدوث ست و سالم ترین وی آنست که در ملتحمه بود و کم درد
باشد و قرحه ملتحمه و قرنیه و عنبیه دیده میشود بخلاف قرحه دیگر طبقات که بحجب
درو شدید چیزی از آثار قرحه پیدا نمی شود و بعد علیان مده علاج نزول
رگ قیفال زنند و مسهل نیز بفته خون قدری همی گیرند و طبع نرم دارند و اگر درد
کند شیر زنان چکانند و اگر زود پخته نشود لعاب حلبه مغسول چکانند یعنی
حلبه را در آب شیرین دو پاس بدارند پس برآرند و در آب دیگر بجوشانند که
بست چند باشد و چون نصف بماند بپالایند غسل او این باشد و بعد از پختن
وشگافتن شیر با عسل آمیخته چکانند تا پاک کند بعده شیاف کندر استعمال
نمایند و اگر اثر قرحه بعد اندمال بماند آنچه برامی دنابت آثار قروح و جدری
مجربست بکار برند و استخوان پوسیده بگلاب سائیده و ازاله آن مجربست
فصل ۱۵ در گمنه بدانند که این لفظ مشترک ست زیراکه گرانی
پلک راکه از باد باشد و صاحبش چون بیدار شود پندارد که در چشمش ریگ
افتاده است و ریم راکه پس قرنیه جمع آید و سرخی ملتحمه راکه باعث ضعف

ضعف بصر شود و اشیا غبار آلوده نماید هم بدین نام میخوانند علاج آنچه مخصوص به بلک ست گفته آید جدا اما آنچه بقرینه مختص ست تدبیرش نضج ست باستعمال لعاب حلبه و کتان و کثرت استحمام و بعده جهت کشف مادهٔ تیشهای فضی باریک ساخته کشیدن پس اگر سود ندهد و مانع ابصار بود دستکاری باید کرد و الا تعرض نکند تا آفتی دیگر پدید نکند و آنچه بکلیت خصوصیت دارد معالجه رمد سوداوی دور شود و طبیخ حلبه و اکلیل و بابونه چشم را تکمید کردن نفع دارد

فصل ۱۶ در عشا یعنی شبکوری علاج شهد با آب بادیان در چشم کشند و دار فلفل در جگر بز خاصه که کوهی بود فرو اندر کنند و آنرا بر آتش کنند و رطوبتی که از آنجا پدید آید بمالند در چشم کشند که سریع الاثر است و اگر ماده کثیر بود و بمسهل و فصد بر آرند

فصل ۱۷ در جهر یعنی روزکوری علاج هریسه و کله پاچه و گوشت گاو و نان فطیر خورانند و شیر دختران بر سر مالند و در بینی چکانند و در آب سرد چشم بکشایند غوطه زده و شربت عناب نوشند

فصل ۱۸ در صداع حدقه و شقیقهٔ عین این مرضیست که در عمق چشم ضربان شود و درد مسلی با ضغاط بود و گاه ساکن شود و ضربان و درد مانند شقیقه سر باز عود کند و آثار رمد هیچ نباشد علاج آنچه در شقیقهٔ سر گفته شد بعینه تدبیر اینست و در بستر شریان صدغ مبادرت کنند تا آفتی دیگر نیارد

فصل ۱۹ در جحوظ العین یعنی بیرون آمدن چشم بی ورم علاج تنقیهٔ ماده نمایند و بعده بلیله در چشم کشند و تقلیل غذا نافع ترین چیزهاست

فصل ۲۰ در نتو القرنیه یعنی بلند شدن قرنیه علاج این تنقیه است از خلط غلیظ و بعده ذرور اصفر کشیدن و با بهای گرم رو شستن و بر بخار آن انکباب بودن و خاصه نتو اینست که سخت می باشد و زیر میل منغمز نمی شود و معر از وجعه

وقریان سبو و بخلاف تیره که در قرنیه افتد نرم و دی عمق ... باوره می باشد

فصل ۲۱ در بثور القرنیه بدانند که قرنیه چهار طبقه وارد و گاهی در جمله آنها
بثور حادث میشود و گاهی در بعضی با بجمله در بعضی قرنیه سپید مینماید پنهان موضع
در بعضی نه و وجهش در مطولات گفته ایم علاج فصد و مسهل آرند و ابتدا رواد
و انتها شیاف ابیض کندری و اخلاط شیاف احمر لین کشند

فصل ۲۲
در نتوء سرج هرگاه قرنیه بشکافد و عنبیه از تحت و بیرون گراید بدین نام خوانند
عمو یا خواه آن بقدر سر مو بود یا زیاده باشد و اگر نه بقدر حجم باشد مختلف نهاده
چنانچه راس النملی و راس الذبابی و عینبی و تفاحی و مسماری و ثؤلولی و
فلکی نیز خوانند علاج پیش از آنکه کنارهای شق قرنیه سطبر شود و در مراجعت نمو
کوشند و محافظت نمایند از کثرت خرق و این چنان باشد که شاونه مغسول و
اقلیمیا نقره و صدف سوخته باریک نمایند و در چشم اندازند و اگر اکسیرین اندازند بهتر باشد
و بالای آن رفاده به و بقدر خانه چشم گذارند و قطعه اسرب یا اسرب سوده گرم
در خریطه نهاده برنهند و اگر سرمه سیاه باریک سازند و در خریطه کرده بگذارند بهتر باشد
و بعصابه محکم بربندند و هرگاه کنارهای قرنیه منشقه غلظت گرفته باشد علاج سود ندهد
امر مباورت کرده اند در تدبیرش

فصل ۲۳ در حول که یعنی هر چیز دو نمودن از
چشم این مرض اگر مولودی بود علاج نپذیرد اما غیر مولودی آنچه باطفال افتد
از صرع یا از خواب دیدن با ترابر یک پهلو یا از صیحه و آواز مهیب که یکبارگی طفل را
بجنبش آرد علاجش آنست که چیزی سرخ بدانجانب که خواهند چشم را مایل سازند
آویزند تا طفل نظر پیوسته بدان دارد و حالت چشم بحال آید آنچه بزرگان را افتد
اگر از تشنج عضله مقلبه بود نظر کنند که سببش یبوست است یا امتلا نشان یبس
تقدم امراض حاده است و علاجش ترطیب چنانچه در تشنج یابس گفته شد

وخیالها در چشم آید چون پشه و مگس و جز آن بدانند که این سه گونه است یکی مقدمهٔ نزول الماء دوم بخار معده یا فساد طبقات و رطوبات سوم ذکای حس بصر نشان نزول الماء بقای آنست دائم و هر روز افزودن و اگر در یک چشم بود ن و علاجش با فوائد دیگر در نزول الماء گفته آید و نشان بخار معده از قلت و کثرت خیال در خلو معده و پری آن و علامت فساد طبقات و رطوبات تلون اجزای چشم و تقدم امراض عین پوشیده نیست علاج تنقیهٔ ماده و تنقیهٔ اجزای چشم حسب سبب و نشان ذکای حس سلامتی بصارت و ذکای دماغ است و این فی الحقیقه مرض نیست زیرا که بصارت تیز شده است و بخارهای بدن و اجسام صغیره که در هوا منبث است می بیند فی الواقع اما چون بسبب رویت امور غیر معتاد تشویش می شود جهت تکدر رهر پیشه و کلم یا بچه دهند

فصل ۳ در نزول الماء یعنی فرود آمدن آب در چشم

و این رطوبت است که اندک اندک یا یکبارگی از سر فرود آید و در ثقبهٔ عنبیه بایستد پس اگر آب غلیظ باشد تمام ثقبه را در گیرد و بصارت بالکل باطل شود و اگر بعضی از ثقبه مکشوف بود همان قدر دیده شود و آنجا که آب رقیق بود اگر چه همه ثقبه را در گیرد ولیکن منع رویت بتمامه نمی کند بنابر رقت و این قسم را منتشر رقیق گویند و علامت نزول الماء بعد نزول تام از تغیر مردمک و بطلان بصر پوشیده نیست اما در ابتدا از خیالات راسخه روز افزون توان یافت علاج در ابتدا بی توقف داغ کنند بر شریان بناگوش و داغ سخت باید تا رگ بسوزد و بعد داغ ۳ روز حرام مغز بمالند بعده پنبه بروغن کنجد آمیخته گذارند هر چند که داغ تر آید بهتر باشد و از چیزهای غلیظ و جماع پرهیز ند و بعد نزول چون یک سال بگذرد و آب از مالیدن چشم متسع نمی شود و دستکاری

تنقیح وتنقیه بلغم نمایند وباسلیقون درچشم کشند واگر از سببی دیگر بود حسب آن
تدارک کنند واگر از نقصان حرارت غریزی افتد واین مخصوص بپیران است علاج
نپذیرد اما جهت حفظ باقی در ازاله رطوبت باشند وکحل جواهر بکار برند فصل ۳۱
در ذهاب بصر در جلوس مظلمه یعنی رفتن بصارت بسبب کثرت نشستن در جای
تاریک علاج اگر نور کم در شده باشد یا بیضیه سیاه گشته باسلیقون بکشند وادویه
واغذیه ملطفه بکار برند واگر دفعةً برآمدن از ظلمت باعث بود برقع آسمان گون
برروی آویزند وبروشنائی آفتاب نگرند وتجویز غذا نمایند فصل ۳۲ در خفش
یعنی آنکه روزانه بصارت ضعیف شود واگر این مولود است علاج نپذیرد اما جهت
تسوید اجفان وطبقات تا چشم را قوت دهد دخان روغن بنفشه میکشند فصل ۳۳
در قمور یعنی کلال وضعف که در بصر افتد از کثرت نظر کردن ببرف یا بروشنائی
علاج خرقه سیاه بر وجه او بندند ولباس وفراش همه سیاه سازند وشیر در چشم
دوشیدن وبادام خاصه تلخ کوفته بر چشم نهادن در قمور برفی اثر تمام دارد فصل ۳۴
در سبل العین یعنی لاغری چشم وضعف لازمه است علاج در ترطیب کوشند و
اگر سده باشد تنقیه وتفتیح نیز بعمل آرند فصل ۳۵ در بغض العین یعنی
دیدن بجانب شعاع خوش نیاید اگر از گرم شدن روح افتد علاجش ترطیب وتبرید
واگر بعارضه رمد وجز آن افتد بازاله سبب کوشند فائده در بیان معرفت مزاج
چشم بدانکه مزاج اصلی خاصه چشم گرم وتر است وگرنه چنان بود ومزاج خاصه
نباشد ونشان گرمی چشم سرعت حرکت وظهور رگها وحرارت لمس و
حمرت لون اوست ونشان سردی ضد این ونشان تری چشم بسیاری
چرک وآنست وبزرگی چشم ونشان خشکی ضد این وگرمی وتری چشم سیاه افزون
از همه لونهاست لهذا نزول الماء ودیگر علتهای بخاری در چشم سیاه اکثر افتد

فصل ۷ در شعر منقلب و شعر زائد موی مژه که واژگون شده و در چشم خلد آنرا شعر منقلب گویند و آنرا که در غیر منبت روید شعر زائد نامند علاج بعد تنقیه موی زائد بکنند و انجا را بنوشادر بنجار زند و بیضه مورچه و شیر انجیر و خون کنه سگ طلا نمایند و کف دریا بلعاب اسبغول مالیدن منبت آن اعضا را بکند و اگر موی منقلب باشد بعسل و بق با مویهای راست آنرا بچسپانند تا در چشم نخلد و بعد کندن بن موی را بالتی سوزن مانند داغ دادن آخر العلاج است و خیاطه و تشمیر نیز تدبیر وی است

فصل ۸ در انتشار الاهداب یعنی ریختن مژه علاج اگر فساد غذا باشد و سبب آن غلبه صفرا یا سودا تنقیه خلط مفسد نمایند و اگر از ضعف جاذبه آن موضع بود در پی عقب قیراطیس و چیزهای گرم افتد تقویت دهند و ترطیب نمایند و با سلیقون در روشنائی کشند که شدید التقویة اند و اگر از غلبه رطوبت بلغمی بود تنقیه آن نمایند و در تجفیف کوشند و اگر از سببی دیگر افتد که مانع غذا رسیدن بود ازاله وی کنند

فصل ۹ در بیاض الاهداب یعنی سپیدی مژه علاج بعد تنقیه بلغم برگ لاله و شبتی بروغن زیت بمالند و روشنائی بمیل بر مژه کشند

فصل ۱۰ در جرب الاجفان یعنی فرونیهای خرد و با خارش که در باطن پلک پدید آید علاج حسب ماده تنقیه نمایند و برود و بنفسجی کشند

فصل ۱۱ در بردو آن رطوبت غلیظ ژاله مانند که اکثر بر ظاهر پلک افتد علاج بقیروطی و داخلیون تلیین و تحلیل آن نمایند و الا بدستکاری بردارند

فصل ۱۲ در صلابت جفن و غلظت آن سختی چون در پلک افتد گشادن و پوشیدن چشم دشوار شود علاج در نضج و تنقیه سودا کوشند و تلیین موضع و تحلیل ماده نمایند بانکباب مرهم و این را جساء العین نیز خوانند و آنجا که با صلابت الجفن خارش بلا ماده بود مسمی شود به یبوسة العین

فصل ۱۳ در شلاق یعنی سطبر و سرخ شدن پلک چشم

پلک علاج تنقیه سودا کنند و شونیز و نمک بسایند و بسر که طلا نمایند و اگر زود نرود بموچینه گرفته بناخن گیر ببرند و اگر خون بیاید رفتن دهند بعده جراحت اک با شند تا خون بایستد **فصل ۲۱** در شری که بر پلک پدید آید علامت وی نشست که پلک بخارد و آماس کند و بدان ماند که زنبور گزیده است علاج رگ زنند و مسهل صفرا دهند و لشیاف عدسی مغسول اکتحال نمایند **فصل ۲۲** در نمله پلک و آن شور خرد و سوزانست که اندک ورم کند و ریش شود و پهن گردد علاج تنقیه صفرا کنند و حضض و مر طلا نمایند **فصل ۲۳** در سعفه پلک یعنی سبوسه و باشد که ریش کند علاج رنگ اگر اغبر بود مسهل سودا دهند و اگر سپید بود مسهل بلغم دهند و بعده شیاف احمر کشند و اگر کهنه شده باشد شرط زنند و باسنگ بخارند تا خون برآید و سرمه روشنائی کشند **فصل ۲۴** در سلعه پلک و آن جسمیست فرونی از پوست و گوشت جدا علاج بعد تنقیه دستکاری کنند **فصل ۲۵** در زرقت و خضرت جفن یعنی کبودی و سبزی که بر پلک از زخم پدید آید علاج اگر جراحت باقی بود فصد کنند و مسهل دهند و صندل و مرداسنگ بگلاب طلا نمایند و الاسفال بوبرهم سوده در آب انداخته طلا کردن ازاله کبودی می نماید **فصل ۲۶** در غرب یعنی ناصور گوشه چشم که جانب بینی ست علاج بعد فصد و مسهل شیاف غرب چکانند و وقت چکانیدن اول باید که فم را از پنبه پاک نمایند و گوشت فاسد بردارند تا نفع دهد و اگر سود ندهد داغ دهند بطریق معروف و بعد داغ مرهم اسفیداج نهند تا اندمال کند مع تسکین هرگاه غرب بند شود و ورم کند تخم مرو کوفته بشیر زنان یاخته بند و زعفران قدری آمیزند و بگذارند تا سر وا کند **فصل ۲۷** در حکه آماق و اجفان یعنی خارش بلا شود که در گوشه چشم و در پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و کاسنی بکوبند و در عرق

ار سبب رطوبت مالحه

کل ضماد نمایند واگر تنقیهٔ نفس عضو مطلوب باشد باسلیقون کحل عزیزی کشند

فصل ۲۸ در غده یعنی زیاده شدن گوشت گوشهٔ چشم که طرف بینی است علاج بعد تنقیه جهت افنای او شیاف زنگار یا مرهم او نهند واگر سود ندهد قطع نمایند همچون ظفره و بعد قطع ذرور اصفر پاشند تا ما بقی را بخورد و بعد قطع جهت دفع اذیت زرده بیضه بروغن گل طلا نمایند و بمراهم مندمل باید کرد بعون الله تعالی

باب ۴

در امراض اذن یعنی گوش باید دانست که وی عضو شریف است زیرا که آله شنوائی است و حس شنوائی بر همه حواس فضیلت دارد و کما لا یخفی و گفته اند تا که نخستین تنقیه نشود دوا در گوش در امراض مادی بکار نبرند و هر چه در گوش چکانند نیم گرم باید زیرا که برد بالفعل عصبهٔ سمع را ضرر دارد

فصل ۱ در وجع الاذن یعنی درد گوش علاج اگر درد بسبب ورم یا قرحه بود و یا ریش علیحده میگیم و اگر بسبب سوء مزاج حار یا بارد بود تنقیه در مادی و ایضا در ساذج حار باید کرد و تعدیل در ساذج بارد کافی است و در مادی بعد تنقیه نیز و اگر بسبب دخول کرم یا آب بود اخراج وی نمایند بهر وجه که ممکن بود و جهیدن بر یک پای دست بر گوش ماوف نهاده و سر بدان طرف نگون ساخته آب را و دیگر اشیای سیاله را که در آمده باشند برون می آرد و اگر از اسفنج فتیله سازند و در گوش مریض نهند بر همان طرف غلطانند زمانی دراز تمام آب را نشف کند و اگر بسبب تولد کرم در گوش بود بخاره و دغدغه کند و احیانا برآید علاج برگ شفتالو را جوشیده یا آب تازه او گرفته بچکانند یا صبر و سرکه بچکانند تا کرم بمیرد پس از صوف فتیله سازند و بسرش آلوده در گوش دارند و کرم که بدو اویزد و برون آرند و آنجا که قرحه باعث کرم بود تدبیر قرحه گوش کنند

فصل ۲ در ورم گوش علاج بعد تنقیه نظر کنند

کر اماس درون تقیه است یا بیرون اگر درون نیست فتور در سمع و شدت درد و
ورم و تب میباشد بلکه نرد کم دوائی مرکب ست آب گشنیز طلا نمایند درون و بیرون
گوش و شیر از پستان دوشند تا در درد بنشیند و اگر بایستد لعاب حلبه با تخم
کتان بچکانند تا ریم کند و بالا باید پخته شده و اگر بیرون تقیه است ورم بنظر می آید
و تپ لازم نمیباشد و در شدید نمیشود و درین استعمال رواد عات منهی ست
و عند شدت در دیار چه در آب گرم تر کرده تکمید توان کرد و نمک گرم نیز بعد
دو روز برگ کرنب در روغن زرد کهنه پخته بر ورم نهند تا تحلیل داده کند **فائده**
آنچه گفته شد بورم گرم مخصوص ست اما ورم بارد درون صماخ بود یا بیرون مبطل
سامعه نمیشود و در قوی و تپ او نمیباشد اما ثقل و تمدد لازم وی ست و روغن
ترب چکانیدن بعد تنقیه نفع تام دارد و در بارد **فصل ۳** در قرحه گوش و
نشانش تقدم ورم ست و بر آمدن ریم علاج شهد و انزروت مسحوق در فتیله
آلوده بگذارند تا پاک کند و بعده انزروت و دم الاخوین و کندر ذرور
نمایند یا بروغن گل آمیزند و بفتیله بردارند و اگر در شدید بود خاکستر
و قدری جند بیدستر جهت اصلاح افیون بهم آمیخته در رسانند یا بچیزی آمیخته
بچکانند **فصل ۴** در طرش و وقر و صمم نقصان سمع را طرش و بطلان
او را وقر و فقدان صماخ را صمم گویند و گاهی یکی مرادف دیگری آید علاج
حسب سبب تدارک کنند و درینجا تنقیه بتغاریق نمایند اگر تنقیه مطلوب باشد و آنچه
روز بحران می افتد محتاج تدبیر نیست و آنچه از کبر سن افتد یا مولود بود علاج
نپذیرد و طفل را اگر گوش گران شود صعتر و نمک بخایند و یک قطره در گوش بچکانند
فصل ۵ در دخول الحصاة یعنی در آمدن سنگریزه و مانند آن در گوش
علاج روغن در گوش چکانند و عطسه را حرکت دهند و چون آید بباید بیرون

بگیرند تا قوت دفع بگوش مصروف شود و آن چیز مندفع گردد و اگر آب در آید چوب
بادیان قدر وجب گرفته بر یک طرف او پنبه بندند و بر روغن آلوده بر او فرو زنند و طرف
دوم او در گوش باشد آب همه منجذب شود و طریق دیگر در درد گوش گذشت و
دخول حیوان صغیر را آنچه در تولد دیدان در گوش گذشت از قتل و اخراج
تدبیر نمایند فصل ۶ در طنین و دویِ آواز که درون گوش می شنود اگر سخت و
باریک بود طنین و اگر نرم و بزرگ بود دوی گویند علاج تحقیق سبب نمایند و
ازالهٔ آن فرمایند و اگر از ذکاء حس بود گله پاچه و هریسه خورانند فصل ۷
در انفجار الاذن یعنی برآمدن خون از گوش علاج اگر از امتلا بود فصد کنند و خون
بسیار گیرند و اگر بسبب صدمه و ضربهٔ قویه بود خون از فصد اندک گیرند و هرچه که
باشد بعد فصد مازو در سرکه جوشانند و بچکانند تا خون بند شود و در بحرانی تا که خوف
غشی نشود بند نکنند و اگر از لسع حشره را اتفاق افتد بعلاج او که آخر بیاید رجوع نمایند
فصل ۸ در انکسار الاذن یعنی شکستن گوش علاج فصد کنند و تلیین نمایند
و صبر و مغاث و اقاقیا در بیض و خاصها و سازند بجایی تا کسر تا عضو را
بهیأت اصلی آرد فصل ۹ در انقلاع الاذن یعنی برآمدن گوش از بیخ
علاج بعد فصد تلیین نمایند و گوش را بر موضع او نهاده بر فاده و عصابه
محکم ببندند و اگر درد باقی باشد سپیدهٔ بیضه گداخته در آب برگ خطمی و آب پوست کدو
مالیده بمالند فصل ۱۰ در قلاع الاذن یعنی شقاق گوش و این
اطفال را بیشتر افتد علاج میان دو شانه و بیخ گوش حجامت کنند یا زلو بچسبانند
و آن موضع را بشیر زنان بشویند و مرداسنگ و قنبیل نرم سائیده بپاشند
فصل ۱۱ در حکة الاذن یعنی خارش گوش علاج افسنتین در
سرکه بجوشانند و سرکهٔ مطبوخ را بروغن بادام تلخ بچکانند فصل ۱۲

در ضرب الاذن یعنی کرنجتن و رنجیدن گوش از آواز قوی علاج بتقویت دماغ
کوشند باغذیه و ادویه مقویه و شموم

باب ۵ در امراض الانف یعنی بینی

بدانکه در پیچ بینی دو راه ست یکی بدماغ میرود و یکی بحلق

فصل ۱ در خشم یعنی بطلان شامه و سببش اگر از برآمدن گوشت زائده بود در مجری آنرا بو اسیر الانف گویند و جدا باید و اگر حدوث ورم یا وقوع سده بود و از خلط از آنچه لازم هر خلط است معلوم میشود و اگر از سوء مزاج ساذج بودنشان حار و بارد ظاهر ست و نا برآمدن ماده ضرور علاج حسب سبب تدارک نمایند و آنچه بعد امراض حاده افتد بسبب یبوست یا تشنج گشته علاج پذیرد

فصل ۲ در فساد شم یعنی در حس بویائی فتور افتد با وجود آمدن بوی و این سه گونه است یکی آنکه همه روائح را بیک رائحه بو می کند دوم آنکه از یک چیز بوهای مختلف شمیده میشود سوم آنکه بعضی بوها شمیده میشوند و بعضی نه و این از دو وجه خالی نباشد یا آنکه خوشبوئی محسوس شود و فقط و بدبو نه یا بر عکس علاج تنقیه دماغ نمایند و اگر قرحه باشد تدارک وی فرمایند و بعده آنجا که خوشبوئی محسوس میشود فقط جند تسعیط کنند و آنجا که بدبوی مشموم میشود مشک در بینی چکانند اگر بیماری در ابتدا بود و بعد از آن در اول مشک و در ثانی جند

فصل ۳ در بواسیر الانف یعنی گوشت زائده که در بینی برآید علاج رگ زنند و زلو نهند و مسهل دهند پس از آن زنگار و اشنان قصارین و مرهم سه برابر مرهم ساخته فتیله بدان آلوده بران گذارند تا بر دارد و اگر سود ندهد قطع نمایند باهن یا بریشته موئین گره دار که از بینی حلق در می آرند و آنرا می کشند یا فرو فی زده و بعده مرهم اسفیداج استعمال نمایند

فصل ۴ در بثور الانف علاج تنقیه نمایند و آنجا که صلابت

فصل ۸ در رعاف الانف یعنی خون رفتن بینی علاج اگر خوف ورم بود زود رگ زنند و در حیله باصلاح هیأت الف کوشند بنوعیکه مانع تنفس نشود یعنی انبوبه بمرهم آلوده در بینی گذارند تا دم همی آید و بعد اصلاح صورت او بدست صبر و مغاث و اقاقیا و مبر با ریک ساخته در آب لسان الحمل سرشته و بر کاغذ نهاده بالای بینی بچسپانند

فصل ۹ در عطاس یعنی عطسه بسیار آمدن علاج روغن گل خوشبوی در بینی کشند و آب شیرین نیمگرم بر سر ریزند و روغن نیمگرم در گوش چکانند و دست و پای و چشم و گوش و کام بمالند و اگر کودک را افتد کرده گوسفند بریان کنند و آب چکیده او در بینی رسانند

فائده عطسه معتدل دلیل صحت ست و افراط باعث آفت

فصل ۱۰ در جفاف الانف علاج خشکی بینی اگر از حرارت بود مبردات بکار برند و اگر از یبوست بود مرطبات و دوشیدن شیر از پستان نفع کثیر دارد و اگر از تشبث خلط لزج در خیشوم بود تلیین آن نمایند با دهان و جز آن

فصل ۱۱ در حکة الانف یعنی خارش بینی علاج اگر خارش بسبب رسیدن هوای سرد بخیشوم و تعدیل مزاج دماغ کنند و اطریفل دهند و اگر مقدمه زکام یا نزله یا جدری بود باصلاح آن مرض مترقب کوشند نه بعلاج حکه که عرض ست

فائده اگر چیزی از خارج در بینی درآید و بند شود در وغن چکانند بمالند و عطسه آورند تا بیرون افتد و بسیار باشد که از راه حلق برآید بی تصدیع

باب ۶ در امراض لسان و دهان

فصل ۱ در ورم لسان یعنی آماس زبان علاج حسب سبب تنقیه نمایند و بعده غرغره فرمایند و در دموی و صفراوی تا که سه روز نگذشته باشد بشیره کاهو و کاسنی و خرفه و عنب الثعلب و بعد سه روز به آب کرنب و عنب الثعلب

فصل ٦ در جفاف اللسان بکار بستن و بیهی ست و انجیر داشتن در دهن و پستان
یعنی خشکی زبان علاج اگر از گرمی خشکی بود مرطبات دهند و بمالند و لعاب
بآب نیلوفر و شکر آمیخته در دهن داشتن اثر تمام دارد و اگر خلط لزج بسطح زبان
گراید و خشک شود چوب بید در سکنجبین آلوده بر زبان آن بمالند تا رطوبت عارضه
زدوده شود و این قسم فی الحقیقة یبوست نیست زیرا که جرم زبان سالم ست
و لزوجت آب دهن خاصه اینست و همچنان از مبردات افزودن زیرا که
سردی مزید غلظت میکردد **فصل ٧** در حرقة اللسان یعنی سوزش
زبان علاج در مبردات کوشند و اگر مادی بود مسهل دهند و کافور بر زبان
مالیدن اثر تمام دارد و از اغذیه مبرّده هرچه در دهن گیرند زود تجدید کنند
و بدان ملازم باشند **فصل ٨** در حکة اللسان یعنی خارش
زبان علاج بعد تنقیه مضمضه کنند بآب گرم و بعده بشیر شکر آمیخته و بعده
بسرکه و روغن گل و بدانند که بلیله زرد خائیدن و بر زبان مالیدن در
استفراغ ماده گرم زبان اثر تمام دارد **فصل ٩** در ضفدع اللسان یعنی
فزونی سخت غده مانند که زیر زبان پیدا شود و این از بلغم لزج افتد یا از
خون که بعد ریختن و ریختن اجزای لطیف او بتحلیل رود و علاج بعد تنقیه
توتیا و زاج سوخته و زنگار و مر با سرکه آمیخته بمالند و اگر دفع نشود دستکاری نمایند
و هنگام قطع احتیاط نمایند تا آن دو شریان که زیر زبانست بریده نشود و گاه
گاه باشد که با وجود ضفدع بغایت متحجر شود و چون پوست بالا بشکافند مثل پاره
سنگ بر آید و دفع گردد و گاه باشد که فزونی نرم زیر زبان پیدا آید و چون بشکافند
رطوبت غلیظ بر آید و باز جمع آید و تدبیرش آنست که بشکافند و پوست آنرا
بمقراض تمام بردارند با احتیاط تا بشریان آسیبی نرسد **فصل ١٠** در قلاع

پراکنده شود علاج آنچه در قلاع گفتیم از تنقیه و زدائیدن رطوبت فاسد بعمل آرند و بعد باز استادن قرحه از انتشار قلد فیون بگذارند یا سوزنجان تا پاک کند و بهتر ازین ادویه رقت شود و بالعبه مضمضه نمایند و یا بشیر تازه شکر آمیخته **فصل ۱۶** در کثرت سیلان لعاب از دهن خواه در بیداری بود خواه در خواب یا از حرارت و رطوبت معده بود یا از برودت و رطوبت معده بود آنچه از حرارت است در خلو معده زیاده شود و آنچه از برودت است در پری معده و ایضا ضعف هضم و ترشی دهن و لزوجت لعاب گواهی دهد علاج تنقیه معده نمایند از اخلاط موجب و در حار کاسنی تازه با قدری نمک نیکوب نمایند و آب او بلع نمایند و در بارد کندر و مصطکی مضغ فرمایند **فصل ۱۷** در بخر الفم یعنی بدبوی دهن علاج اگر سبب در اجزای دهن باشد تنظیف او نمایند و اگر از دماغ یا معده آید یا از معده تنقیه دماغ و معده نمایند و حب المسک پیوسته در دهن دارند و بر مسواک کردن ملازم باشند و تمضمض بروغن گل یا گلنجند گاه گاهی صبحگاهی در ازاله بخر غیر قوی مجربست **فصل ۱۸** در ورم لثه یعنی آماس کام و این یا از خون افتد یا از بلغم خونی سرخ و با درد باشد و بلغمی سفید و بی درد علاج حسب ماده تنقیه فرمایند و غرغره که در قلاع گذشت موافق اخلاط بکار برند

باب ۷ در امراض شفت یعنی لب

فصل ۱ در بیاض الشفت یعنی سپیدی لب و این غیر برص است علاج تنقیه بلغم نمایند و اغذیه غلیظ بگذارند و روغن یاسمین یا خیری در بینی چکانند

فصل ۲ در تشقق و تقشیر و جفاف که بر لب افتد و معنی این الفاظ در باب امراض دهن گذشت علاج آنچه در باب امراض دهن گفته ایم بعمل آرند و محل تشقق از هوا محفوظ دارند و مازو و اسفیداج و نشاسته و کتیرا

صلب بود و چون دندانهای دیگر ساییده شوند وی دراز نماید تدبیر او قطع ا
بآلت مخصوص باین کار **فصل ۹** در حکة الاسنان یعنی خارش دندان و درین
حالت بازنمی تواند ماند بیمار و زیر بهم ساییدن دندان و خاییدن اشیا علاج تنقیه
بدن و دماغ کنند و از تیز و ترش و شور پرهیز ند و سبر که در وی بیخ حماض مطبوخ
بود مضمضه نمایند **فصل ۱۰** در صریر الاسنان فی النوم یعنی بهم ساییدن دندان
در خواب علاج اگر امتلا بود تنقیه دماغ کنند و روغن قسط بر گردن مالند والا تعدیل
کافی ست **فائده** در بیان تدبیر یکه دندان کودکان بآسانی بر آید سر کهٔ و
سفرساق گاو بر کله بمالند و مالیدن شیر سگ مجرب ست بر لثه و کذلک عسل و
از خاییدن باز دارند که محلل مادهٔ گوشت و عصارهٔ عنب الثعلب و روغن گل بهم
آمیخته نیم گرم بمالند و بانگشت آلوده بر بن دندان مالند در وی که در وقت روییدن
دندان میشود باز دارد **فصل ۱۱** در ورم لثه یعنی آماس گوشت بن دندان
علاج حسب ماده تنقیه نمایند و مضمضه فرمایند **فصل ۱۲** در لثه
دامیه یعنی بر آمدن خون از لثه علاج اگر سببش ضعف قوت غاذیه لثه بود ما زو
عدس سوخته و طباشیر بمالند و اگر سببش غلبه خون بود رگ زنند و مبردات مضمضه نمایند
فصل ۱۳ در قرحه و ناصور لثه هرگاه جراحت گوشت چرک کند قرحه گویند و بعد
چهل روز ناصور نامند علاج آنچه در قلاع الفم گذشت بعمل آرند و در ناصور داغ نهند و
بسیل باریک **فصل ۱۴** در نقصان و استرخای لثه بدانکه کم شدن و
سست گشتن گوشت دندان باعث تحریک دندان می شود علاج گلسرخ
و جفت بلوط و گلنار و حب الآس چهار درم خرنوب نبطی و سماق و عاقرقرحا هر یکی
پنجدرم باریک سایید ه بر لثه گذارند **فصل ۱۵** در گوشت زائد که بر لثه
بر آید و بیشتر در ضرس آخرین افتد بعد ورم علاج مرو زاج سبز هر دو باریک سائیده

شود و وضع محاجم و ارسال علق بران سود دارد تا ماده از ین عضو برآید و در دموی حجامت ساقین مفید ست و چون سه روز از مرض بگذرد مغز فلوس در شیر گاو حل کرده صاف نمود غرغره نمایند که نافع ست و هرگاه مریض ضعیف شده باشد و طبیب بسر او رسد تا ضرورت نه بیند بفصد مبادرت نکند و هرگاه ماده خناق نضج شود و خود بشگافد از بوره و حلبت و خطمی خطا طیف که در شیر تازه و روغنهای گرم آمیخته باشند غرغره کنند تا بشگافد و بعد شگافتن بشیر که با شهد ممزوج بود غرغره فرمایند تا ریم پاک شود و درین هنگام بحریره که از آب سبوس گندم و روغن بادام و شکر ساخته باشند اغتذا فرمایند **فائده** درد گلو در وامی سر و بر ظاهر گلو نباید نهاد بلکه چون تنقیه شده باشد زفت و نطرون و خردل بآب سائیده بر گلو طلا نمایند تا ماده از باطن بظاهر گراید و مری و قصبه به نریزد و وضع محاجم زیر زنخ لهذا استعمال کنند و در بلغمی نیز طبع بگشایند یا بادویه مشروبه و با ترب و سکنجبین عسلی غرغره نمایند و اگر علت صعب بود رگ زیر زبان زنند و بر قفا و زیر زنخ محاجم نهند و در سوداوی رگ باسلیق زنند و شکاف وسیع نمایند حسب حاجت خون بگیرند و بدانچه در بلغمی گذشت طبع ملائم کنند و شیر و مغز فلوس غرغره نمایند و حلبه و بابونه و برگ کرنب کوفته بپخته بروغن نرگس و بیه بط آمیزند و بر خارج حلق ضماد کنند **فائده** نوعی ست از خناق که آنرا خناق کلبی گویند و این شدیدترین اقسام ست و مریض مانند سگ دهن بگشاید و زبان می برآرد و سبب این اکثر ورم عضلات حلق بود حسب حاجت تدبیر و تنقیه نمایند چنانچه گفته شد و اگر زوال فقرات بود بازاله سبب زوال فقار کوشند بدانچه لائق بود و نوعی ست از خناق مسمی به ذبحه و اصعب ترین اقسام ست و عدم قدرت بر تکلم و بلع و بر آمدن انچه بنوشند بتکلف از راه بینی خاصه آنست و هرگاه زیر گلو سرخی پدید آید نشان محمود ست و تدبیر همان ست که گذشت

فائده آنجا که بلع متعذر بود بر چهره و ویلین کردن محجمه نهاده بکشند که مری قدری
بکشاید و بلع چیزی رقیق ممکن میگردد و آنجا که تنفس ممتنع شود حنجره را باید شکافت
بطریقیکه در مطولات مذکور است **فصل ۴** در شور حار محرق که در حلق و مری
و قصبه ریه پدید آید علامت شور مری شدت درد است در محل مری عند مرور غذا خاصه
که طعام ترش و تیز بود و نشان شور حلق و قصبه ریه ازدیاد وجع است عند تکلم و خائیدن
و ازدیاد وجع بار سیدن نه وقت مرور غذا علاج فصد کنند و به آب فواکه تلیین کنند و از
آب سرد پرهیز کنند و اغذیه غیر ذی حدت و غیر ذی خشونت خورند و هرگاه بدانند
شور پخته خواهد شد به نضج و بعد انفجار بجلا کوشند چنانچه در خناق گذشت در شور حلق
غرغره خناقی بیشتر بکار برده باشند **فصل ۵** در تعلق علق بحلق یعنی در آویختن
زلوچه بدانند که بسا آبهاست که در وی زلوچه‌های خرد میباشد و چون آنرا کسی
بنوشد آن زلوچه درون حلق یا درون قصبه یا مری بیاویزد یا بکام برآید یعنی
و در آنجا آویزد و بالجمله آنچه درون سو بود و منظور نشود از غم و بیقراری توان یافت
که غیر ازین مکروهی نباشد و گاه گاه خون رقیق از دهن اندازد بی سببی دیگر اما آنچه
در قصبه آویزد بیکدم از سرفه خالی نباشد و آنچه بمجری بینی آویخته باشد بکام برآید
بستگی دماغ پیدا بود و علاج آنرا که توان دید بمنقاش گرفته برآرند چنانچه سر او
در آنجا نماند لهذا گفته اند که از منقاش کردن علق بجنبش کنند و زبانی گرفته دارند تا
دهن او که در عضو متعلق است سست شود و جدا گردد پس بیرون آرند و اگر بآلت
نتوان گرفت یعنی در درون باشد گل سیاه در خریطه اندازند و دهن بیمار بدان نمایند
تا زلوچه جدا شود و بگل در آویزد زیرا که مالوف اوست پس بیرون آرند و اگر بکام
برآمده باشد شونیز و عصاره قثاء الحمار و خربق در سرکه پخته در بینی چکانند و هرگاه
زلوچه چنین جدا گردد بمعده افتد نه وقی کنانند و الا مسهل دهند تا برآید فائده در شیر

آنرا که قی دشوار باشد ۱۲

آب احتیاط لازمست بی دیدن و بدون پالایدن ننوشند **فصل ۶** در بلع الابره یعنی فرو بردن سوزن و ایذای این ظاهرست علاج سنگ مقناطیس سوده یک قاشق شراب انگوری ناشتا بنوشند و بعد نیم ساعت بخور می مسهل دهند و بعد جهت اصلاح معده تدبیری که لائق بود و توان کرد حسب حاجت **فصل ۷** در تشبث شوک یعنی تعلق خار یا ماهی جز آن در حلق و بند شدن طعام و مانند آن و راه علاج اگر بر آمدن ممکن بود بیرون آرند والا اگر چیزی لغزنده بود چون تخم اسپغول بر گردن و بین الکتفین همی زنند تا بر آید یا بمعده افتد و اگر خار یا استخوان بود لقمه بزرگ خورانند تا باشد که فرو رود و اگر نه انجیر خشک را در رشته محکم بسته و اندکی خائیده فرو برند و سر رشته بدست خود دارند پس یکبارگی بیرون کشند انجیر را تا خار بر آرد و اگر خراش در گلو شده باشد بعد بر آمدن بلعابها و جوشانده اصلاح کنند **فصل ۸** در انطباق المری یعنی بهم آمدن مجرای غذا و علامت وی آنست که چیزی سبک چون آب و شوربا بصد و تشویش فرو شود اما لقمه ثقیل و بزرگ بفراغت خورده شود و لی در علاج تنقیه بلغم نمایند و بطبیخ افتیمون و کندر و سنبل و بهمن و مصطکی تجرع نمایند نیم گرم و زیر زنخ محجمه ناری نهند یا پارهٔ خشنه و سکنجبین مالند **فصل ۹** در استرخای حنجره یعنی سستی حلقوم و نشان وی نفس نیامدن است یا بعسر آمدن علاج آنچه در انطباق المری گذشت بکنند که سبب این و آن واحدست **فصل ۱۰** در حکاک المری یعنی خاریدن مری علاج قی نمایند و بسرکه کهنه تغرغر نمایند و شیر تنک تجرع نمایند **فصل ۱۱** در اختلاج و ارتعاش قصبه ریه اختلاج پریدن است و ارتعاش لرزیدن نشان اختلاج او آنست که گاه گاه بزرود و تعقد در کلام افتد و نشان ارتعاش آنست که دائم کلام لرزان آید چنانچه در بعضی پیران مشهود است علاج بدانچه در رعشه و اختلاج عامست تدارک کنند و غرغره

وغرغره درینجا نفع کلی دارد **فصل ۱۲** در تدبیر غریق هرگاه آدمی را از آب برآرند
و بیهوش بود اما نفس باقی باشد واژگون سازند و شکم بجنبش کنند تا آب برآید
و فلفل و زنجبیل در سرکه جوشیده و صاف نموده در حلق ریزند تا بهوش آید بعده
حریره از نخود و شیر دهند تا مزاجش اصلاحیت دهد و آنچه عوام میگویند غریق
را تا سه روز آب بعد غرق حیات پیدا باشد همچون مسکوت را غلط محض است همین
که نفس و نبض نبینند حکم موت وی کنند و تعذیب تدبیر روا دارند **فصل ۱۳**
در تدبیر مخنوق یعنی کسی که گلوی وی بکمند خفه کرده باشند هرگاه
نفس باقی بود فی الفور کمند ببرند پس بنگرند کف در دهن دارد یا نه اگر دارد
رگ قیفال زنند و حقنه نرم طبع نرم نمایند و پایها را بجزول سوده بسیار بمالند
چون بهوش آید بفرمایند که بروغن بنفشه و آب گرم غرغره کنند و اگر کف باشد
سپید بود **فصل ۱۴** در عسر البلع یعنی بدشواری فرو بردن چیزی آنچه
بسبب تنگی مجری بود خناق و انطباق مری گویند و گذشت اما آنچه بسبب سوء
مزاج مری بود علاجش تعدیل مزاج است حسب سبب و وضع اضمده بر موضع بین الکتفین
باید کرد که مری بطرف پشت نزدیک است و قصبه ششش بطرف سینه
فصل ۱۵ در ورم المری علاج حسب ماده تنقیه نمایند و تعدیل فرمایند باشربه
موافقه **فصل ۱۶** در قروح المری و نشان ریش مری لزوم وجع است در
محلش و بطعام تیز و ترش ضرر یافتن اگرچه اندک بود و عدم تضرر بطعام چرب اگرچه
لقمه بزرگ خورده شود بخلاف ورم که درینجا عکس این باشد و همین فرق میکنند در ورم
و قرحه بدانکه قرحه اکثر بعد انفجار ورم مری افتد و گاه بی ورم نیز افتد از ماده حاده
علاج موم سپید و روغن گل یکجا ازند و جرعه جرعه بنوشند بعد از آنکه دو سه روز
ماء العسل با شیر و شکر نوشیده باشند و قرحه پاک شده باشد **فصل ۱۷**

و در بحه الصوت یعنی گرفتگی آواز و در تغیر و بطلان الصوت یعنی بر گردیدن آواز و
اصلا بر نیامدن آواز علاج تحقیق سبب نمایند که نزله است یا سوء مزاج حنجره اگر از
نزله باشد شربت خشخاش دهند و بطبیخ کوکنار غرغره نمایند تا ماده را باز دارد و اگر سوء
مزاج بود حسب مزاج تدارک فرمایند **فائده** کبابه خائیدن آواز درشت را صاف
کند و باقلا و سویق و خرما و انجیر و چلغوزه و مغز بادام و نیشکر و ناطف العسل و تخم کتان
هر واحد از ینها مصفی صوت است اکلا

باب ۵

در امراض ریه و صدر یعنی
بیماریهای شُش و سینه

فصل ۱

در ربو یعنی ضیق النفس و این را بهر نیز گویند
و بعضی در بین هر سه لفظ فرق میکنند بالجمله مرضی است مزمن فی الدوا عسر البرء
هر چند زود تدارک نمایند بهتر است بدانکه آنچه از بلغم بود بر آمدن بلغم بسرفه و خرخره
سینه گواهی دهد علاج بعد نضج و اسهال شربت زوفا با آب گرم آمیخته بنوشند
صبح و شام و وقت خفتن هر بار دو توله و گاه گاه قی لازم دارند طبیخ ترب
و عسل نوشیده و گوشت طیور غذا سازند توابل حار آمیخته و عند غلبه بلغم
تخم کتان بکوفته و جوشانیده و صاف کرده با عسل بدهند که فوراً تسکین میدهد
و با دو به گرم سینه پرورند که موجب از مان مرض نشود و سینه را بروغن بیه گرده
و روغن تخم کتان که موم در آن آمیخته باشند چرب دارند و آنچه از انجار قلب بود
تواتر و عظم نبض و نفس و عطش گواهی دهد علاج رگ باسلیق زنند از دست چپ
و لعابات دهند و لبنیات نوشانند و اطراف بمالند و آنچه از گرمی ساده بود که به شش
افتد تواتر نبض و عطش گواهی دهد و عظم نبض نباشد علاجش تعدیل است بمبردات
مثل ضماد و طلا بر علی الصدر و آنچه از استرخای عضلهای سینه بود و لین نبض و نفس بکا یعنی
نفس مضاعف گواهی دهد و تا سینه راست نکند نفس نیاید علاج روغن نرگس
بمالند و بعلاج فالج کوشند و طبیخ حلبه و دارچینی با عسل تجرع نمایند و آنچه از خشکی

ریه بود وقت آواز و تشنگی و نفع مرطبات گواهی دهد علاجش حلیب ست با بزر
مرطب نشستن نافع تر و شیر نوشیدن سودمندتر وانچه از برودت شش بود بفزونی
سردی گواهی دهد و علاجش تسخین ست وانچه از باد باشد که در منافذ نفس
در آید عدم گرانی و سرفه بی بلغم و تضرر از چیزهای بادی گواهی دهد علاجش کسر باد
ست بتنقیه و تعدیل شربت و بابونه بر سینه و پهلو ضماد کردن و فلاسفه خوردن
نافع وانچه از ورم شش و حجاب و کبد و جز آن بود علاجش در مرض ها گفته شود و در امراض مذکور
بیاید وانچه از خناق بود گذشت وانچه از امتلای معده بود در پی معده پدید آید
علاجش تنقیه معده ست و تقلیل غذا و تجوید هضم و نوعی ست ازین مرض که صعب ترین
اقسام ست و ناچار سینه راست نکند دم نیاید و پهلو بر زمین نتواند نهاد و این را
انتصاب النفس گویند و سببش یا ماده غلیظ بود یا ورم که در مجری نفس افتد یا آخر
عضلات سینه تدبیر هر یک گذشت **فصل ۳** در سعال یعنی سرفه انچه از سوء مزاج
ساذج ریه بود نشان هر واحد گذشت و علاجش تعدیل ست وانچه از خون بود
باعظم و گرمی نفس و حمرت وجه باشد و علاجش فصد ست واگر گرمی در جگر بود
اطفای او به مبردات نمودن و بمطبوخ تلیین کردن در همه حال مفید و از انچه از
ریختن ماده رقیق و نازل بود دلیلش نفث باشد و شب و بعد خواب غالب کند و علاجش منع
نزله است و بمطبوخ کوکنار غرغره کردن و صمغ عربی در دهن داشتن مفید وانچه از ریختن
ماده به شش بود از نازل و غلیظ شدن وی در آن و بر آمدن خلط لزج
بسرفه شدید و گرانی سینه و عقب زکام پیدا شدن گواهی میدهد و علاجش
بطبیخ زوفا و انجیر و حلبه و بیخ مهک نوشیدن ست و رب السوس و فلفل و شکر
هر سه برابر حب ساخته در دهن گرفتن وانچه از رطوبت شش و سینه بود و بلغم لیسدار
بسرفه بر آید و لزج باشد و سینه خرخره کند و این بمشایخ و مرطوبین بیشتر افتد و

گذشت و آنجا که از سر آید فصد قیفال و حجامت نقره و مضمضه بطبیخ مذکور کنند و آنجا که از حنجره و قصبه آید بطبیخ مذکور مضمضه کنند و قرص نفث الدم در دهن گیرند و جراحت قصبه متعسر العلاج ست مگر آنکه غشائی درونی بود و فقط و آنجا که از شش آید فصد صافن و باسلیق و حجامت بر ساق کنند و طبیخ زم دارند و حسب حاجت در تعدیل کوشند و عند الحاجة قابضات بر سینه نهند شرطیکه ورم در شش نباشد و آنجا که از سینه آید فصد باسلیق کنند و قرص نفث الدم نوشند اندک اندک و از قابضات بر سینه طلا نمایند و جرح سینه زود به نشود و آنجا که از مری و معده و غیرها آید تدبیر آن در محل هر یک مذکور است **فائده** نافع ترین ادویه در همه اقسام نفث الدم نشاسته مغسول است یک مثقال و شیره برگ خرفه یا لسان الحمل دهند و برگ خرفه خائیدن و خوردن مجرب است و هر گاه خون در شش منفجر شود و سرفه شدید نبود و گلاب تغرغر کنند و اندکی بنوشند و اگر سرفه بود صمغ عربی با عسل لیسانند و خاکستر چوب انجیر با آب آمیزند و بنوشانند و اگر جاشنا نیز آمیزند بهتر و قوی تر بود **فصل ۴** در نفث المدة یعنی بر آمدن ریم از دهن آنچه سببش انفجار ذات الریه یا ذات الجنب باشد دوم سل بود یا دبیله معده بود و هر یک گفته آید و آنچه از حلق و حنجره و اجزای دهن آید از خناق و دیگر اورام این جاها ظاهر شود اما آنچه از سینه آید جهت انفجار آماس علاجش تلطیف و تنقیه است بدانچه در سعال بلغمی گذشت تا ماده تواند نضج شده و موم روغن بابونه و پیه ماکیان باهم سرشته بر سینه ضماد نمایند و قطعا چیزی باید با تنقیه و قابض ندهند و شرب مطبوخ زوفا و جاشنا و انجیر و اصل السوس نفع تمام دارد همه اورام که در حجب سینه یا در شش افتد و گشاید این ضماد بغایت نافع بود و دارند **فائده** ماده سینه و شش در ابتدا از راه قصبه بر می آید و دیگر مدفع طبیعی جهت بر آمدن ماده واقع نیست و هر گاه مده شش بدر آید و در فضای سینه ریخته جمع شود و از احتقان المدة

گویند وجدا گفته آید فصل ۵ در ذات الریه یعنی آماس شش آنچه بسبب حرارت
بود خواه ماده او خون بود یا صفرا یا بلغم نشانش و می لزوم تپ صعب و شدت
ضیق النفس و درد و ثقل سینه و حمرت وجه خاصه رخسارها و تشنگی و شدت
خفت اعراض حسب ماده موجبه علاج رگ باسلیق زنند واگر امتلای خون بود
نخست صافن زنند پس باسلیق و بعد فصد بمطبوخ ملین یا حقنه نرم تلیین نمایند
واگر بسبب نزله افتاده باشد قیفال نیز بگشایند فائده جلیله که در اورام ریه و
جنب و معالیق و غشیه سینه نفع تمام دارد فصد اگر در ابتدا اتفاق افتد یعنی قبل
از سه روز گذشتن باید که از طرف مخالف کنند اما بعد زمان ابتدا که ماده از انصباب
ایستاده باشد از طرف موافق باید کرد یعنی علت اگر بر راست بود هم از دست راست
رگ زنند واگر بچپ بود از چپ تا ماده از نفس عضو برآید و بدانند که ورم ریه اگر
بایمن بود وقت تپ رخساره همان طرف سرخ شود و گرانی بطرف ایمن لازم
بود و چون بر پهلوی راست خسپد آب از دهان بیشتر آید واگر بطرف چپ بود ضد
این باشد و آنجا که قوت متحمل باشد بفصل هر سه روز رگی باید زد حسب تقاضا و بعد
فصدها تلیین و حجامت بر سینه نفع دارد جهت جذب ماده بخارج و پس از تنقیه تضمید
در ابتدا و محللات بعد آن باید کرد و ضماد شوصه در تسکین درد اثر تمام دارد و تبلیه
چیزیکه در قبض باشد چون آب کاسنی یا غلیظ باشد چون دیاقوذا از نهار زنند و
کذلک آب سرد نکرد در ذات الریه که از جنس حمرت باشد و همگی در آن کوشند که
درین امراض که سینه از رطوبت پاک شود و هرگاه برای تپ حاجت به برودت
دادن شود با شربه موافقه قناعت دارند و آب خیار و آب تربز و آب کدو نیز
مجوز است زیرا که درینها جلاست نه قبض و درین باب سکنجبین که بسیار رقیق
شود سخت نافع است و هرگاه نفس متعذر آید لعاب اسبغول رقیق با جلاب یعنی

شربت قند جرعه جرعه همید هند و آب نیم گرم بر سینه و پهلو ریزند تا دم باعتدال آید
و درد بایستد و بدانند حال آماس در هر عضوی که افتد از سه وجه بیرون نیست یا
تحلیل شود و ماده پخته شده نفث بر آید یا ریم کند یا صلب گردد و نشان تحلیل اورام
این اما کن خفت اعراض ست روز بروز و سهولت نفث و نشان ریم کردن اشتداد اعراض
خصوص وقتیکه پخته شود و چون پخته شود تب و درد ساکن شود اما ثقل بیشتر گردد
پس روزیکه آن ورم بکشاید باز تب شدت کند و بلرزاند و نشان تصلب ورم خفت اکثر
اعراض ست و شدت ضیق النفس و سرفه خشک و ثقل و نادر باشد که این ورم بعد تصلب
بکشاید بالجمله بعد انفجار اگر مدّه خوب بر آید بهتر والا مدد و دهند بدانچه در نفث المده
گذشت بسیار باشد که پیش از تمامی نضج بسببی عنیف چون خشم و قی و حرکت و
جز آن ورم بکشاید و چون صرف یا مده خام بر آید و چون چنین اتفاق افتد زود بر
رسند و بعلاج نفث الدم کوشند و آنچه بسبب ورم بود از بلغم ساده یعنی غیر شور باشد
یا از سودا نشان بلغمی کثرت لعاب دهن و شدت ثقل و ضیق النفس و ترهل وجه و انتفاخ
اعراض حرارت اما تپ ملازم اورام احشا لازم ست لیکن حار بشدت پیدا شود و در بارد
بخفت و نشان سوداوی سرفه یابس ست و تعسر جذب هوا و افزودن ضیق نفس در و
ایام و اگر از استحاله ورم حار که صلب شده باشد تقدم او گواهی دهد علاج در بلغمی
اندر ابتدا تلیین طبع کنند و رادعات ضماد نمایند و بعد چند روز که تپ ساکن شود
آنچه در سعال بلغمی گذشت از نضج و تنقیه بکار برند و در سوداوی لعاب تخم کتان
و خطمی بروغن بادام تجرع نمایند و کذلک شیر دختران و ملینات ضماد سازند
و این کمتر به شود و بدانکه گاه باشد که در ذات الریه سنگ تولد شود همچون سنگ مثانه
و بعد سرفه بایستد و شاید که بسبب انجماد عیاذاً بالله **فصل ٦** در سل یعنی قرحه ریه و
نشان او وجود تپ دق ست و بروز مده و سرفه و آنکه مده با رطوبت خام

مشابهت تمام دارند و فرق آنست که مده در آب فرو نشیند و بر آتش بوی بد دهد بخلاف رطوبت علاج هر چند که این مرض لا دوا است اما اگر تدبیر نیک یابد ممکن است که بهتر شود و دیر بمیرد و بوعلی گفته که زنی است و سه سال باین علت بزیست و جالینوس گفته هر گرا اول در یافتم که خون از سینه اش آید و علاج کردم نفع شد با لجمله تدبیر کلی آنست که بعد وقوع این مرض باسلیق زنند از آن جانب که درد بود و اگر باقی بود حجامت نمایند و اگر با نزله بود قیفال نیز گشایند و ماء الشعیر با سرطان نهری پخته و هر چه در دق نافع است مناسب است و بوعلی آنچه آزموده خورانیدن گلقند است که همان سال ساخته باشد اما بسیار خورانیدن حتی که نان خورش نیز همین سازند بشرطیکه شکم نبندد

فصل در اورام که در حجب و اغشیه و معالیق و عضلات صدر و ما یلیها افتد بدانند که هر ورمی این اعضا با عتبار محل و با عتبار بساطت و ترکیب باسمی مخصوص است چنانچه ذکر یابد مطابق جمهور اگر ورم در غشاء مستبطن اضلاع قدام یا در حجابی که حاجز است در آلات غذا و آلات تنفس باشد **ذات الجنب خالص** گویند و **ذات الجنب صحیح** نامند و هر چه حادث بود با غشیه مستبطنه **خانقه** نامند خاصه و اگر در عضلها که فیما بین اضلاع واقعند باشد **ذات الجنب غیر خالص و غیر صحیح** و **ذات الجنب مغانطه** گویند و ورم غشاء مستظهر اضلاع را نیز همین اسامی خوانند و اگر در حجابی که در باطن اضلاع خلف است باشد **شوصه** نامند و بعضی شوصه صحیحه ذات الجنب صحیح را نیز گویند و اگر در حجابی که میان معده و کبد حایل است باشد **برسام** نامند و این حجاب غیر حجابی است که در آلات غذا و آلات تنفس حاجز است و جمهور این حجاب را **دیافرغما** خوانند و بعضی متعرض فی المعدة و الکبد را دیافرغما خوانند و اگر در غشائیکه متصل بسینه است باشد **ذات الصدر** گویند و اگر در غشاء سینه متصل پشت است باشد **ذات العرض** نامند بدانکه از زیر اعظام تقص آنجا که

استخوان سینه

انجا که غضروف خنجری نیست جابجا برآمده است و دو شق شده یکی بطرف سینه و
دیگری مایل بطرف پشت برآمده تا ملتقی الفقرتین رسیده و در انجا بهم پیوسته
جهت توضیح فرق در ذات الصدر و ذات العرض تشریح این عضو ضرور نمود
فائده شیخ بوعلی در ذات الصدر و شوصه و برسام فرق نمیکند و مترادف
می دارد و بالجمله اکثر علامات و علاج این اورام حسب ماده از ورم ریه جوینده مراعات
همه قوانین مرعی دارند و از اختلاف اماکن این اعضا حال هر واحد از احساس وجع
دران پوشیده نیست و مثلا در ذات الصدر بر سینه باید گذشت و در ذات العرض
میان دو شانه و در جمله فرق میان ذات الریه و این اورام انست که ذات الریه
نبض موجی بود و ضیق النفس بشدت باشد و زوال عقل لازمه برسام است لهذا
بعضی از برسام آنرا متمایز نمیسازند فائده بسیار باشد که ورم جگر جهت جذب
معالیق و احداث تنگی نفس و جز آن متشابه شود بذات الجنب و فرق بینهما انست
که در ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم نباشد و جانب جگر ثقل و الم بود و در
اکثر بول غلیظ آید انتباه هرگاه ماده این اورام پخته شود و ظهور پختگی از اعتدال
قوام نفث و لون او معلوم است بزودی دران کوشند که ماده نفث پاک
شود قبل از انکه ریم گردد و برای این کار آب گرم و کشکاب رقیق با شکر و سکنجبین
با عسل دادن صواب است و بر پهلوی معلول خفتن با ماء میده بر نفث ملاقات
الریه تلک الجنب و نشفها منها بالاستقصار فائده ذات الجنب دو گونه است
حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنکه ورم باشد و غیر حقیقی آنکه باد غلیظ در نواحی
پهلو و بین الاغشیه پیدا شود و درد آرد و چونکه محتبس در اغشیه است بواسطه عدم
انتقال مشابه گردد بحقیقی و فرق بینهما از خفت که لازمه ریح است و عدم لزوم
حمی در ریحی و جز آن ظاهر است و تضمید محللات کافی و باشد که مسهل با نضج حاجت

فصل ۸ در احتقان مده در صدر یعنی بند شدن ریم در فضای سینه و این چنان باشد که ورم آنجا در ریه بود یا جز آن منفجر شود و ریم در فضائی که خارج از شش ست گرد آید و بسبب کثافت در شش نه در آید و نه بجانب بول و براز بر آید نشان او تقدم اورام عضوی ازین اعضاست و بعد ظهور آثار مستحیل شدن بلغه و مده تا بر آمدن و تپ دق لازم بودن علاج طبیخ انجیر و زوفا و سپستان و اصل السوس و پرسیا وشان و مویز با هند روغن بادام و شکر طبرزد آمیخته تا ماده رقیق شود و پس هر چه نفت را بآسانی بر آرد دهند و مدرات نیز مید اده تا باشد که از راه بول بر آید و یا از راه براز پس هر گاه در بول برون کند هر چه مثانه و گرده را بشوید دهند و هر گاه در براز ظهور نماید ملین دهند و اگر بهر دو جانب میل کند و این نادر بود و کاهی مدر و کاهی ملین دهند **فصل ۹** در جمود الصدر است یعنی افسرده شدن و کرخت شدن سینه و این را برد الصدر نیز گویند از ملاقات مبردات خارجیه یا داخلیه پدید آید و نشان وی از عدم انبساط و انقباض سینه و تقدم وصول برودت ظاهرست علاج روغنهای گرم بمالند چند آمیخته و تکمید بطبیخ ادویه و تضمید بدان لازم دانند و حلتیت و شراب آمیخته بنوشانند اندک اندک و حسوهای مناسبه و ماء العسل غذا سازند **تنبیه** بدانکه شرب سیون و خان اسرب وقتی که اختناق پیش شود و نیز جمود الصدر می آرد و تدبیر وی استعمال مضادست و تکمید بطبیخ حشائش گرم و روغن زعفران و افیونی نا لیدن سخت نافع و روغن قسط و اسمنی بس مفید با جمله وقت تذویب اسرب خود را از وصول دود وی محترز دارند **باب ب** در امراض قلب یعنی دل **فصل ۱** اندر سوء مزاج قلب بدانکه وی اگر ساده است تعدیل کافی ست و اگر ماده است تنقیه لازم و آنجا که فصد واجب آید و مانعی نباشد حجامت

بین آنکه تعین نمایند و در تعدیل و تنقیه رعایت شدت و خفت سبب و بساطت و
ترکیب آن مع لحاظ لین و قبض طبع مرعی دارند و در جمله از هر چه مقوی دل باشد
غافل نباشند و آنجا که تپ یار شود تدبیر او نیز ملحوظ سازند و تهاون در علاج نکنند که بعد
از زبان مشکل گردد **فصل ۲** در خفقان یعنی طپش دل و هیجان می شود و غشی آرد
بداننده که این مرض دو گونه است یکی آنکه سبب او در دل باشد دوم آنکه در عضو دیگر بود
چون معده و دماغ و جگر و امعاء و رحم و شش و حجب یا در همه تن و بمشارکت آن دل
نیز ایذا یابد چنانچه در لسع و لدغ افتد ازین قبیل است علاج در مشارکی اصلاح عضو
ماوف کنند مع تقویت قلب و در غیر مشارکی تعدیل و تنقیه حسب ماده بر آنچه در
کلیات گذشت و آنچه از ذکای حس دل باشد تغلیظ حس نمایند و آنچه از افراط
استفراغهای معتاده و غیر معتاده شود با دویه و اغذیه مقویه ازاله ضعف نمایند
فائده کسی را که خفقان گرم بود در شهر گرم مقام نسازد که سبب کوتاهی عمر
و اکثر فواید و آثار مخصوصه مزاجها در غشی باید و تعلیق شنگ نسیم بر فم معده بانجاصیت
نفع دارد **فصل ۳** اندر غشی یعنی بیهوشی هر گاه اسباب خفقان غالب شود و
آید و چون قوی مفرط گردد و هلاک نماید بدانکه غشی سه گونه است یکی آنکه روح تحلیل شود و
دوم آنکه روح مختنق گردد و سوم آنکه کمتر متولد گردد و هر چه که بود ضعف می آرد و
اسباب تحلیل روح استفراغ و فرحت و لذت و وجع است هر کدام که مفرط باشد و اسباب
اختناق امتلای مفرط است خاصه از شراب یا غم یا ترس عظیم ناگهانی و اسباب قلت
تولد روح سوء مزاجهاست که در دل افتد و بدان سبب ضعف در دل شود و روح کمتر
مسکون گردد یا غذاهای فاسد که صلاحیت تکون روح کثیر نداشته باشد **فائده** ماده
بدل آید یا در رگهائی می باشد یا درمیان غلاف بالائی او ورم او قلب منفصل
باید علاج در حالت غشی باید که بتضاد سبب و مدد روح و اعانت طبیعت کوشند و چون

یعنی اگر از حرارت بود سبردات متقویه چون صندل و اگر از برودت بود چون مشک
و امثال آن بو باشند و کذلک در چکانیدن و ضماد کردن رعایت مزاج نمایند و
محروری را گلاب آب سرد بر روی و سینه زدن و را انتباه اسرع است اما اگر سبب غشی
اسهال مفرط بود یا برآمدن خون مفرط و جز آن که موجب برودت بوده با گلاب
و آب سرد بر روی و سینه می نزنند و در اینجا بوی کباب خصوص از مرغ و بوی نان
گرم و وجه بار اللحم با قدری شراب و تدهین فم معده بدهن گرم کافی است و در کثرت
عرق اطراف بگلاب و آب سرد مالیدن نافعست بشر طیکه سبب کثرت انفتاح
مسام باشد بواسطه حرارت و هر چون که باشد جهت قبض عرق برگ مورد خشک
کوفته و بیخته بر بدن مالیدن بازو و جز آن قابضات همین اثر دارد و در وجعی بهر سکبین
او فلونیا دهند اگر چه قولنج باشد و آنجا که حالت غشی غثیان با فواق بوده باشد
قی کنانند و بدانند که قی در اکثر انواع غشی نفع میدهد اما در کثرت عرق نشاید که منصرف است
و در لسعی و لدغی تریاق و فاذ زهر دهند و آنجا که سبب غشی اختناق رحم بود بوی عطر
قطعاً نشمانند و در امراض رحم گفته آید که اشیاء بدبو شمیدن و چیزهای خوشبو
در رحم مالیدن علاج اینست و مالیدن اطراف در همه اقسام مفید و مفیق انتباه
این همه تدبیر وقت بیهوشی بود اما در حالت افاقت تدبیر آنست که حسب سبب
تدارک کنند مثلاً در سوء مزاجی تعدیل و در امتلائی تنقیه و در استفراغی احتباس انچه
از مشارکت باشد و تنقیه عضو ماؤف کوشند فائده زردی رنگ و برد اطراف و
ضعف نبض لازمه غشی است و اگر قوی بود چشم نیز باز نشود و هر چند که باشد مغشی
علیه را که ندا کنند در می یابد بخلاف مسکوت و فرق بینهما ظاهر است که آنچه لوازم غشی
است در سکته نباشد و از سبات نیز همین جه تغیر دارد و در غشی که از قوت حس زایل
افتد باید که سبب پدید آید و خفیف باشند و زود زایل گردد و بیان ادویه که بدل

که بدل مخصوص‌اند آنچه قریب باعتدال است یاقوت است و فیروزه و زر و نقره و
گاوزبان و آنچه گرم است در درجهٔ اول و دوم جدوار و مشک و عنبر و زرنباد و
ابریشم و زعفران و بهمنین و قرنفل و عود خام و بادرنجبویه و تخم او
و شاهسپرغم و تخم او و قاقله و کبابه و پوست ترنج و ساذج هندی ریحان
و آنچه سرد است مروارید است و کهربا و بسد و کافور و صندل و طباشیر و گل مختوم
و سیب و کشنیز و از مرکبات مفرحات یاقوتیه و دوا المسک و مهر رطب و یابس
ازین ادویه حار و بارد و بهر چه ضد سبب بود بکار توان بست و بدانند که مبالغه
در تبرید دل اگرچه حرارت قوی بود منع است از آنست که قدما قرص کافوری از عفران
در حرارت دل تجویز نکرده اند با آنکه تبدرق نیز ملحوظ است چه بمصاحبت زعفران
قوت ادویهٔ سرد زود بدل میرسد و طبیعت حرارت آن را تقویت روح صرف مینماید
و برودت ادویه را باصلاح جرم دل **فصل ۴** در ورم اذنی القلب یعنی اما

و دو گوشهٔ دل و پوشیده نیست که بر سر دل دو اذن است که نسیم از آن
در می آید و اینها را اذنی القلب نامند هرگاه روح باطالت امراض تحلیل مییابد
غذا که بدل میرسد علاوه میکرد و جزو عضو نمیشود و احداث ورم مینماید لهذا
گفته اند که این ورم اکثر سرد می باشد چه ورم گرم در دل بود یا در غلافش
یا در اذنش فی الفور میکشد اما ورم سرد که در گوهر دل بود وهی نیز مهلک است
لیکن آنچه در غلاف یا در گوش او باشد اصلاح میگیرد اگر زود تدارک نموده آید
والا روز بروز لاغری می فزاید تا که بهلاکت هی انجامد و نشان وی احساس
ثقل است در سینه نزدیک بفم معده و اکثر حالتی شبیه بغشی پیدا شدن
دل منبسط نا گشتن چشمها تهیج و روی بغایت زرد بودن علاج طبیخ بابونه
اکلیل و پرسیاوشان و سبوس گندم بر سینه و فم معده ترتید و کذلک ادویهٔ محلله ضماد نمایند

شمرده‌اند و سبب این ماده رطوبت است که زیر غشائی که بر دل محیط است بند شود و

علاج آیارجات دهند و گلسرخ و سنبل و زعفران با آب بادرنجبویه بر سینه ضماد نمایند و ریاضت فرمایند و بهترین تدبیر جهت تحلیل رطوبات دل غضب و خشم

است **فائده** گاه باشد که رطوبت مذکور از حرارت نامعتدله خشک شده بچسپد و نشان وی آنست که دل منبسط نشود و نفس مختلف گردد و قوت ساقط و غضب

ظهور کند و تدبیر وی استعمال ملینات و قیروطیات است بر سینه تا ازاله یبس کند

پس با استفراغ کوشیدن و در جمله تقویت قلب منظور داشتن و بدانند که دل شریفترین

اعضاست و در علاج او مهلت و انبا نباید داشت

باب ۱۲ در امراض

ثدی یعنی بیماریهای که به پستان تعلق دارد بدانکه پستان را حکیم مطلق خاصیتی داده

که چون خون در ان آید سپید شود چنانکه در خصیتین منی شود **فصل ۱** در قلة اللبن

یعنی کمی شیر و آنرا سه سبب است یکی کم شدن خون و دلیل بر ان کثرت استفراغ

خونست یا اطالت مرض دوم کثرت خون زیراکه چون وی بیشتر آید ناضمه ثدی

را عجز در هضم روی نماید سوم فساد خون از سوء مزاج ساذج بود یا مادی و دلائل

این از سوء مزاج ظاهر است علاج در کمی خون آنچه خون بیفزاید چون شیر و

زرده بیضه و گوشتها و جز آن حسب تقاضای حال بدهند و در افزونی فصد و

حجامت نمایند و در فساد اصلاح فرمایند بطوری که معلوم است و بدانند که رقت

صفرت و حرقت شیر از صفر است و شدت بیاض و ثابت قوام و حموضت او از

بلغم و شدت غلظت و کدورت بیاض او و قلت مقدار بغایت از سودا و آنجا که

با صفرا مرکب باشد شیر شور گردد **فائده** هرچه قریب بمنی است شیر نیز بیفزاید و شیر

حیوانات نوشیدن آنجا که سبب قلت یبوست و نحافت باشد مجرب است

فصل ۲ در کثرت در ورلبن و اسباب او ضد اسباب قلت است علاج در

تخفیف کوشند و مدرات حیض سود دارد و این دوا نافع ست لک و مرد اسنک
هر دو بروغن کل بر پستان بمالند و زیره بسرکه و عدس بسرکه پخته و برگ اسپغول
کوفته همین عمل کند اما در غلبه برودت برگ سداب و تخم او و تخم کرنب ضماد نمایند

فصل ۳ در اورام و تعقد پستان علاج اگر ماده گرم بود سرکه با آب گرم در مثانه
حیوان کرده تکمید کند و عنب الثعلب کوفته ضماد نمایند و بعد سه روز آنچه در تجبن اللبن
بگویم ضماد سازند و اگر ماده سرد بود کرفس کوفته ضماد نمایند و برنهند یا بابونه کوفته با آب
بادیان سرشته و دیگر قوانین اورام مطلق مرعی دارند

فصل ۴ در تجبن اللبن
و رینهی یعنی بستن شیر در پستان بدانکه چون شیر در پستان ببندد ورم آرد و در
اکثر سبب تجبن یا حرارت مفرط است که شیر را غلیظ سازد از تحلیل لطیف یا برودت
مفرط و شیر را منجمد آید یا نابر آمدن شیر که سبب دیر ماندن غلیظ شود علاج
حسب سبب تدارک کنند چنانچه در ورم گذشت و در انجا که نابر آمدن شیر سبب بود
خواه از ضعف امتصاص طفل یا جز آن که اتفاق افتد تدبیرش آب گرم ریختن است
و مکیدن باهستگی تا همه شیر بر آید و هرگاه عفونت با تجبن یار شود فساد لون ورم
لون و طعم شیر بران گواهی دهد تدبیر پالیدن کنند به تضمید تخم کتان و حلبه و خطمی
و تخم او و بابونه جمله برابر کوفته بیخته با آب چقندر یا آب خالص سرشته در روز دو بار
این ضماد تجدید نمایند و بعد تجبن اگر بدواء منضج بشکافد فبها و الا باهن بشکافند فائده
گاه باشد که شق خفیف کنند و بموضع ریم رسد و خون صرف بر آید و عوام دانند که ورا
ریم نکرده پس در چنین وقت جراح واثق باید تا برسد و شق را عمیق کند تا ریم بیرون
آید و معالجه جراحت بدانچه در جراحت زبان و دهان ست بکند که علاج ریشهای نازک
یکسانست و هرگاه تعقد و گره در پستان افتد موم روغنها استعمال نمایند

فصل ۵ در رض الثدی یعنی کوفته شدن پستان علاج سنوماشن بکوبند و با آب

پخته سونکته تنها یا با دانه میوه ۱۲

و تاب برگ بید و بسر شسته و ضماد سازند در ابتدا و بعده آنچه مناسب باشد
واگر ورم آورده باشد بعلاج آن کوشند **فائده** در تدبیری که پستان را از بزرگ
شدن ندید شب بجای سوده بروغن زیت در هاون سرب بسایند و همیشه طلا
نمایند و هر چه در تعظیم الانثیین باید تدبیر اینست **باب ١٣** در امراض معده
فصل ١ در سوء مزاج معده علامات حرارت و برودت ظاهرست و همچنان آثار ساذج
و مادی با هر و لازمه حار ساذج ست که غذای لطیف و قلیل المقدار اگر خورده شود
فاسد میسازد بخلاف غلیظ بارد و کثیر که درین چنین معده خوب میگوارد و بدانند
که تشنگی در بلغم شور نیز میشود و خاصه آنست که از آب گرم نوشیدن ساکن گردد
نه از آب سرد بخلاف آنچه از صفرا بود و یا از حرارت ساذج که از آب سرد زائل شود
علاج در ساذج تعدیل و در مادی تنقیه نمایند حسب ماده و حاجت بدانند که تنقیه
و اخراج ماده معده اثر تمام دارد و اگر از عضوی دیگر ماده بمعده میریخته باشد
تنقیه آن عضو لازم شناسند و بیشتر از دماغ و جگر و سپرز ماده بر معده میریزد و نزله
دماغ و سوء مزاج جگر یا سپرز گواهی دهد از آن و فصد قیفال در دماغی و باسلیق
ایمن یا اسیلم آن در جگر اثر مندست و کذالک از ایسر در طحال **فائده** بسیار باشد
که معده پاک و قوی بود ولیکن در حال گرسنگی ضعیف شود و قبول مواد نماید و این
بیشتر کسانی را افتد که در حالت جوع و نایافتن غذا مضطر و قریب بغشی شوند تدبیر
ایشان صباح لقمهٔ ترش خورانیدنست و معده را خالی ناگذاشتن است و در سوء مزاج
مادی خاصه که ماده در جرم طبقات معده نافذ شده باشد بهترین مقیات ایارج فیقرا ست
خصوص با شراب افسنتین یا با بلیله زرد و ماده از عمق معده مستفرغ میسازد **فصل ٢**
در وجع المعده سبب درد اگر سوء مزاج بود و گذشت و اگر ورم یا قروح بود علیحده
می آید و اگر باد بود آروغ بسیار آید و فواق و نفخ شکم و بعد استقرار غذا و قعر معده

دریجانب سپرز پیدا شدن گواهی دهد علاج تکمید کنند و چیز ہوا در گلاب بنجوشانند و
بنوشانند و بوی بیه خاییدن فرمایند تا آروغ آید و ملکونی دهند واگر باد غلیظ باشد
مسهل بلغم خورانند و تجوید هضم در جمله لازم شناسند و تجمیه ناری بر معده نهادن فوراً
اثر بیند ه فائده سکنجبین با آب یا گلاب آمیخته و اگر اثر تمام پیدا و جاع معده از سپرز
که باشد و بدانند که بسیار باشد که ماده بلغم رقیق یا بلغم شور بود و چیزے خشک داده شود و بنا بر
منع تحلیل سکون درد آن دهد و گمان افتد که ماده حار بود و همچنان بسیار باشد که ماده حار
بود و چیزی گرم خورده شود و بنا بر تحلیل ابخره و کسر ریاح سکون پدید آید و توهم شود که ماده بارد
بود و این هر دو مغالطه است آخر ضرر پدید آید پس لازم است که با آثار دیگر تحقیق نمایند و
باین چنین منافع کاذبه مغرور و مفتون نشوند و اگر خوردن طعام بود که ایذا دهد معده را
بکمیت یا بکیفیت لاذعه علاجش استخراج است بقی پس آنجا که کثرت مقدار سبب
بوده باشد چند روز تقلیل غذا کنند و در آنجا که کیفیت سبب بوده باشد غذای صالح
الکیفیه دهند و اگر ضعیفی معده بوده باشد علامتش غلبه درد است بعد غذا خوردن
و ساکن نشود مگر بقی یا اسهال علاج مقویات معده دهند و نوش دارو نافع است و اگر
موجب ضعف اجتماع مواد بود تنقیه آن نمایند و قرص گل نفع تمام دارد و همچنین
قرص انیسون و اگر قوت حس معده بود و علامت او ظهور درد است بهر اندک سبب
چون بخار طعام و تناول طعام و انصباب سودا از سپرز بمعده و آب سرد نوشیدن
و مع ذلک در فعل معده قصوری نبودن علاج در تغلیظ روح و تخدیر عضو کوشند بتشرب
آب کوکنار و تناول کله پاچه و نوعی است از درد معده که در نهار و خلو معده پیدا آید و بعد غذا
ساکن شود و این سه گونه است یکی آنکه باد غلیظ غلبه کند در شکم تهی بواسطه تحلیل طعام با
از جوع و تولد باد از آن دوم آنکه صفرا السبب خلو از جگر بمعده ریزد سوم آنکه
سودا از سپرز بر فم معده ریزد و در خلو زیاده از آنچه باید یا بکیفیتی حاد کیفیت شده

نشان یخنی حموضت آثار وع ست واز دیگر آثار مرا بودن ونشان صفرا وسودا اگر کند
وشورش سر معده در سوداوی البته میباشد علاج در یخنی تنقیه وتقویت نمایند ودر صفراوی
تعدیل و تنقیه وفصد باسلیق از دست راست ودر سوداوی اگر کثرت ماده بود تنقیه
وفصد باسلیق از چپ کنند واگر ذکاء حس معده سبب بود تخدیر وتغلیظ نمایند
فصل ۳ در ضعف الهضم وسوء الهضم وتخمه واسباب هر سه احدیست لیکن
اگر سبب ضعیف است ضعف هضم آرد واگر قوی است تخمه واگر متوسط است سوء
هضم یعنی فساد هضم ونشان ضعف هضم آنست که غذا تا دیر در معده ماند پس
منحدر شود وبسبیل عادت هضم یافته ونشان سوء هضم آنست که غذا هضم تمام
نیابد وبا فساد بود وتخمه آنست که اصلا هاضمه در غذا تصرف نکرده باشد و
همچنان بر آید بقی یا اسهال علاج حسب سبب تدارک کنند فائده هر گاه
ماندن طعام در شکم کمتر از دوازده ساعت باشد یا فزون تر از بیست ودو ساعت
تندرستی نباشد وبدانند که سکنجبین سفرجلی که بمقدار زنجبیل سوده در وی آمیزند
همه علتهای معده که بسیار گرم نباشد نفع میدهد در یک من سکنجبین یک اوقیه
زنجبیل میکنند وحسب حاجت میدهند فصل ۴ در هیضه واین مرضی ست که
مواد فاسد غیر منهضم از بدن بمعده آید وباسهال وقی بر آید بشدت تمام
وباشد که قی نیاید وهمگی ماده باسهال مفرط بر آید لیکن از غثیان خالی نباشد واگرچه
این مرض حاد ست وخطر دارد لیکن افراط اسهال وشدت ضعف وسقوط نبض
وظهور تشنج درین چندان مخوف نیست تدبیر نیک رود وهمه عوارض زائل میگردند
خصوص در اطفال حاصل آنکه معالج دلیر باید تا از صعوبت اعراض نترسد علاج از
هر سبب که باشد جهد کنند تا ماده فاسد تمامه بر آید بقی یا باسهال فرو بند نکنند بلکه
اگر دانند که بفراغت نمی آید مدد کنند بقیات ومسهلات مناسبه وعند خوف

ضعف حسب سلک مزاج حابس نمایند و قشر لیمون در دهن داشتن حابس است و انجا که تشنگی
حرارت باشد تریاق فاروق و دیگر گرمیها ازنهار ندهند و این چند چیز در همه جا یاد
دارند یکی آنکه هیضه از هر سبب که باشد بیمار را هیچ حرکت ندهند و هرچه بغذا مانند نخورانند
مگر وقت ضرورت و خفته دارند اگرچه خواب نیاید که درین علت هیچ تدبیری از ساکن
ماندن و ناخوردن به نیست و جمله تدابیر منومه بکار برند شاید که خواب آید و بعد
سکون هیضه تا که قوت بجال آید غذا اکثر و لطیف تر دهند **فائده** مغالطه در
عوام افتاده که هر گاه آخر شب قرب صبح قی کنند از ان سخت می ترسند و
بلاتحاشا تریاق فاروق و قرنفل و امثال آن که مهیا میدهند و به تپ و بحرارت
مبتلا میگردانند پوشیده نماند که قسمی است از قی که آنرا از نکاری گویند حدوث
وی مهلک است و غشی و ضعف لازمه آنست اکثر آخر شب واقع شود و خواه
روز و اگر در اثنای غشیان آب سرد نوشیده شود تقلیل سمیت وی میکند با بجمله قی
که در صبح افتد اگر انتهی به غشی و بحران آشفته باشد تریاق فاروق مناسب است
والا هیچ ندهند و بر طبع گذارند و تا سه پهر غذا ندهند و انجا که غشی افتاده باشد بارو
گشنیز به جز لوا سائیده بر بدن مالیدن نیم گرم اثر تمام دارد **فصل ۵** در نقصان و بطلان
شهوت طعام سبب هر دو واحد است لیکن اگر ضعیف است کمی در اشتها می آرد و اگر
باطل است اصلاً آرزوی طعام نمیاند و اسباب وی بسیار است یکی سوء مزاج
ساذج حار یا بارد که در فم معده افتد دوم اجتماع اخلاط در معده سوم امتلای ان از
اخلاط خام و بدان سبب تقاضا نکردن اعضا غذا را از جگر و معده
چهارم کثافت مسام و درشتی جلد که مانع تحلیل شود پنجم آنکه جگر ضعیف شود
یا ورمی یا دردیا سار بقا سده افتد ششم آنکه در منفذی که میان سپرز و فم
معده است سده افتد هفتم آنکه حس فم معده باطل شود و علامات ساذج

ساذج و ادوی و جز آن ظاهر است اما انچه از ناریختن سودا بر سر معده واقع شود بنابر
وقوع سده در مجرای وی و انچه از بطلان حس واقع شود بنابر وقوع آفت در
دماغ سلامتی افعال معده بران گواهی دهد و فرق بینهما آنست که انچه از
ناریختن سودا باشد چون ترشی خورانند شتها پدید آید بخلاف بطلان حس که از ترشی
هیچ ظاهر نشود **فائده** هرگاه اعضا محتاج بغذا میشوند از رگها میخواهند بر سبیل
امتصاص و رگها هم چنان از جگر و جگر از ماساریقا و ماساریقا از معده و چون فم معده
ذکی الحس است متاثر میشود و ازین جهت خواهش امتصاصی هم درین اثنا سودا از
سپرز بر سر معده میریزد و بسبب عفوصت و حموضت خبردار میکرداند و در هم می نمایند
اجزای آنرا و انحلالت عبارتست از گرسنگی پس هرگاه در امری ازین امور
فتور افتد قصور در گرسنگی ظهور نماید **علاج** در ساذج تعدیل و در مادی تنقیه و در
تکثیف مسام تفتیح با ستحمام و در ضعف جگر تقویت و در سده منفذ و سپرز و معده تنقیه
سپرز و تدبیر عظم طحال و در بطلان حس تقویت دماغ باید زیرا که عصبی از دماغ
بر فم معده آمده است **فائده** گاه باشد که قلت خون در بدن ترک عادات و غم و
هم و جز آن باعث فتور شهوت شود و تدبیر آن باستعمال انچه مناسب است
توان کرد و اگر دیدان امعا مسقط شهوت شده باشند بعلاج آن کوشند و
کذلک از هر وجهی که باشد حسب سبب تدارک نمایند و کرد و مشتهیه سکنجبین
سفرجلی و شربت لیمون و نعناع سبز بسرکه و پیاز با سرکه و ماهی شور و انار ترش
و شربت پودینه و مانند آن **فصل ۶** در فساد شهوت یعنی آرزوی چیزهای
ناخوردنی چون گل و امثال آن چنانچه حالمها را هم افتد و این را وحم نیز گویند
زنی را دیدم که خوردن پنبه و کاغذ آرزو داشت بالجمله سبب این اجتماع خلط فاسد
است در معده و علاجش تنقیه آن اما در حوامل بطبع باید گذاشت که بعد

پس طبیعت آرزو کند چیزی را که ضد آن خلط فاسد باشد

وبا قوت نباشد نهار حرارت و تنقیه نکنند بالجمله تعدیل و تقویت معده ملاک امر
دانند **فصل ۹** در جوع الغشی و این آنست که آدمی را صبر بر جوع نبود و اگر غذا
نیابد بیهوش افتد علاجش غذا مهیا داشتن است و تقویت فم معده کوشیدن با غذا از
نان در آب انار مخوش و آب سیب کرده **فصل ۱۰** در عطش مفرط
یعنی غلبه تشنگی و این دو گونه است صادق و کاذب صادق آنست که برای اطفای
حرارت و عوض رطوبت طبع از جهت آب شود و نشان وی انتفاع بشرب آب
سرد است و آثار حرارت و یبوست پیدا بودن و کاذب آنست که بلغم شور یا بلغم
جصی یا سودای احتراقی در معده جمع آید پس طبیعت جهت غسل مواد مذکور
طلب آب نماید و نشان وی عدم انتفاع از آب سرد نوشیدن است و حسب ماده مزه
دهن متغیر بودن و خاصه وی است که اگر بر عطش مصابرت کنند و آب ننوشند
تشنگی فرو نشیند علاج آنجا که آثار حرارت بود تشخیص نمایند که حرارت در معده است
یا در جگر یا در سینه یا در شش یا در دل پس تبرید آن عضو کوشند و بدانند که حرارت
شش و سینه و دل را استنشاق هوای سرد و مشمومات بارد نفع بیشتر دارد و حرارت
معده و جگر را نوشیدن آب و اثر اسرع تر و بهمین فرق میکنند که حرارت در اعضای نفس
است یا در اعضای غذا و آنجا که آثار مواد بارد بود با آب گرم و سکنجبین قی فرمایند
و آب باران دهند و گوشت مرغ و نخود آب خورانند و ثوم یعنی سیر همراه عسل خورانیدن
مجربست اما در بلغم شور که بسبب حرارت باشد بغیر از آب باران چیزی گرم دیگر
نتوان داد و هر جا که شائبه یبوست بود تبرید و ترطیب کوشند و روغن بادام انفع المرطبات
است و آنچه بسبب تپ یا ورم جگر افتد معالجه تپ یا ورم باید کرد **فائده**
بسیار باشد که بعد بر آمدن خون بسیار تشنگی مفرط پدید آید بواسطه غلبه
صفرا یا بواسطه خوردن ماهی پیدا شود و جهت از جهت اول را تبرید حرارت و ثانی را

و در سینه و کلیه و یا بچه ۱۲

تدبیریکه بهر بلغم گذشت تدارک نمایند و خوردن برف نیز عطش می آرد و در
اختلاف دارند بالجمله شربت لیموی مزیل تشنگی است و آب گرم جرعه جرعه خوردن مفید
و کذلک بسیار چیزهاست که خوردن آن عطش می آرد و حسب مزاج آن تسکین
توان کرد **فصل ۱۱** اندر ورم معده و هی از هر ماده که بود درد بود با تپ غایت
آنکه اگر از حار بود تپ و درد با شدت باشد و اگر بارد بود بخفت و دیگر آثار که مخصوص
بهر واحدست پیدا باشد علاج در حار فصد کنند و از مسهل قوی و قی احتراز نمایند
و اگر طبع قبض بود مغز فلوس با طبیخ عنب الثعلب و تمر هندی و گل سرخ بدهند
و در ابتدا صندل و مامیثا ضماد سازند و بعد سه روز آرد جو و خطمی و زرورد با کلاب
ضماد نمایند و در بارد و تسخین منضج کوشند حسب الماده و خاکستر درخت انگور و سعد
و اذخر و سنبل بسرکه آمیخته نیم گرم ضماد نمایند و اگر تلیین حاجت آید مغز فلوس در طبیخ
زوفا بنوشانند و در سوداوی صلابت لازمست و آن اگر بی حرارت بود ضماد
بید انجیر و مغز فلوس آمیزند و سه روز بربندند که نفع تمام دارد و اگر قرص سنبل
باید داد **فصل ۱۲** در دبیلة المعده هرگاه ماده بتحلیل نرود و جمع شود و ریم
گردد آنرا بدین نام خوانند پس اگر از آماس گرم بوده باشد خراج نیز نامند و نشان
پختن ماده معده و علامت انفجار او همانست که در ذات الجنب و ریه گذشت
علاج چون ماده ردی تجمع آرد حلبه و تخم مرو و بادام تلخ بکوبند و بروغن بید انجیر سرشته
و ضماد نمایند تا پخته شود بعده اگر خود منفجر شود فبها و گرنه آب گرم نوشانند و دبیله
را منفجر سازند تا بشکافد و بعد انفجار شیر و ماء العسل با جلاب سکر دهند تا پاک کند
و پس از پاک شدن کندر و دم الاخوین و جلنار و کهربا و گل ارمنی بکوبند و بخورانند
تا بهم کند **فصل ۱۳** در قروح و بثور معده نشان وی خلجه و درد ست بتناول
چیزهای ترش و تیز و فرق در آنکه در فم معده است یا در قعر او اینست که محل درد ظاهرست

ست علاج رگ زنند و بعده در ابتدا انچه در ورم گذشت بکار برند و روغن ترشش

کاو سیاه با قدری طباشیر و کلسرخ و تخم حماض دهند که مفید ست و شور تنقیه را انچه

در ورم گذشت از جلاب بعده اندمال تدارک توان کرد و هیچ گاه از تنقیه

غفلت نباید کرد و گاهی منقی دهند و گاهی مسهل و بهر تلیین خیارشنبر با شیره

کاسنی نافع ست و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض نیست چو مفید

فصل ۱۴ در نفخه یعنی دم شدن شکم و سبب این یا سوء مزاج ساذج بارد

یا فساد طعام یا اجتماع اخلاط در معده علامت و علاجش از ضعف هضم

سوء مزاج که گذشت بجویند و خیر بوا در گلاب جوشانیده نافع ست

فصل ۱۵ در جشا روشا و ب و تمطی یعنی آروغ و فاژه و خمیازه و اسباب

این هر سه کثرت بخارست و تولد ریح در معده و بدن و علاجش تنقیه و تجوید

هضم ست و بادیان باریک سائیده همراه گلقند آمیخته بخورانند که سود دارد

و مشک خوردن باد تمام بدن بر می آرد و مصطکی با عسل سود ندارد **فصل ۱۶**

در قی و تهوع و غثیان و تقلب نفس قی آنست که چیزی از معده از راه دهن

برآید و تهوع آنکه حرکت بر قی شود اما چیزی بر نیاید و غثیان حالتی ست باعث بر

قی پس اگر همیشه بود و تقلب نفس خوانند و غثیان را غثی نیز نامند علاج

حسب اخلاط تنقیه باید کرد و در تنقیه بقی سکنجبین و آب نیم گرم نوشیده نفع تمام دارد

بشرطیکه نافع بود و اگر ماده از عضو دیگر بمعده آمده باشد تنقیه و اصلاح آن عضو نیز

باید کرد و قی که بر سبیل بحران باشد بند نباید نمود و ادویه که قی صفراوی را بند کنند

املہ گهر با تمر هندی خرفه طباشیر نیست چو تنها یا مرکب دهند ادویه که قی بلغمی

زائل سازد و معده را قوت دهد عود و قرنفل مصطکی پودینه خشک هر یک دو درم

کوفته بیخته یک درم با دو درم گلقند دهند چنانکه قی سوداوی را مفید ست اکلیل الملک

آشته برگه مورد تر با شراب قابض سرشته بر معده وسپرز گذارند وقرص ایلاوس
بهترین چیزهاست در بلغمی وسوداوی **فائده** محاجم بلی شرط نزدیک ناف و
بین الکتفین نهادن واطراف مالیدن خواب آوردن در دفع اثر تمام دارد **تنبیه**
هرگاه سبب قی فساد غذا بود غذا فاسد را تمامه دفع باید کرد بقی او اسهال اگر ضعف
معده بود تقویت معده باید نمود واگر تولد دیدان بود اخراج آن نمایند **فصل ۱۷**
در قی الدم یعنی خون بقی آمدن وسبب وی گویند یکی آنکه رگی از مری یا معده بشکافد
یا بگسلد یا دهن او بگشاید ونشان این وجه وقیست در مری یا معده وجع بین الکتفین
مختص بجراحت مریست علاج رگ باسلیق زنند وحسب احتیاج خون بگیرند وآنجا که
خون بسیار بود تا تسکین توان گرفت واطراف بستن و بر ساق حجامت کردن وقی قابضه
خوردن نفع دارد وموثر بمعده وانه او خوردن ورشید نمودن ودهنهای رگ اثر مندست
واگر آفت در مری بود دوا اندک اندک تا زمانی طویل بنوشند وقرص الکهربا در شکافتن
رگها نفع میدهد وآب لسان الحمل وآب خرفه وامثال آن سود مندست دوم
آنکه بجگر یا سپرز یا بسر آفتی رسد واز انجا خون بمعده ریزد وبقی برآید وعلامت آن تقسیم
وجود آفت ست دران عضو وعلاج همه فصدست مع اصلاح حال عضو مأوف
ودرینجا خون اندک اندک بتفاریق باید گرفت اما اگر امتلای شدید بود بیشتر گیرند
بیک دفعه وآنچه از قروح معده افتد تدبیرش گذشت **فائده** هرگاه بر سینه
ضربه رسد وقی الدم آرد بعد فصد باشد ومشاق واقاقیا وگل ارمنی وصبر ومر با آب مورد
سرشته بر جای ضربه نهند وقرص کهربا بکمثقال با شیره تخم خرفه بریان کرده دهند
این ضماد بی فصد نفع دهد **فصل ۱۸** در جمود الدم واللبن یعنی بسته شدن خون
وشیر در معده بدانکه هرگاه باشد که خون از عضوی بمعده ریزد ومندفع نگردد وسبب
ضعف حرارت ببندد وهمچنان باشد که شیر بنوشند وبواسطه سردی یا باستعمال چیزهای منجمد

اشتال آن که روح را بجنباند واگر سبب او ورم جگر یا ورم معده بود علامت و علاجش
از مبحث جگر و معده مذکوره جویند فائده عطسه آوردن در اکثر نافع است و
همچنان آب پودینه با آب انار ترش نوشیدن و آب سرد بسیار نوشیدن
و بندق در گلو انداختن و ترسانیدن و طبیخ دارچینی و مصطکی آشامیدن فصل ۲۰ در
انقلاب المعدة و وی آنست که آنچه خورده شود بعد هضم تقی مندفع گردد و سبب او خراش
روده است که به معده پیوسته زیرا که غذا بعد هضم بدان سو حرکت کند و از خوف آن
طبع آن را بر روده نفرستد و بالضرور بقی راجع نماید علاجش تدبیر سحج است فصل ۲۱
در قلق المعدة و وی آنست که در معده اضطراب پدید آید و آدمی بیقرار شود و بر
یک شکل نماند گویا در خاکستر گرم افتاده است و این را کرب معدی نیز گویند
علاج حسب اخلاط تنقیه فرمایند و موافق سبب تعدیل نمایند فصل ۲۲
اختلاج المعدة و وی آنست که جنبش خفقان مانند در سر معده ظاهر شود و علاج
حسب اخلاط تنقیه کنند و اگر سبب کرم بود اخراج او نمایند فصل ۲۳
در وجع الفؤاد و وی درد سخت قوی که در سر معده پدید آید و برودت اطراف
و غشی لازمه اوست علاج بوجع المعده رجوع نمایند فصل ۲۴ در حرقت
معده و سبب سوزش اگر تناول نان فطیر و فواکه خام بود یا احتباس رطوبت
خام در معده باشد تقدم تناول مغلظات و ذهی رطوبات گواهی دهد و در گرسنگی
خفت پدید آید و اگر انصباب سودا بود و از سپرز در گرسنگی غلبه کند و از خوردن چرب
ساکن گردد علاج در آنجا که از اطعمه غلیظه و رطبه باشد قی فرمایند و غذا سبک دهند
و تقویت نمایند و در سودای باسلیق یا باسلیق از چپ کشایند و بعد ه اطریفل و مربا و جوارشات
برای مناسب دانند فصل ۲۵ در استرخای معده و این دو گونه است یکی آنکه
در نفس معده بود و نشان او فساد هضم است و بر آمدن سینه دوم آنکه در معالیق

سپیدی بول از ضعف هاضمه و هرچه در ضعف هاضمه ذکر شد مع قلت احساس زبان نقل غذا که لازمهٔ صحت ست از ضعف ماسکه ظاهرست که چون ماسکه ضعیف شود غذا را در جگر نتواند نگهداشت و هاضمه فعل کردن نتواند پس آنچه لازم ویست درین نیز پیدا بود و قلت تلون بول و براز و قلت مقدار آن مع ترهل بدن و قبض شکم از ضعف دافعه و از آنکه گاه ضعف در بعضی افعال یک قوت بود یا در اکثر افعالش و همچنان در همه قوتها بود یا در بعض آنها دریافت آن از آثار مذکوره پوشیده نیست و باید دانست که چون ضعف در اکثر قوتها افتد قوت ممیزه که خون را از مائیت جدا ساخته بعروق بفرستد آن نیز بضعف میگراید پس با بضرورت بول سرخ می آید بواسطهٔ متمائز ناشدن آب از خون علاج آنچه از سوء مزاج باشد تدبیرش گذشت و آنچه از سده یا ورم یا شق شدن جزء آن افتد گفته شود و آنچه از مشارکت عضو بود تدبیر عضو یاوف نمایند مع تقویت جگر بالجمله ادویه و اغذیه هرچه قابض عطریت بود بکار برند که در ازالهٔ ضعف جگر ملاک امر همین ست و فصد باسلیق در ضعف دافعه نفع دارد

فصل ۳۳ در سده کبد و وی آنست که در خلل گوشت جگر یا در رگهای آن خلط غلیظ لزج بند شود و نشان وی قلت تولد خون و ردائت و صفرت لون و اسهال غسالی و احساس ثقل در جگر پس اگر سده در محدب بود ثقل بیشتر محسوس شود و بول رقیق و کمتر آید و اگر در مقعر بود براز بسیار و کثیر الرطوبه برآید البته و فرق در سده و ورم جگر آنست که ورم بی تپ نباشد و گرانی در سده بیشتر بود و در ورم فزون تر علاج اگر سده در حدبه بود مدرات دهند حسب مزاج و اگر در مقعر بود مسهل نوشانند موافق طبیعت و در تصفیه و غذا همین سان رعایت طبع نمایند و آنجا که سبب سده تناول چیزهای قابض بود شیر و شکر و حریره و روغن بادام و شوربای مرغ فربه و امثال آنست و اگر ضیق رگهای کبد سبب بود ظاهرست که

زیرا که مرض در عضو رئیس است که رواد ع و محلل فقط ممنوع بود و هر گاه پخته شود
زود باهن بشکافند و انتظار نکشند که خود سر کند یا با دویه منفجره شکافته گردد زیرا که
خوف ست که عضله و صفاق را فاسد سازد و یا باندرون سر کند **فصل ۱۰** در دبیله
کبد و تدبیر این همانست که در ورم حار رئه و دبیله معده گذشت و آنجا که ماده بجانب
روده مایل بود مسهل خفیف دهند و اگر بطرف گرده مایل بود مدر دهند و اگر بفضای
جوف روی نهد منذر باستسقا بود و تدبیر زقی کوشند و بدانکه اعسر هر گاه ورم بعد
پختن فرو نشود و اعراض خفت گیرد مع ولک ریم در بول یا براز بر و نکند یا کند اما کمتر
توان دانست که ماده بفضای جوف میریزد **فصل ۱۱** در بثور سطح کبد و نشان او
وجود آثار سوء مزاج گرم جگر ست مع الحرقة و باشد که بر جلد آن سمت نیز ظهور شود و باشد که
گاه گاه قشعریره نا قص افتد و علاجش همان ست که در سوء مزاج حار یا دی گذشت
فصل ۱۲ در خفقة الکبد و این مرضی ست که جگر بطپد بحرکتی اختلاجی و دریابد که
گویا کسی سپید مد در جگر بر دمی این حال زائل گردد و سببش سده جگر ست و
علاجش تفتیح او و فصد باسلیق از دست نافع تر **فصل ۱۳** در حصاة الکبد
نشان تولد سنگ ریزه در جگر آنست که بعد هضم غذا در معده ثقل افتد و خلیده در
جگر پیدا بود و باشد که در محل ورم سختی نیز بلمس یا بنظر محسوس گردد و اکثر ست که
چون باسلیق یمین بگشایند و خون را امتحان نمایند زیر خون چیزی شبیه ریگ
بنماید بیشتر طلیکه رگ وسیع کشاده شود و علاجش از حصاة کلیه جویند **فصل ۱۴**
در تصغر الکبد و نشان وی همان ست که در صغر معده گذشت و کذا تدبیر
وارتها درین جا باید که تنقیه جگر ملحوظ بود بکلیات و مدرات **فصل ۱۵**
در قیام کبدی یعنی اسهال جگر و وی شش گونه است یکی قیحی
او شکافتن دبیله جگر ست و تدبیر او در دبیله گذشت دوم غسالی

فصل ۱۶ آن زمان آثار سوء مزاج مرکب میگردند با علامات کبدی و علاج نیز مرکب باید کرد
در سوء القنیه و وی مقدمهٔ استسقاست و نشان او ظهور تهیج ست در وجه و
دیگر اعضا و آثار ضعف جگر هویدا بودن و علاجش همانست که در استسقا
بیاید اما چون مرض قوی نیست از ادویه نیز آنچه غیر قوی بود بعمل آرند و بهترین
تدابیر سفر حجازست و پیاده یافتن و چون بدانند که مستحکم شد و باستسقا می انجامد
شیر شتر دهند خاصه از شتر اعرابی یا بول شتر دهند مع سکنجبین و ازو که
آثار نافع ست و از آب سرد احتراز لازم و عوض آب بر عرق کاسنی و
بادیان اقتصار واجب و آنجا که احتباس حیض یا خون بواسیر سبب بود بدانند
کوشند که احتباس بگشاید بمدرات و اضمده و اگر نگشاید ضرورةً فصد کنند اما خون کم
گیرند انهم بعد مسهل خفیف دادن **فصل ۱۷** در استسقا روی سه گونه است
لحمی و زقی و طبلی آنرا که برآمدگی در ظاهر بدن بود لحمی گویند زیرا که ماده گوشت
بود و آنرا که برآمدگی فاحش در شکم باشد خواه بدیگر اعضا هم بود یا نه اگر ماده
آب بود که در پرده های شکم افتاده باشد زقی خوانند زیرا که شکم درین چون مشک
پرآب پیدا شود و اگر ماده او باد بود طبلی نامند زیرا که شکم درین طرح کشیده شود و بدست
زدن چون طبل آواز میدهد علاج نخستین ازالهٔ سبب نمایند و تقویه و تسخین و
تعدیل جگر کوشند و هرگاه حرارت باشد بدانچه بهر جگر گرم گفته شد تسکین آن نمود چه سبب
بدبهر استسقا کوشند و آن اسهال و ادرار و تعریق ست و انداختن تضمید مجففات
و احتراز از هرچه بسیار گرم بود لازم شمارند و همچنان از آب سرد نوشیدن و اگر صبر
نشود از کوزهٔ تنگ یا شیشه قدری بنوشند بمص و باید که آب مطبوخ بود خصوص با بهر
و اگر عوض آب عرق کاسنی و بادیان نوشند چه نسبت انهم کمتر بهتر بالجمله قدر
آب در تمام روز زیاده از سه چند غذا نشاید و قدر غذا ششم حصه از حال صحت

باید و نافع‌ترین چیزها خوردن انار است هر قدر که تواند بخورد و تغذیه بگوشت مرغ
یا گوسپند جوان یا نخود پخته و سماق فرق داده سازند و تا ممکن بود جنس حبوبات
ندهند و اگر ضرورت باشد برنج مجوز است و نان که انیسون و بادیان در و باشد
همراه کباب یا شوربای گوشت و آنرا که ضعیف القوة شود و بخوردن نان معتاد باشد
اگر نان خشک غذا سازند بهتر باشد و انفع ترین تدابیر نوشیدن شیر شتر است
خاصه که اعرابی باشد و خصوص که عوض غذا و آب بهمین بسنده کنند و باید که
روز نخست چهل درم شروع کنند و هر روز ده درم بیفزایند تا آنقدر که طبع تحمل کند
و هنگام شرب شیر احتیاط نمایند تا شیر در معده نبندد و بودینه و حب سکنجبین از
مانعات تجبن لبن است گاه گاه همی دهند و شرب بول شتر و بول بز
نیز نفع دارد و مسهلاتی که در یحیی و هند حب او ندست و اگر با حرارت بود مطبوخ
هلیله و شربت گل شکر درو زردی کالکلانج اگر بی حرارت بود حار دهند و الا بارد و هلیله زرد
نیز نفع کلی دارد و در طبلی نیز حسب مزاج از مسهلات مذکور بدهند و در جمله بعد
تنقیه بهر تقویت جگر قرص انبرباریس و مانند آن و بهر ادرار قرص بادرون
و امثال آن باید که بر یک مدر لزوم ننمایند بلکه تجدید همیشه نمایند تا طبع بیک چیز
مالوف نشود و هر دوائی که باشد بسیار بسایند تا سریع النفوذ باشد و طریق
تعریق آنست که بوره ارمنی بروغن بابونه آمیخته بر بدن طلا سازند یا نمک بارک
سازند و با پیه گاو برآمیزند و بمالند و اگر بیشتر مطلوب بود بحمام خشک نشانند و
عرق هم چینند و اگر در تنور فاتر که در و توان نشست بنشانند و عرق بچینند به از
حمام باشد و طریق اندفان آنست که بیمار در ریگ سپید و بریگ نیم گرم آنرا در پوشند
و چون ریگ سرد شود دیگر اندازند تا که برداشت کنند و این عمل فجأة تخفیف در
ورم رسیده و اگر برآمدگی در عضوی بود همان برآمدگی فین برل نمایند و همین

واکلیل و بابونه و خطمی و سبوس هفتم آنکه از ورم جگر افتد و آن گذشت هشتم
آنکه از سده جگر افتد و آن نیز گذشت نهم آنکه از گزیدن حیوان زهردار یا از
تناول ادویه سمیه افتد و علاج دفع اثر آنست بهرچه مناسب آن بود و اقراص
کافور و دیگر مبردات و جوارش و تریاق فاروق دربار نفع دارد دهم آنکه جرم
مراره ضعیف شود و صفرا را از جگر جذب نکند و بدان سبب یرقان افتد و نشان
او غثیان و قی صفراویست و طبع قبض بودن و براز منصبغ یا قلیل الصبغ بر آمدن
و علاجش همانست که در ضعف جگرست یازدهم آنکه از وقوع سده در مجری
که فیما بین جگر و مراره است افتد علاجش همانست که در ضعف مراره رفت و براز
بتدریج سپید شدن علاجش علاج تفتیح سده جگرست دوازدهم آنکه از حدوث
سده در مجرائی که میان مراره و امعاست افتد و نشان او آنست که براز دفعة
سپید شود و طبع بقبض آید و علاجش نیز تفتیح است و حقنه نافع تر و درین نوع
سدهی مغز فلوس در آب کرنب حل کرده و در روغن بادام تلخ آمیخته خورانیدن
بغایت مفیدست سیزدهم آنکه درین دو مجری گوشت روید یا ثؤلول بر آید
و نشان او همانست که در سدهی گذشت و لا علاج له چهاردهم آنکه از قولنج
بلغمی افتد بواسطه بلغم لزج بر دهنی که بامعا آمده است و منصب صفراست
و علاجش حل قولنج است **فائده** بعد قطع سبب اگر ازاله صفرت چشم
خواهند بسرکه کهنه استنشاق نمایند در حمام و سرکه و گلاب و آب انار ترش
در چشم چکانند و بطبیخ افسنتین غرغره نمایند **قسم دوم** در
یرقان اسود و آن را یرقان سدهی نیز گویند و آن هم چند گونه است
یکی آنکه از دفع طبیعت افتد بسبیل بحران امراض طحال و خفت عقبان لازم
است و علاجش مدد طبیعت است اگر محتاج بود بدانچه گذشت در اصفر و تدبیر

بروغن بابونه وشبت مفید دوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین جگر و سپرز است افتد سوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین سپرز وفم معده است افتد ونشان این هردو آنست که یرقان بتدریج پدید آید وثقل جگر وسقوط اشتها بتدریج در اول وگرانی سپرز وسقوط اشتها یکبارگی در ثانی لازم است وعلاجش تفتیح سده است به مسهلات ومفتحات وفصد باسلیق یا اسیلم ایسر انفع چهارم آنکه از احتراق خون افتد بواسطه وقوع حرارت مفرط در جگر وعلامت وعلاجش از سوء مزاج جگر نمایند پنجم آنکه از ضعف سپرز افتد خواه ضعف در جاذبه او بود یا در ماسکه اش اما نشان ضعف جاذبه سپرز سقوط اشتهاست وسپیدی چشم تکدر نمودن ونشان ضعف ماسکه او خروج سوداست بقیء واسهال مع عدم آثار زیادتی سودا در بدن وعلاجش از ضعف طحال جویند ششم آنکه از ورم طحال افتد وآن نیز گفته آید هفتم آنکه از سوء مزاج بارد مفرط جگر افتد وتدارک آن از مبحث جگر نمایند **فائده** هرگاه یرقان زرد وسیاه جمع شود باید که از هردو رگ زنند بفاصله سه روز وبطبوخیکه مخرج صفرا وسودا باشد طبع را نرم نمایند پس آنچه غالب بود رعایت در تعدیلش بیشتر مرعی دارند وباصلاح جگر وسپرز کوشند **فصل ۲** اندر سوء مزاج طحال یعنی سپرز ودی اگر حار بود سوزش سپرز وبودن بول وبراز سرخ مایل بسیاهی ودیگر آثار حرارت هویدا بودن واگر بارد بود قراقر در آن محل پیدا باشد وآثار برودت هویدا وگرسنگی ساقط واگر یابس بود صلابت سپرز وغلظ خون ونحافت در بدن ظاهر شود واگر رطب بود جابجا سپرز گرانی محسوس کند بیمار ولون بدن اسرب شود وعلاج در سوافج تعدیل فقط ودر مادی مع التنقیه باید کرد بدانچه در جگر گذشت مگر آنکه ادویه موضعیه در اینجا به سپرز نهند وفصد از دست چپ کنند واین ادویه بسپرز نافعند در حار آب عنب الثعلب وآب برگ بید وآب

وسبوس و کاورس و نمک گرم کنند و بوره و پودینه و سداب بسرکه و عسل ضماد
سازند و محاجم ناری گذارند و سفوف حرف خورانند **فصل ۸** در حجارة الطحال
ونشان او بر آمدن ریگ است در بول و خلش در سپرز نمودن و دیگر اعضا سالم بودن
علاج انجیر محلل خورانند و ضماد نمایند و مدرات و کاسرات که در کلیه و مثانه است
بکار برند

باب ۱۶ در امراض امعا یعنی روده‌ها

فصل ۱ در زلق الامعا
و وی آنست که طعام از روده زود بیرون آید و سبب او اگر سوء مزاج بود و در سطح درونی
امعا آثار حرارت پیدا باشد و طعام چون بر روده آید درد کند و بر روده رقیق مخلط آید
و علاجش فصد است و اسهال صفرا و تسکین بمبردات شربا و حقنا و سفوف زلق
الامعا شوری نفع تمام دارد و اگر سوء مزاج بود بر سطح بیرونی آن و غدغده و لذع
در احشا پدید آید و وجع گاهی بر ناف بود و گاهی زیر ناف و گاهی در پهلوها و
طعام غیر منهضم بر آید و علاجش سوای حقنه همان است که گذشت و تضمید [illegible]
زیر ناف در اینجا انفع و اگر رطوبت باشد که سطح داخلی امعا را املس کرده اند خروج
رطوبت با طعام غیر منهضم گواهی دهد علاجش اسهال و قی است و در اینجا حب
ایارج نفع تمام دارد و کذلک هر دوائی و هر تدبیری که بود مجفف بود و اگر سوء مزاج
رطب ساذج بود که با امعا فقد آثار رطوبت پیدا بود و با طعام هیچ رطوبت
بر نیاید و علاجش سفوفهای مجفف است و روغن گل بر شکم مالند و اگر
خلط صفراوی بود آثار او پیدا بود و علاجش تنقیه است [illegible]
نفع تمام دارد و اگر بلغم و صفرا بود آثار هر دو پدید آید و تقدم تناول
فواکه گواهی دهد و علاجش تنقیه صفرا و بلغم است و این سفوف کثیر النفع است
هلیله زرد دو درم حب الرشاد حب الآس سماق کرمانی هر یک یک مثقال همه را
نرم بکوبند بغیر حب الرشاد شربتی دو درم و اگر ضعف در امعا پدید آید بود سطح

وقوع فالج یا ورعصب امعا آثار استرخا پیدا بود علاجش از فالج بگیرند و اگر شرب
مسهل قوی موجب زلق بود چهار تخم بریان کرده بروغن گل جیب ساخته بند
و اگر حب الرشاد در وقوع بجوشانند تا بسته گردد بخورانند زود عمل کند

فصل ۲

در اسهال دموی که مبدأ او نفس امعا بود و وی دو گونه است یکی آنکه زود زود بخراشد
و آنرا سحج گویند دوم آنکه رگهای روده از خون پر شوند و دهن رگی از رگهای
مذکور بگشاید بی خراشش و این فصل بدو قسم بیان کنم **قسم اول** در سحج و سبب او
اگر صفرا بود و نشان وی است که نخستین اسهال صفراوی افتد بعده صفرا با خراطه
مختلط آید بعده با خون و خراطه و لزوجات و دیگر آثار حرارت پیدا بود و علاج در ابتدا
رب غوره و رب انار و مانند آن چیزی قابض و ترش دهند و اگر ماده کثیر بود تنقیه او
نمایند پس از قطع سبب لعابات و مغریات نوشانند و شیر چغندر با گل ارمنی آشام
وارد و سفوف مقلیا تا بسته شود و هرگاه قبض زودتر مطلوب باشد تخمها را بریان
نمایند و تا رنگ فقط نافع تر است هم بهر قطع ماده و هم بهر سحج و اسهال و آنجا که درد
شدید باشد چهار تخم یعنی اسبغول و ریحان و کنوچه و بارتنگ در آب گرم
لت کنند و لعاب از آن بگیرند و روغن گل اندکی آمیزند و بنوشانند و اگر بلغم بود
تقدم اسهال بلغمی گواهی دهد و بیشتر عقب زکام و نزله افتد علاج نخستین قطع
سبب کنند با ستفراغ و منع انصباب و بعده مغریات دهند چون تخم ریحان اشال
آن و بلیله سیاه بروغن بریان کرده کوفته بیخته بقدر سه ماشه هم چنین آن قدر سپید
آمیخته بخورانند نفع کلی میدهد و اگر سودا بود نشان او پیچش دائمی است و گر باشد
و برو سودا مع خون و خراطه و براز علاج بعد قطع سبب تقویت سپرز کوشند و
تخمهای مذکوره و سفوف الطین دهند و اگر ثفل غلیظ خشک بود که امعا را بخراشد
نخست تقدم قبض شکم و تناول یابس قابض و برآمدن ثفل خشک گواهی

و به علاج مرطبات و ملینات دهند چون لعاب بهدانه و اسبغول و شربت بنفشه
بروغن بادام و مانند آن و هرگاه امعا از ثقل پاک شود و سحج باقی باشد قابضات
مناسبه باید داد و اما پیش از تنقیه امعا زنهار قابض ندهند که سخت مضرست و اگر
از ادویه سمیه بود که تناول آن اتفاق افتاده باشد چون زرنیخ و نوشادر و کج و جز آن
علاجش قی ست و شیر تازه و حسوها نوشانیدن و اگر شرب ادویه مسهله بود علاجش
بمغریات و مبردات کنند و دفع این انواع اسرع انفع نیست **قسم دوم** در اسهال
که سبب او گشودن رگ روده باشد نشان وی آنست که خون بیاید یا باسهال
و با آن آثار سحج و بواسیر و اسهال کبدی هیچ نباشد و این اکثری درد بود بخلاف
سحج که وجع در اکثر آن لازم ست علاج اگر خون بسیار آید و قوت مساعد بود
باسلیق زنند بعده جهت حابس قرص کهربا و امثال آن دهند و گل ارمنی نیم درم
مع شربت حب الآس یا شربت انجبار نفع بسیار دارد و پوست انار و گزمازو و
گل ارمنی هر سه برابر کوفته بیخته حب سازند و دو درم دهند مجربست و محجمه بر
شکم نهادن و چهار ساعت نگهداشتن در منع اسهال مخصوص ست **فائده**
تا ممکن باشد مخدرات نباید داد و عند الضرورة بالنشا فه کار برآید نشاید خورد و اگر
بدهند اصلاح داده بدهند چنانچه در قرابادینها نیست **فصل ۳۳** در خروج المدة
من الامعاء یعنی برآمدن ریم از نفس روده سبب او تقرح سحجیست یا انفجار ورم
و علامتش تقدم سحج یا ورم ست و علاجش نخستین احتقانست بحقنه مجلی و بعده
تنقیه بدان بحقنه مدمل صفت حقنه مجلی پوست انار سماق آس از شعیر جمله نیم کوفته
در آب بجوشانند و بپالایند و قدری آب سرد ناکرده آمیزند و حقنه نمایند صفت
حقنه مدمل صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین عصاره لحیة التیس کاغذ سوخته باریک
بسایند و در شیره لسان الحمل و توت خام آمیزند و حقنه نمایند **فایده** آنجا که سبب

واین اقوی وقریب بصواب ست ۱۲

یعنی درد روده و وی در قولنج و سحج و زحیر لازم ست و آنجا که درد امعا بدون اسهال بود حسب سبب تدارک کنند بدانچه ذکر یافته و بباید در قولنج و سحج دیدن و آنچه بعد تشرب ادویه مسهله پدید آید آب گرم کفایت کند جرعه جرعه بنوشند و روغن گل مالند

فصل ۶ در نفخ و قراقر امعا و سبب او اگر تناول اغذیه نفاخه باشد یا بسیار خوردن باردی الکیفیه چون گوشت گاو و بیش تناول نمودن علاجش تصحیح غذا و تبدیل معتاد است و گلقند و گلاب نافع و اگر ضعف و برد امعا باشد نشانش او حدوث قراقر است با وجود تناول غذای صالح معتدل المقدار و علاجش تقلیل طعام و فلافلی و کمونی دادن و اگر مع اسهال بود جوارش خوزی نفع تمام دهد

فصل ۷ در قولنج و وی دردیست شدید که در امعا افتد و با او طبع مطلق قبض شود یا قدری آید اما بدشواری و سبب او اگر بلغم غلیظ بود تناول غذای غلیظ و حبس شدید گواهی دهد و دل بهار چیزی ترش و شور خواهد و علاجش آنست که نخستین بشیافه و حقنه طبع نرم بکنند و بعده بهر تنقیه تام مسهل نوشانند و آنچه با وجود اسهال معده را قوت دهد و غثیان دفع کند سفرجلی مسهل است و شهریاران

فائده آبزن و کمادو ضماد قبل از حل طبیعت بکار برند و بعد رفع قبض یک شبا روز غذا ندهند و بهترین غذا درین شوربای نخوداب است که از گوشت خروس پیر ساخته باشند و کبک و عصفور و گوسفند جوان نیز مجوز است با توابل حار و تقلیل آب واجب است و اگر عوض آن بگلاب و عرق بادیان یا ماء العسل اقتصار کنند بهتر است و اگر باد غلیظ بود وجع مسلی تقدم نفخ و تغذی نفاخات گواهی دهد و قراقر کند و در اکثر وجع منتقل باشد و علاجش همان است که گذشت و درینجا تکمید و تنطیل قبل از حل طبع باک ندارد و روغن شبت مالیدن و کمونی خورانیدن تا نفخ امعا نفع دارد و دادن ارآرد ماش هندی که بار و نشهوستان ساختن و انگلوف

برپا به سخته از طرف خام بر شکم بستن سریع النفع است و مجربه ناری بدستور و نوعی است
از ریحی که بسبب انصباب سودا بر شکم عارض شود چنانچه در مالیخولیا مراقی بعضی را
پدید آید و نشان او آنست که دفعة افتد و شکم نفخ کند و آروغ ترش آید و وجع لشدت
نبود و علاجش تنقیه سوداست و فصد اسلیم نافع بود و تدهین مفید و اگر ورم بود
که در امعا افتد حسب المادة تنقیه باید کرد و آنچه بورم معده گفته شد نفع دارد و بالا
گفته شد که در قولنج نخست بحقنه طبع بگشایند و شرب مسهل نشاید و ورم بلغمی در خواد
افتد و در سوداوی حقنه که در داو و به باد بیر و چربی مرغ و روغنها باشد نفع بسیار دارد
و اگر التوای امعا بود یعنی بجا شدن تقدم حرکت عنیف یا جستن و امثال آن
گواهی دهد و علاجش بجا آوردن است بمالیدن شکم و کمر و بیمار را بر پشت خوابانید
و دو دست و پای آن بهوا داشته جنبانیدن بنوعیکه مشهور است و عوام بیجا شدن
رود را بیجا شدن ناف تعبیر کنند و آنجا که قولنج التوائی بسبب فتق و قروا افتاده باشد
بعد رد امعا بجایگاهش شد بیر فتق رجوع نمایند و اگر ثقل بود که در امعا بند و علاج
دفع آنست بمزلقات بنهجی که در زحیر گذشت و بعده اگر بواسطه تقاضی سبب
خوف حدوث بود تا بنا ازالة آن نمایند تا عود نکند و اگر اجتماع صفرا بود در جوف
امعا تنقیه کفایت کند و این نادر افتد لقلة المادة و لطافتها و آنجا که بمشارکت عضوی
قولنج پدید آید چون از ورم مثانه و گرده و جگر و رحم و سپرز و جز آن معالجه آن عضو
کوشند و نوعی است از قولنج که آنرا ایلاوس نامند و وی بدترین اقسام است و تهوع
وقی لازم آن و چون محکم شود زبل و قی هم آید علاجش همانست که گذشت حسب
سبب بکار برند و در ابتدا این علت فصد نفع کلی دارد خاصة اگر خوف ورم بود و ورم
موجود باشد **فائده** ادویه که خوردن آن انواع قولنج را سود دهد گوشت بدید
خراطین خشک و کرم بریان و شاخ گوزن سوخته و این دوا از حیره و درد صعب را

در ساعت نشاند **فصل ۸** اندر حصر یعنی قبض ماندن شکم بی درد و علاجش
از باب قولنج ظاهرست و شربت بنفشه بروغن بادام نفع دارد **فصل ۹**
اندر دیدان یعنی کرم شکم و وی چهار گونه است یکی دراز و آنرا حیات خوانند
دوم عریض مشابه بدانه کدو و آنرا حب القرع نامند سوم مستدیر چهارم صغیر شبیه
بکرم سرکه و این قسم نامی خاص ندارند و نشان دیدان آنست مطلقا که روزانه
لبها خشک باشند و شب تر گردند و لعاب سائل گردد و اما لذع شدن در فم معده
و حالت گرسنگی حرکت تصاعد حیات احساس کردن خاصه حیات است زیرا که محل
تولدش امعای علیاست و کثرت اشتها و خروج کرم در براز گاه گاه خاصه حب القرع
و قسم سوم است و اینها در قولون و اعور متولد می شوند و خارش و غدغه مقعد
خاصه قسم چهارم است و این در روده مستقیم می باشد و اکثر کودکان را می افتد علاج
نشیند و پیش از آن بدین جهت که سه روز شیر تازه نوشانند یا پالوده شیرین ساخته
و در روز چهارم این دوا دهند تخم شفتالو آمیخته برنگ کابلی مقشر و سرخس و تربد و قنبیل
هر یک پنج درم ترمس و قسط تلخ هر یک هفت درم شیح ده درم نمک هندی یک درم
کوفته بیخته سه درم بدهند و در حالت شرب بینی بند کنند تا بوی آن نرسد بکرمان و اگر
مزاج گرم بود بهار و دوای گرم نباید داد و در این حالت این دوا انفع است پوست بیخ توت و
انار ترش و بیخ انزا بجوشانند و آب آن بنوشانند کرم را بکشد و بیرون آرد
و اگر خوردن دوا نکرده باشد حقنه نمایند و شیاف بکار برند و اگر این نیز مشکل
باشد سماق و اقاقیا و گل مختوم بشراب آمیخته بر شکم طلا نمایند یا بادام تلخ و قنبیل
و ترمس و کبر و کرنب بسرکه آمیخته ضماد سازند و نیکوترین حیل بهر کرم خرد
حنا و موم هم سرشته شافه سازند و بر دارند و بعد لحظه مقعد طفل را مقابل
چراغ بدارند و کنار مقعد بگشایند و هر چه بیرون آید بگیرند و زیت انفاق

الثقاق ودر اخراج جمیع اقسام دیدان شود وار و بخورند یا بر مقعد بمالند

باب یج در امراض مقعد و وی چند فصل ست

فصل ۱ در بواسیر و وی آنست که بر سر مقعد
فزونیها پدید آید پس اگر خون و زرداب از ان بر اید دامی گویند و اگر نه عمیا خوانند
و با عتهای بواسیر حسب تشابه او بچیزی ماخوذ ست چون نخلی و عنبی و تینی
و ثؤلولی و تمری و توتی تشبیه بنخل بنا بر کثرت بیخهای وی ست و تمری و جز ان
بنا بر مشابهت صورت اثمار مذکور و سبب این مرض فساد خون ست بغلظت و باشد که
از اختلاط صفرا پدید آید بالجمله سوزش و درد و لذع با سور نشان خون صفراویست
و کثرت ثقل و وجع ثقیل و قلت لذع دلیل خون غلیظ
حاجت خون گیرند و اگر نافعی بود بین الورکین حجامت نمایند و طبع نرم دارند
و باصلاح خون کوشند و اگر خون بسیار آید قبض کنند بقرص کهربا لیکن تا که
خون سیاه آید و خوف ضعف قوی نباشد زنهار حبس نباید کرد که خروج او از
اکثر امراض امین سازد و اگر با سور ممتلی و با درد بود و خون از ان نیاید باید که بطبیخ
خطمی و شبت تکمید کنند و بروغن شقائق یا پیه گوهان شتر یا مغز ساق گاو تدهین
نمایند بعده آب پیاز و زهره گاو و عرطنیثا بهم آمیزند و بصوف آلوده حمول فرمایند
و پیاز فقط گرم کرده نیز تفتیح نماید و بسیار باشد که تکمید و تدهین کفایت کند و بدین
مفتحات حاجت نیاید و مرهم سفید بهر تسکین درد مخصوص ست و روغن گل زرده
بیضه مرغ بدستور و آنجا که با سور بی درد بود و خواهند که آنرا قطع کنند یا خشک سازند
پیشاید اما قطع خالی از خطر نیست و اگر کنند یکان عدد با سور بگذارند تا بی آسیب باشد
و بخیر مقل و مرو شحم حنظل و سلخ الحیه و اقماع بادنجان مسقط و مبیس ست مفرده و
مجموعه

فصل ۲ در بواسیر ریحی و وی آنست که در امعا ریح غلیظ متولد شود
و درد آرد و آن ریح گاهی باسفل فرود آید و گاهی بجانب پشت و گاهی بطرف

و باشد که اسهال چون آرد و قراقر لازم این مرض است علاج تنقیه شکم نمایند و حقنه
لین دهند و این نفع دارد و پوست بیخ کبر یکجزو صعتر پارسی نصف جزو شربتی
[illegible] درم بود و دلک و حمام و سواری اسپ و ریاضت سودمند است و فصد باسلیق
در اکثر مفید **فصل ۳** در ناصور مقعد و آن قرحه ایست غایر عسر البرء که در گرد
مقعد افتد بطرف روده مستقیم و پیوسته زرداب از آن برآید علاج نخست قرحه
را بنیشتر زند تا زرداب برآید پس شیاف غرب را با آب بسایند و صبح و شام
دو سه قطره بچکانند بر پشت خوابانیده و سرین بالای بالین نهاده تا که وی خشک
شود و بهمین هیئت بدارند و اگر در ناصور فتیله تواند رفت فتیله با دویه شیاف غرب
آلایند و در آب صمغ کرده نهاده بگذارند در آن و اگر سیل را به پنبه پیچیده و بجای فتیله
بعمل آرند بهمان طریق بهتر باشد و هرگاه ناصور در روده نافذ باشد و باد و براز از وی
راه برآید و درین وقت متصدی بعلاج نباید شد که خطر دارد **فصل ۴** در ورم
مقعد و وی اگر گرم بود با درد و التهاب باشد و علاجش فصد است یا حجامت
و قطن سپید بیضه مرغ بروغن گل آمیخته در [illegible] قلعی یا سرب صلایه کرده نهادن
و اگر درد صعب باشد اندکی افیون بیفزایند و بدانند که قی نفع تمام دارد و ملاک امر
تعدیلست باشربه و اغذیه مناسب هرگاه ماده وی تجمع آرد زود بشکافند پس انفجار
زیرا که اگر زود نشکافند ماده غایر شود و ناصور گردد و اگر مزاج سرد بلغمی بود خارش و ورم و فقدان
آثار حرارت پیدا باشد و علاجش قی است و مرهم محلل نهادن و اگر پخته باشد بشکافند و اگر
صلب بود ضمادات محلله چون بیلط و مانند آن بربندند **فصل ۵** در شقاق مقعد و علامت
همانست که در شقاق لب گذشت و احتراز از [illegible] بسیار بهتر و بسیار ترش لازم
و دلک شکم را قبض نباید و [illegible] لهذا گفته اند که درین علت هر صبح [illegible]
بروغن بادام یا لعاب بهدانه آمیخته باید داد و از اغذیه غلیظ تنها باید حذر [illegible]

و نحافت بدن و قلت باه و وجع نرم در صلب و در موخر سر لازم بودن علاج
قطع سبب کنند پس جهت فربهی کلیه کوشند باستعمال مسمنات چنانچه در آخر
بیاید و دواء الترنجبین نافع است و ادویه مبهیه مفید **فصل ۳** در ضعف الکلیه
و نشان او درد کمر است خصوص عند استخار و انتصاب و انتقال از پهلو به پهلو
ایضا ضعف باه و قلت تقاضای بول و غسالی بودن آن بعد نضج کبدی و
مائی بودن آن قبل وی دلیل است علاج اگر سوء مزاج سبب بود در تبدیل کوشند
حسب مزاج و اگر هزال کلیه باعث او بود معالجه او نمایند و اگر سستی جرم کرده
و اتساع مجاری وی موجب او بود و کثرت مدرات یا افراط جماع یا ضربه یا سقطه برآن
گواهی دهد علاجش منع سبب است و به تقویت کوشیدن و هر چه مقوی کبد است
مقوی گرده است و معجون لبوب نفع تمام دارد و کذلک اغذیه مبهیه **فصل ۴**
در ریح الکلیه و نشان او وجع و تمدد حوالی کمر است بی ثقل و بی آثار سنگ و در لحاجت
جوع خفت یافتن علاج زیره و شبت و تخم سداب و بابونه بر گرده ضماد کنند
شربت بزور نوشانیدن و آنچه بادشکن است خوردن و مالیدن نفع دارد و تجوید
هضم مفید **فصل ۵** در وجع الکلیه سبب آن یا ریح باشد یا ضعف یا ورم
یا حصات یا قروح که در گرده افتد علاجش ازاله سبب است و در جمله از طبیخ بابونه
شبت و خطمی و برگ کرنب آبزن ساختن نافع است **فصل ۶** در ورم الکلیه
علامت و علاج وی حسب ماده همان است که در ورم جگر گذشت و وجع موضع
لازم اینست پس اگر ورم در کلیه ایمن بود درد اندکی بالاتر باشد و اگر در ایسر
بود پست تر باشد زیرا که گرده راست نسبت بچپ بلندتر است و شدت درد
دلیل است که گرده از آنجا که نزدیک نخشا و علائق است ورم کرده یا ده کرم
و اگر ورم در مجاری او بود عسر بول پیدا بود و اگر در نواحی روده بود

والانتفاخ وتپ گرم وعسر البول پیدا باشد وعلاجش فصد باسلیق ست ودر ابتدا
وبعد سه روز ترک نبض زدن وملین مبارک دادن آب عنب الثعلب ودر ابتدا
زنهار مدرات قویه ندهند ورادعات صرف قطعا ضماد ننمایند خصوص در سوی
هرگاه ماده روی بتجمع آرد در تنضیج وانفجار وتنقیه بدر اندمال کوشند چنانچه قاعده اورام
اعضای باطنیه است واگر بار بود از صلابت ولین ورم ودیگر آثار که مخصوص بلغم و
سوداست توان دانست که سوداویست یا بلغمی علاج ورم بلغمی قی وحقنه‌ها ونشستن
در آبزن محلل ونوشیدن مدرات حاره مع ماء العسل وخیارشنبر نفع دارد ودر سوداوی
چیزهای ملین ضماد نمایند وتطول سازند وآب کرنب وآب تخم ونوشانند واز تخم خیارین
وهلیون وانیسون وپرسیاوشان وفلوس خیارشنبر جلاب سازند وروغن بادام
آمیزند وبدهند وقطعا در ادرار مبالغه نکنند که ضرر دارد وبعد ظهور نرمی در ورم فصد
صافن یا باسلیق نافع است **فصل ۲** در قروح مثانه ونشان او خروج قیح وخشکریشه
در بول ونتن بول وعسر وحرقت آن علاجش همانست که در قروح کلیه
گذشت وهرگاه وجع شدت کند شیاف ابیض بشیر زنان حل کرده در احلیل چکانند
وآنجا که چرک بسیار آید ماء العسل فقط چکانیدن در تنقیه قرحه اثر تمام دارد وپوشیده
نیست که دوا در امراض مثانه رسانیدن دوا از مخرج بول اسرع انفع است ودر مجری
بول زنان بزرق توان رسانید **فصل ۳** در جرب مثانه ونشان او ظهور وجع
وخارش ست در این محل وحرقت ونتن بول وباشد که بول الدم آید علاج در تنقیه و
تعدیل کوشند ونسبت تنقیه تعدیل را بیشتر کار فرمایند که در اینجا تعدیل اسرع النفع
بخلاف جرب کلیه که در وی تنقیه اولی ترست ولعاب بهدانه وشیر زنان و
روغن بادام در مجری بول چکانیدن نفع دارد واگر بدین حقنه کنند مثانه را انفع
باشد وبهترین غذا آش جو وپاچه وامراق جرب نی نمک ست وشیر وبرنج باشکر نیز مفید

فصل ۴ در جمود الدم فی المثانه یعنی بستن خون در مجرای بول و این عقب
بول الدم یا ضربه و سقطه پدید آید و نشان او غشی و کرب و برودت اطراف است
و باشد که لرزه افتد در بدن و علاج او آنست که سکنجبین عنصلی تنها یا بقدری
خاکستر درخت انگور آمیخته بنوشانند و شیر مایه خرگوش در آب خاکستر چوب انگور حل کرده
و بر مثانه ریختن و در احلیل چکانیدن نافعست و هرگاه بدین تدبیر نگداز چیزی که
قوی الادرار بود و مفتت الحصاة باشد بدهند و طبیخ نخود سیاه و سداب نوشانیدن
و خاکستر چوب انجیر در آب انداخته آب آنرا در احلیل چکانیدن اثر تمام دارد و اگر این
هیچ سود ندهد و خوف هلاک باشد دستکاری فرمایند و خون بسته را بسبیل حصاة
بیرون آرند و مثانه را شق کرده غذا در مرض آب مرغ یا نخود سیاه و دارچینی
پخته سازند **فصل ۵** در وجع مثانه و وی یا از جهت صدمه افتد یا از قرحه یا
از جرب و این هر سه گفته شد یا از حصاة یا از باد افتد و این هر دو نیز گفته شود یا
از سوء مزاج افتد یا از دفع کردن طبیعت ماده را بدین جهت و این هر دو درینجا
مذکور میشود و بدو قسم **قسم اول** آنکه از سوء مزاج افتد و وی اگر حار بود تشنگی و
حرقت بول و تقدم تناول مدرات و چیزهای حار گواهی دهد و علاجش تبرید است
اکلاً و طلاءً و بنادق البزور بارد و سریع الاثر است و اگر بارد بود سپیدی بول و تقدم
مبردات قویه چون کافور و مانند آن گواهی دهد و از سبب باج بارد نیز پدید می آید
و علاجش تسخین غذا و دوا است و آب شیر گرم بر مثانه ریختن زود اثر میدهد
قسم دوم در وجع مثانه که بسبیل دفع طبیعت افتد و نشان وی وقوع آن است در
روز بحران و بول بدر و ریزاندن علاجش اعانت براورا است **فصل ۶** در خلع
مثانه یعنی بیجا شدن مثانه و سببش ضربه یا سقطه است که بر پشت رسد علاج
خصیه خرگوش سوخته بشراب ریحانی آمیخته بخورانند و پنجه خروس سوخته با با

نیم گرم دادن نفع دارد و غالیه طلا کردن مفید و اگر در خلع بسبب ضربه عضله ممتد
شود احتباس بول پدید آید و اگر اتساع در عضله روی نماید سلس البول پدید آید
بالجمله آنجا که تمدد عضله بوده باشد فصد صافن نفع دارد و هر گاه امراض دیگر مثانه با خلع
جمع آید اول ازاله امراض دیگر باید کرد و بعده تدبیر خلع متوجه باید شد **فصل ۷**
در انتفاخ مثانه و این را ریح مثانه نیز گویند و نشان او ظهور تمدد است در مثانه پس
اگر بی ثقل و با انتقال باشد از ریح فقط است و اگر با ثقل و بی انتقال باشد از ریح
مع الرطوبت است علاج چند روز ماء الاصول حار دهند فقط یا باندکی روغن بیدانجیر
و بعده دو مثقال روغن بیدانجیر بسبیل دوام خورانند و روغنهای بادشکن مالند و
چکانند و روغن زعفران خوردن و مالیدن فائده تمام دارد و هر گاه بول بعسر
آید پوست خربزه خشک نرم بکوبند و تنقند بدهند و با برن در آرند و آنجا که با رطوبت
بود قی سنوار و تریاق و شمر و دیطوس و انجیر نفع کلی دارد **فصل ۸** در حصاة المثانه
و نشان سنگ مثانه حکه بیخ قضیب است و بعد بول باندک زمان باز تقاضای
بول شدن و غلبه نعوظ و تواتر قضیب یکبارگی پدید آمدن و همچنان فوراً ساکن
شدن اما احتباس یا عسر بول و درد مثانه هیچ نمیباشد و هیچا مگر وقتیکه در دهنه مثانه
که مخرج بول است سنگ بند شود و معلوم است که سنگ در میان مثانه تولد کند یا از گرده
فرود آید و هر گاه درد در گرده و پیغوله ران بود و پس ساکن شود نشان آن باشد که سنگ
از گرده بمثانه فرود آمد علاج آنچه در حصاة کلیه گذشت بکار برند و از ادویه هر چه قوی
بود بعمل آرند و روغن عقرب و روغن خسک و بابونه بانندان بر عانه مالند و در احلیل
چکانند و اگر ضرر افتد بدستکاری بیرون آرند و بجز سن هفده و نوزده شق مجوز نیست
مهما امکن ارتکاب این تدبیر ان کرد لان فیه خطرا عظیما هر گاه سنگ در مخرج بول بند شود و
بول و قرار دهد بیمار را بر پشت غلطانند و هر دو پای او برآرند و آب گرم بر عانه ریزند و از اسفل

اسفل تا اعلی باشد که بدین تدبیر البته سنگ از انجا بر می آید و در جوف مثانه می افتد
و بول کشاده میگردد و حجر الیهود و حسیل مجربست **فصل ۹** در حرقت بول سبب
سوزش اگر جرب گرده یا مثانه یا لذع مده که از قرحه اینها آید باشد تدبیر جرب و قرحه
کوشند و اگر قرحه مجری قضیب باشد تدبیر وی می آید جدا و اگر گرمی جگر و غلبه صفرا بود
نشان حرارت جگر و غلبه صفرا گواهی دهد علاجش همین است بدانچه در سوء مزاج جگر
گذشت و اگر تعدیل کفایت نکند بسبب کثرت ماده تنقیه باید کرد و شیاف ابیض با شیر
عورت حل کرده و بروغن گل یا بادام آمیخته و احلیل چکانند و قضیب در لعاب اسپغول
بدارند و اگر خراشیده شدن رطوبت که در مجری بول ملتصق است باشد تقدم شرب غذا
حار و کثرت جماع و مانند آن از امور مذکوره گواهی دهد علاجش بعد قطع سبب شیاف
ابیض بشیر زنان در احلیل چکانیدن و دیگر لعوقات و مشروبات استعمال نمودنست شیر تازه
قطره قطره **فصل ۱۰** در احتباس بول و وی اگر نوعی باشد که اصلا چیزی از بول بیرون نیاید
اسر خوانند بالف و الاعسر نامند بعین و سببش اگر ورم گرده یا مثانه یا حصاة
اینها یا جمود خون یا مده در مثانه یا ریح مثانه باشد گفته شد اندر اینجا و اگر برآمدن
گوشت زائد بود در مجری بول فقدان آثار دیگر امراض گواهی دهد و علاج ندارد لیکن
بهر نفع تا آبزن میکنند از طبیخ مرخیات و این مردم یا بمیرد و اگر استرخاء
عضله بود که عاصر است مر عنق مثانه را نشانش آنست که چون بر مثانه فشار
کنند بول باسانی برآید با قرار او علاجش تسخین است شده با طلا و روغنها
که در فالج است مالیدن و اگر انسداد خلط لزج بود در مجری که میان مثانه و
قضیب است نشانش ثقل عانه است و تقدم تناول مغلظات و تعذر از آثار
دیگر آفات علاج مدرات قویه نوشانند و در آبزن نشانند و فوراً بعد خروج از آبزن روغن
خسک و عقرب در احلیل چکانند و اگر اقسامی رطوبت مغزی مجری بول بود

و بر عانه مالند ۱۲

از ورود خلط حاد و نشانش وجود آثار حرارت و این نیز با سهر نمی انجامد و علاجش
ترطیب ست و تبرید و تغذیه و اگر موجب قوت دافعه مثانه بود نشانش نهی نشست که
زمانی طویل شخصی بر تقاضای بول مصابرت کند به تکلیف سببی و شغلی و بعده
حبس شود و علاجش در آبزن نشستن ست و بعد ازان مثانه را بدست منغمز ساختن
تا بول بعصر برون آید و بهر احیای دافعه روغن بلسان و روغن قسط بر عانه بمالند و اگر بدین
حیله نگشاید قاثاطیر بعمل آرند و طریقش معروف ست و اگر قرحه یا بثره بود که در مجاری بول
افتد و ازانکه مرور بول اذیت میدهد طبیعت از دفع بول احتراز کند و نشان وی
وجود آثار قروح و بثور ست و علاجش از مبحث قروح جویند و اگر ضربه بود که بر نشست
و مثانه افتد باید دید که علت حبس حدوث ورم شده یا وقوع تشنج و تهلهل در لیفهای
مثانه اگر ورم ست تدبیر وی رجوع نمایند و اگر تشنج یا تهلهل بود فصد باسلیق نمایند
و روغن گل مالش فرمایند و اگر قبض و یبوست بود که در مجاری بول افتد از حرارت
شدید نشان وی وجود آثار حرارت ست و بمرطبات نفع یافتن و عدم خروج بول اگر
اندک باشد و سهولت آن اگر کثیر المقدار مجتمع آید در مثانه علاجش ترطیب و تبرید ست
و اگر تشنج بود که در مثانه و مجاری بول افتد از انصباب بلغم بر عصبها و رباطها نشانش
وجود آثار تشنج ست و گاهی اگر بول آید اندک و بزرق آید نه با درار بخلاف
استرخا و علاجش ازاله تشنج ست بدانچه گذشت و اگر ارتفاع خصیه بود تدبیری
که خواهد آمد متوجه شوند و اگر ضعف حس مثانه بود که از لذع بول خبر نیابد تا بدفع
گراید فقدان حس از عدم احساس لذع بول گواهی دهد و علاجش بروغن زعفران
یا بلسان چکانیدن ست در احلیل و چیزهای خشبو ضماد کردن و ماء الاصول بروغن
بید انجیر نوشانیدن و تریاق کبیر خورانیدن و اگر امتلا باشد فی مقدم و ارند و
اگر خلع مثانه بود تدبیر خلع گذشت و اگر ورم عضوی مجاور یا آفت عضو مجاور

باب هفتم از جزو سیوم از گفتار ششم اندر بولها و عیبهای ان و سبب چگونه است یکی
بول الدم است سبب ان ضعف قوت ماسکه گرده بود یا ضعیفی جگر دوم
بول که با اخلاط غلیظ امیخته بود و بعضی را سبب ضعف هضم گرده بود و
بعضی را بر سبیل بحران و دفع اخلاط بود سیوم بول شعری و این بولی
بود که چیزی چون ریسمانی باریک در وی پدید آید و گاه باشد که درازی
انگشتی دو بدست بود و باشد که سپید باشد و باشد که سرخ باشد و سبب ان
بحران بود که در میان رگهای انها بول بوده باشد و تولد ان از غذاهای
غلیظ بوده و در ان خطری باشد چهارم بول ریم بود و سبب ان ریش
باشد که در اندام های بول و عروق ان کرده شود یا اماس در ... المثانه
بول ریم کند و باشد پنجم بول رملی بود یعنی بول چرب و سبب ان گدازش
بود و بول سیاه مقدمه تولد سنگ بود و علامتهای اگر ریم با بول امیخته بود
بباید دانست که از عضوی همی آید که با جست ... بحران گواهی
دهد و اگر امیخته نباشد از ابتدا بول همی آید و اگر نخست ریم آید پس بول
بول آید از بن قضیب و مثانه همی آید و اگر نخست ریم آید پس بول
آید ریم از عضوی دورتر همی آید و بول غشائی انچه سبب ان

بود تدبیر این عضو باید کرد واگر زوال فقرها که محاذی مثانه است بود بر دو فقار گوشت نهند
و در سلس البول این اشهر جا بگویم **فصل ۱۱** در تقطیر البول و اسباب وی
از مبحث احتباس معلوم شود و حسب آن سبب معالجه توان کرد **فصل ۱۲**
در سلس البول یعنی برآمدن بول بی اراده و سببش اگر استرخای مثانه بود یا سوء مزاج
گرم که بر مثانه افتد یا ورم که در اعضای مجاور افتد یا خلع مثانه تدبیر وی از مبحث
احتباس جویند واگر شرب مدرات چون شراب خربوزه و بادیان بود ترک سبب
نمایند واگر زوال فقرات محاذی مثانه بود و بعد ضربه یا سقطه عارض شود پس زوال
اگر بداخل است جذب فقار نمایند بمص محاجم یا بتضمید زفت واگر بخارج است دواء
نمایند بایست و آنچه با انقطاع اربطه مثانه انجامد علاج نپذیرد **فصل ۱۳** در
بول الفراش یعنی در خواب بول کردن و این بیشتر باطفال افتد و علاجش تسخین مثانه
و بازاله استرخا عضله کوشیدن با آنچه در سلس البول گذشت و بهترین حیل
آنست که از خواب مکرر بیدار کنند و بول کنانند و شب آب و طعام ندهند و این
دوا باید داد زیره کندر حب الآس هر یک پنج مثقال با چهل مثقال عسل بسرشند
شربتی دو درم **فصل ۱۴** در بول الدم و سبب او اگر انفتاح یا انشقاق
رگ گرده بود نشان وی خروج خون صاف است بی درد و بی امتزاج ریم پس آنچه
اندک اندک آید از انفتاح رگهاست و آنچه بسیار آید از انشقاق رگ است و
علاجش فصد باسلیق است و صافن و قرص کهربا و قرص بول الدم دادن و
حجامت بر سفره و عانه نافع و آنجا که حدت در خون باشد آب سرد بر مثانه زنند و
مبردات ضماد سازند و حذر دارند تا خون در مثانه بسته نشود و شربت عناب
منقوع کشنیز حابس و مطفی است واگر ضعف جگر یا گرده بود که مائیت را از خون
جدا نتواند کرد و بول غسالی بران گواهی دهد پس اگر ضعف در گرده است

مائل بسپیدی و غلظت باشد و اگر ضعف در جگرست مائل بسرخی و رقت باشد و علاجش تقویت جگر و گرده است و اگر تاکل رگهای اعضای مذکور بود نشان قروح پیدا باشد و تدبیر وی گذشت و قرص کاکنج انفع است

باب ۲۰

در امراض که بمردان مخصوص است و وی مشتمل بر چند فصل است

فصل ۱

در نقصان باه و استکمال این عمل موقوف بر صحت اعضای رئیسه است و پوشیده نماند که نقصان باه بر دو گونه است یکی آنکه شهوت و آرزوی جماع ضعیف بود دوم آنکه آلت مسترخی گردد

قسم اول

در ضعف شهوت و اسباب ضعف انواع است یکی آنکه بدن ضعیف شود از قلت غذا و بدان سبب روح و ریح و خون که ماده شهوت است کم شود و نشان وی ضعف قوت است و تقدم جوع و علاجش تقویت است باغذیه لذیذه و ادویه مقویه و بلهو و لعب و غنا دوم آنکه منی کمتر تولد کند مع تناول اغذیه بوفور و نشان وی قلت خروج منی و نزارت آنست و موجبش وقوع سوء مزاج است در آلات منی و تضرر از مماثل و انتفاع از ضد دلیلی قویست بر نوعیت سوء مزاج و علاجش تبدیل است سوم آنکه منی متحرک نشود و لذع و دغدغه در وی نماند اگرچه متولد می شود و کثیر بود و ظاهرست که تا منی در حرکت نیاید و بخره از وی نه برآید شهوت پدید نیاید و نشان وی آنست که منی کثیر برآید و غلیظ بود و بدشواری خارج شود و ابتدای نعوظ ضعیف باشد و بعد زمانی از دخول قوی گردد و علاجش تسخین است باستعمال زرعونی و لبوب و معجون بزور و مانند آن چهارم آنکه ترک جماع اتفاق افتد زمانی طویل و مودی بضعف باه شود و علاجش بتکلف خود را مائل گردانیدن است بدین کار و نظر در تسافد حیوانات و استماع کلام جماع و تناول ادویه مهیجه مفید و عاقرقرحا بروغن مغز پسته وانه طلا کردن عانه و انثیین و قضیب نافع پنجم آنکه امری از امور مهیجه در نفس تمکن گیرد چون احتشام مفعول له

یا کراهت او یا تخیل آنکه وی را بسته اند و بدان سبب شهوت زائل کردد با وجود صحت اعضا
و کثرت منی نیز کرادویه نفسیه از بسیار موثرات قوی ترست و علاجش دفع آن خیال
و وهم است بهر وجه که ممکن شود ششم آنکه در دل یا معده یا جگر یا دماغ یا کرده
آفتی و ضعفی افتد و علاجش اصلاح آن عضوست **قسم دوم** در استرخای
آلت و سببش اگر ضعف بدن باشد که جماع زمانی طویل باشد تدبیرش در قسم اول
گذشت و تنطیل با آب گرم و بعده تمریخ بشیرش و عقب آن تضمید بزفت و ترک
جماعی لازم است و اگر قلت تولد نفخ و ریح بود و در استرسال بدن بنگرند که از برودت
یا حرارت یا یبوست حسب آن تدارک نمایند و این قسم از قوت بدن و سلامتی اعضا
و انتفاع از چیزهای نفاخ یافتن ظاهرست و اگر وقوع حسی از فالج بود و یا عصاب از
انصباب بلغم در اعصاب یا از ملاقات آب سرد و برف نشان وی تقدم سبب
و رقت منی و سهولت خروج او بی انتشار و علاجش آنچه در فالج گذشت و حقنه
و حمول و نسوج [illegible] در اینجا اتم است و آنرا که آلت او درین علت
برسیدن آب سرد منقلص و مجتمع بکرد و علاج پذیر باشد اکنون چند دوا که
به تعظیم قضیب مخصوص اند ذکر کنیم اگر آلت را بخرقه درشت بمالند که تا سرخ شود
پس روغن مورچه و مانند آن بمالند و بالای آن زفت طلا سازند و این عمل مکرر کنند
که مجرب است و اگر با آب گرم فس مکرر بشویند آلت را بزرگ سازد و اگر [illegible]
گوسپند مکرر چرب نمایند قضیب را و خراطین خشک یا علق یعنی زلو
خشک در روغن سوسن بسایند و طلا نمایند همین عمل کند
فصل ۲ در سرعت انزال و سببش اگر ضعف ماسکه بود
بسبب حدت رطوبت نشان او کثرت بیاض و رقت منی است و فقدان آثار
حرارت و علاجش تنقیه است بمسهلات گرم و قی نفع اتم دارد و معجون خبث الحدید

وشراب فنجنوش نافع واکر شهدانه را بچوشانند وبعسل آمیزند وبدهند بغایت سود دهد
واکر کثرت منی وغلبه خون بود نشان او اعتدال قوام وکثرت منی ست وقوت التذ
وعلاجش فصد ست وجماع وتقلیل غذا وحموضات وهرچه مقلل منی وخون بود
باید داد واکر حدت منی بود نشان او رقت وصفرت وحرقت منی ست علاجش
تبریت وتخم کاهو بغایت سود مند واکر ضعف اعضا بود وخاصه رؤسا نشان او
آنست که با ضعف باه بود وضعف عضو کواهی دهد وعلاجش تقویت آن عضو
فصل ۳ در کثرت شهوت وسببش اکر کثرت خون ومنی بود وخوبی بدن
بران کواهی دهد واین را علاج نشاید کرد که ضرر دارد اما اکر ضرر افتد بفصد
واسهال وتناول حموضات تقلیل نمایند واکر حدت منی بود وتبرید کافی ست
وغسل با آب سرد نافع تر واکر کثرت ماده منی بود وفقط مع ضعف وقلت خون نشان او
کثرت منی ورقت وبیاض ست وکثرت نفخ وعلاجش شونیز وتخم سداب وتخم
فنجنکشت داونست وجوارشش کمون نفع تمام دارد واکر قوت اعضای منی
بود مع ضعف اعضای رئیس نشان وی ظهور ضعف ست در عضو رئیس مع
قوت اعضای منویه علاجش تحدید اعضای منی ست وتقویت ضعف واکر ظهور
بثور یا قروح یا حکه بود در اوعیه مجاری منی نشان او غلبه شهوت ست از جماع و
انزال بلذت تمام وبسرعت شدن وآنجا که بثور متقرح شود الم پیدا بود و آثار قروح
نمایان وعلاج قروح مثانه تدبیر آنست از فصد واسهال وغیر آن واکر کثرت
تولد نفخ بود در بدن چنانچه در اصحاب مراقیا می شود نشان وی شدت
نعوظ ست وتقدم چیزهای نفاخ علاج اکر حرارت غالب بود مبردات دهند
واکر رطوبت زیاده باشد مجففات ومحللات باد دهند واکر سودا افزون باشد
باسلیق زنند ومسهلات سودا دهند فصل ۴ در ورود منی ومذی وودی

سببش اگر کثرت منی بود یا حدت وی یا ستر خاهای اوعیه وی بود تدبیرش در سر
انزال گذشت واگر تشنج عضله اوعیه منی بود نشان آن خروج منی ست با
نغوط و سرعت و تواتر تقضیب و تدبیرش تدهین عانه و خصیه ست و بعلاج تشنج کوشیدن
واگر ضعف کرده بود که شحم او بگدازد و برآید نشان وی نست که بعد جماع چون بول
کند چیزی سپید غلیظ برآید بی لذت و دفق و آثار ضعف گرده پیدا بود و علاج
ضعف گرده گذشت و این قسم را بر سبیل مجاز و سیلان منی شمرده اند و الا
فی الحقیقة سیلان شحم گرده ست نه منی واگر از استماع کلام جماع و فکر درین کار
که نفس را خواهش مند ساخته سیلان منی آرد علاجش قطع سبب ست پس
اگر مع الکثرة باشد یا مع الضعف یا مع الحدة حسب آن تدارک کنند **انتباه**
سیلان منی بزنان نیز افتد بهمان اسباب که ذکر کرده شد و گاه باشد که از
استرخاهای فم رحم افتد و تدبیرش قی کردن و در آب قابض نشستن ست و اینکه
همه را سود دهد تخم سداب سه درم تخم فنجنکشت و بیخ سوسن هریک دو درم
گلنار و برگ گل هریک یک نیم درم کوفته بیخته دو درم در دوغ یا آب غوره بدهند و یکی
که نفی ودی را سود دهد شهد آنج بریان کرده بعسل آمیزند و بدهند **فصل ۵**
در منی الدم و سببش ضعف خصیه و گرده ست و علاجش خصیتین در روغن
مصطکی نهادن ست اگر بی حرارت باشد و گرده را قوت دادن **فصل ۶** در
کثرت احتلام و علامت علاجش همان ست که در دروز منی گذشت و قطعه
اسرب بر پشت بستن بی واسطه محاذی گرده نفع دارد **فصل ۷** در فریسموس
و این مرضی ست که قضیب دائم قائم بود و تواتر کند علاج اگر از غلبه خون بود
تنقیه وی کنند و تبرید نمایند و اگر از برودت و یبوست بود قی فرمایند و چیزها
بادشکن بکار برند اکلا و طلاء و روغن سداب بالذبه نه و پشت **فصل ۸**

در عنذیطه و این مرضی ست که وقت انزال جماع بی اختیار برآید و سببش ضعف
اعضای رئیسه ست و کثرت رطوبت و علاجش تقویت ست و شافه از اقاقیا و
رامک و گلنار و صمغ و کندر ساخته برداشتن خاصه وقت جماع و بروغن ناردین مقعد
چرب کردن عند مباشرت باید که شکم خالی باشد **فصل ۹** در انتشار از علت المشایخ
نیز گویند و این مرضی ست که در مجاری مستقیم حکه پدید آید و جماع کنانیدن خواهد علاج
اگر از ماده ست تنقیه نمایند و اگر از غلبه مزاج انوثیت ست تضرب و استهات

فصل ۱۰ در اورام انثیین و سببش اگر خون بود عظم ورم و ثقل و حرارت گوا
هد و اگر صفرا بود شدت حرارت علاج بعد فصد و حجامت نیشت و ساق
رادعات طلا کنند در ابتدا و بعده رادع و محلل و بعده محلل صرف چنانچه در باب
اورام مضبوط ست و اگر بلغم بود برخاوت و بیاض بود و علاجش قی ست و منضج
و مسهل بلغم دادن و آرد باقلا و نخود با عسل ضماد کردن اگر سودا بود با صلابت
و کمودت باشد علاج ادویه ملینه ضماد نمایند و بعده منضج و مسهل سودا دهند و اگر ریح
بود عضو منتفخ باشد و آثار ماده دیگر معرا و علاجش تکمید ست و کمونی خوردن
و اگر کفایت نکند حقنه و مسهل پروا زند اما قی در امراض سفلی نافع تر ست و بخطر

فائده ورم که در کیس خصیه فقط بود اعراض خفت پیدا باشد و محسوس می بود
و آنچه در بیضه پیدا باشد شدت اعراض و تپ و عطش پیدا بود **فصل ۱۱** در
تعظیم الانثیین یعنی بزرگ شدن خصیتین و این از قبیل سمن ست نه ورم علاج
بیخ دستگران و لفاح و جلد خرچنگ و حکاکه حجر الستی با آب گشنیز ضماد نمایند و اگر
گل ارمنی و سرکه بیفزایند بهتر باشد و این را اگر بر پستان نهند بزرگ شدن ندهد
و تقلیل غذا بهتر ست **فصل ۱۲** در حاقونا و این مرضی ست که در قضیب یا
مرحم اختلاج افتد و علاجش تنقیه و تلطیف خون ست و بعد تنقیه عام زلو بر قضیب

فصل ۱۳ قضیب مردان و در فرج زنان چسپانیدن نافع تر بود و صلاح غذا مفید

در وجع الانثیین سببش اگر ورم بود ذکر ورم کرده شد و اگر ریح بود منتقل باشد و تکمید

و تدهین ادهان گرم کافی ست و اگر سوء مزاج بود حار باشد یا بارد معدلات این بارها

گفته شد شربا و طلاء و اگر ضربه یا سقطه یا صدمه بود فصد لازم ست و ضماد بنفشه و

خطمی و عنب الثعلب و نیلوفر و کدو نافع **فصل ۱۴** در تصغر الخصیه و سببش

برودت ست که بیضه را افسرده سازد و تدبیرش استحمام و ارجاع و تسخین ست **فصل ۱۵**

در ارتفاع الخصیه این گاه باشد که تمامه بسوی مراق آید و در ظاهر هیچ نماند

و چون چنین شود عسر بول و تقطیر و فتور حرکات پدید آید اما در ارتفاع اندک

بجز وجع خفیف آسیبی نیست بلکه گاه در وهم نمی باشد اما چون دیر ماند آفت می آرد

علاجش استحمام ست و روغن فرفیون بهر جذب مالیدن و اگر بعد حمام و ابزن

محجمه بزرگ بر خصیه گذارند و تدریج بکند فرود آرد **فائده** گاه باشد که قضیب

مرتفع شود و در ظاهر هیچ اثر نماند و تدبیرش همانست که گفته شد بهر نزول خصیه

فصل ۱۶ در دوالی الصفن و وی آنست که رگهای کیس خصیه بر آید شوند

چنانچه در پای مردم می افتد و علاجش همانست که در دوالی پای بیاید و صلابت

اگر در کیس افتد بدانچه در ورم صلب خصیه گذشت زائل شود **فصل ۱۷** در

استرخاء الصفن یعنی فرو هشتن کیس خصیه علاج مازو و پوست گلسرخ و گلنار و مانند آن

قابضات ضماد کنند و بطبیخ آن تنطیل **فصل ۱۸** در قروح قضیب و خصیه و حوالی

آن و این دو گونه است یکی آنکه قرحه تازه بود و بوسیدا و علاجش مرداسنگ و توتیا

کنند در درآه مرهمها و اگر خون غالب بود تنقیه نمایند دوم آنکه دیر مانده باشد علاجش

باین مرهم کنند دم الاخوین مر هر یک دو مثقال صبر مر و اسنگ انزروت هر یک درم

بروغن گل مرهم سازند **فائده** قرحه که در احلیل افتد حقنه بول و در موضع از

یا فرو تر از ان پاریده شود و مراق سالم باشد پس انچه با تحت صفاق ست اینه صفاق
بالاتر آید و مراق را ازانجا بلند نماید و همچنان کاه باشد که در محل اربیه یعنی کشن ران
شق در صفاق افتد و درانجا نتو پدید آید و فتق البطن والاربیه بیشتر زنان را شود و علاجش
رباط آن محل ست بر فائد ثقیل و عصابه محکم و ادویه و پرهیز همانست که در قبیل گفتیم
و بدانند که این مرض به نمی شود و تدبیر زیاده برین نیست که زیاده شدن ندهد فائده
در ابتدای قیلة و فتق داغ دادن بسیخ گرم انگشتان هر دو پای را نافع گفته اند
و همچنان رگ سطبر که در بیخ انگشت ست از دست مخالف علت داغ دادن
فصل ۳ در نتو السره و وی اگر یوم ولادت شده باشد بسبب بد رو ارت قطع
ناف یا بسببی دیگر در همان هنگام در اصلاح کوشند به رباط و فائد و چندان اما
چون مستحکم شود به نبکردد و اگر در غیر آن هنگام افتد از فتق صفاق آنجا باشد یا از
اجتماع رطوبت بلغمی چنانچه در استسقای زقی میشود یا از اجتماع باد چنانچه در طبلی
میشود یا از روییدن گوشت زائد در ناف زیر پوست یا از انشقاق رگی زیر
پوست و گرد آمدن خون آنجا نشان فتق بر گشتن فرو رفتن عند الغمز با قراقر
بی قراقر و نشان رطوبت ثقالت و نشان باد لین ملمس از دیاد و نقصان نتو ان
باد انگیز و کاسر باد و نشان گوشت شدت صلابت و بودن بر یک حالت و نشان
جمع خون رنگ نتو بنفسجی یا سیاه نمود و نیست علاج آنچه از فتق باشد گذشت تدبیر
و آنچه از رطوبت یا باد باشد تدبیرش از استسقای زقی و طبلی گیرند و آنچه از روییدن
گوشت باشد تعرض نکنند و آنچه از اجتماع خون باشد زالو بران چسپانند و او دیه
که وهن رگها ببندد و در رعاف ذکر یافته ضماد سازند یا از نبایید

باب ۳۲

در امراض که مخصوص بزنانست

فصل ۱

در عقر یعنی حمل نگرفتن و سببش اگر سوء مزاج رحم بود حار یا بارد یا یابس یا رطب ساذج یا مادی علاجش حسب

حسب سبب توان کرد و دلیل حرارت رحم حرارت و غلظت و سواد خون ست و
دلیل برودت رقت و دیر دیر آمدن حیض و عدم حرقت و دلیل یبوست خشکی
فرج ست و قلت حیض و دلیل رطوبت سیلان رطوبت ست از رحم و همچنین
کس اگر حمل گیرد زیاده از سه ماه حمل نماند و آنچه مادی بود از لون رطوبت سائله
بر نوع ماده استدلال کنند و اگر افراط فربهی بود علاجش تهزیل ست و اگر فرط لاغری
بود علاجش تسمین ست و اگر حبس حیض بود علاجش ادرار او و اگر ورم رحم یا بواسیر
یا قرحه یا صلابت وی بود علاجش دفع سبب ست و هر یک ازین در محل خود
ذکر شده و اگر باد غلیظ بود که در رحم تولد کند نشان وی انتفاخ عانه ست و ظهور باد
از فرج وقت جماع باواز و علاجش کسر باد ست و حمول ناری نهادن و روغن بید انجیر
بقدر سه درم همراه ماء الاصول هر روز دادن و بگوشت طیور غذا کردن و اگر وقوع آفتی
بود در فم رحم چون ورم صلب یا رتق یا ثولول و مانند آن هر چه مسد فم او شود و علاجش
ازاله سبب ست چنانچه باید و این نوع عقر را انغلاق الرحم نامند و اگر انحراف فم رحم بود
از مقابل فرج که بدان سبب منی وصل نشود و نشان وی در رحم ست وقت جماع
و تدبیر میلان رحم می آید و اگر اسباب خارجیه بود و چون بسرعت برخاستن زن بعد انزال
و حرکت عنیف و مانند آن که موجب ازلاق منی از رحم شود و علاجش منع سبب ست
فائده گاه باشد که عقر از جانب مرد بود و درین صورت علاج مرد باید کرد و فساد مزاج
منی وی دریافته و در حقیقت عقیم مطلع شده و گاه باشد که در اصل خلقت مرد یا
زن قابل تولد نبود و باین خاصیت مشابه بعضی اشجار که هرگز بار نمی آرند و عقر حقیقی
همین ست که این را علاج نیست بالجمله امتحان عقیم حقیقی که از مرد ست یا از زن
آنست که منی هر دو را جدا جدا در آب اندازند هر کدام که بر آب ایستد و نشین
نشود عقر از صاحب آن باشد بیان دوائی که باین خاصیت یاری میدهند بر احتبال

یعنی حمل گرفتن ۱۲

براده دندان فیل یکمثقال بخورانند دیگر بول فیل وقت جماع یا قبل از ان نوشانند
دیگر شیر یا بها خصوص که شیر مایه خرگوش فرزجه فرمایند متصل پاک شدن حیض
وعقرب مجامعت نمایند **فصل ۲** در کثرت اسقاط یعنی بسیار افتادن جنین و
سببش یا از امور خارجیه بود یا نفسیه یا بدنیه وعلاجش منع سبب کافی است تفصیل
اسبابش از عقر جویند که این هردو متحد الاسباب اند در اکثر **فصل ۳** در عسر ولادت تدبیر
حسب تقاضای مزاج او حال پیچ شده نیست وطریق صواب در حق حبالی خاصه انکه
ولادت انها بعسر باشد انست که از ماه هشتم نوشیدن شیر شروع کنند بقدر هضم و
قبول طبع وچون آثار وضع ظاهر شود بحمام برند وآب گرم بروی ریزند و در آبزن
نشانند وتدهین نمایند وچند قدم بگردانند پس متوجه سازند بوضع بحضور قابله و پیش
ازین باید که از بول وغائط خود را خالی کند واز آب سرد وسردیهای دیگر پرهیز احتراز
کند و بر درد صبر نماید ودم فروکشد وآواز ندهد و بر پای زور کند وقابله روغن بادام
یا روغن کتان ولعاب تخم کتان نیم گرم بر فم رحم بسیار مالد تا طفل بسهولت برآید
دیگر ادویه که بالخاصیه عسر ولادت را یسیر سازد سنگ مقناطیس قطعه کلان در دست
چپ دهند دیگر سبد بر زانوی راست بندند دیگر دارچینی خورانند واگر حلتیت با
جند بیدستر آمیزند وبدهند زود اثر کند اما اگر حرارت نباشد توان داد دیگر پوست
خیارشنبر چهار مثقال نرم بکوبند وبپزند وشربت بنفشه یا نخود آب آمیزند وبخورانند
مجربست وحوامل را عطریات بسیار نباید شمانید خصوص وقت وضع که قطعا
تجویز نیست **فصل ۴** در احتباس مشیمه وموت جنین نشان موت جنین آنست
که حرکت نکند واطراف حامله سرد شود ونفس متواتر زند وعلاجش مبادرت در اخراج
باید که مشکطرامشیع و پرسیاوشان و ابهل هر یک سه درم ترمس یک دو درم سداب دو درم بجوشانند
و با ده مثقال نبات نوشانند وعطسه آورند شمانیدن کندش شونیز وجز آن چون عطسه

بعده مرهم باسليقون بروغن گل حقنه نمايند تا تفجر گيرد و اگر قرحه در عنق رحم بود
ادويه مذكوره كفايت كند و حقنه حاجت نباشد و شهد فقط يا در شير حل كرده
با پنبه حمول كردن و تنقيه رحم نفع تام دارد و چند شدت وجع افيون و زعفران
بشير زنان حمول سازند **فصل ۹** در شقاق رحم نشان او از ديا وجع وقت
جماع و بر آمدن كرخون آلوده خاصه اگر در عنق بود و علاجش همان است كه در
شقاق مقعد بكار آيد كنند و مرهم باسليقون با پيه بط و روغن بنفشه نفع تام دارد
فائده گاه باشد كه بسبب ولادت يا ازاله بكارت جائي كه ميان فرج و دبر فصل
واقع است شكافد علاجش هم از مرسياق كاو و موم سپيد و پيه گرده بز كنند
و سنگ جراحت كثير المقدار سائيده بر فاده نهاده بر بندند تا عضو ملتصق لاحق
شود و از هر چه مضر باشد پرهيز **فصل ۱۰** در حكه رحم و علاجش بعد تنقيه بركه بود
و پوست انار و عفص [illegible] كوفته و پخته و مثلث با شراب يا سركه آميخته حمول
ساختن نيست تصوف و روغن گل و بنفشه ماليدن و حكة القبل را نيز تدبير
همانست **فصل ۱۱** در بواسير رحم و دوي هم چون بواسير مقعد بود و علاجش
همانست كه در بواسير مقعد گذشت **فصل ۱۲** در بثور رحم و دوي بلمس
معلوم شود و باشد كه خارش كند و علاجش تنقيه و تعديل سبب و مرهم سفيداج
ماليدن اگر بثور در عنق بود و در رحم حقنه كردن اگر بثور غائر باشد **فصل ۱۳**
در ثآليل رحم و اين نيز بلمس معلوم شود علاجش فصد و اسهال نمود و است و طبيخ
بابونه و اكليل و حلبه و تخم كتان از آن ساختن و مدام در آن نشستن **فصل ۱۴**
در ناصور رحم و دوي قرحه مزمنه است و تدبيرش گذشت **فصل ۱۵**
در سيلان رحم يعني بر آمدن رطوبت از رحم و علاجش تنقيه و تخفيف [illegible] است
و مراعات حرارت و برودت مزاج **فصل ۱۶** در سيلان مني زنان و فرق

ورا ملک الالتیده بوساطت آن رحم را بروارند پس آن گروهه ها بجا بدارد و بر قایند
دیگر فرج را محشو سازد و بعصابه بر بندد و بنوعی که الیق بود پس بر عانه و نواحی فرج
قابضات ضماد نمایند و بر کمرگاه مائل بطرف ناف محاجم نهند بلا شرط و نکنند و تا سه
روز باید که بر همین هیئت بماند و از هر چه مضر بود و محرک باشد اجتناب کنند و پیوسته
عطریات ببویند و روز سوم برخیزد و آن گروهه و گرده تجدید نمایند و مربوط العصابه نشستن
کنند برفق تا خاطر جمع شود **فصل ۲۰** در میلان رحم یعنی مائل شدن رحم بجانبی و وی
بلمس اصابع معلوم میشود و قوابل را ایضا وجع در وقت جماع لازم است و باشد که
زحیر آرد و بول و غایط حبس کند علاج اگر سببش امتلاء و امتداد رگها بود از خون فصد
صافن کنند از محاذی شق مائل و اگر تقبض بود و از اصابت برد و از زن مرطب نشانند
در روغن بابونه و پیه بط بمالند و اگر انصباب رطوبات بود بر رحم تنقیه نمایند با یارجات
و بعد زوال سبب اگر میلان باقی بود قابله را فرمایند که بانگشت راست کند بعده تمریخ
قیروطی یا شحوم بر انگشت تا اذیت ندهد **فصل ۲۱** در اورام رحم و سببش اگر
ماده حاره بود نشان وی تپ حاد است و تواتر نبض و نفس و فساد معده و دماغ و ظهور
وجع در عانه یا قطن حسب وقوع ورم در مقدم رحم یا مؤخرش و در خاصرتین اگر بهر دو
جانب بود علاجش همانست که در ورم مثانه گذشت و چون ریم کند بشکافند
تبدیل به قرحه رحم کوشند و اگر بلغمی بود وجع نواحی عانه مع ثقل پیدا بود علاجش فی
ما انچه در ورم سرد مثانه گذشت و اگر سوداوی بود نشان وی ظهور صلابت ست و
میلان رحم و قلت وجع و کثرت ثقل علاجش تنقیه سودا ست بفصد و اسهال و
استعمال مراهم و شحوم و ادهان زرقاً و حمولاً و طلاءً و بطبیخ شبت و خطمی آبزن ساختن
شبا روزی دو بار **فصل ۲۲** در دبیله رحم ورم چون پخته شود و سر
نکند دبیله نامند علاج اگر در فم بود بشکافند تا ریم برآید و اگر در قعر بود مدرات

نوشانید واد ویه مرخیه ضماد نمایند وبه همین تدبیر ملازم باشند واگر وبر گیشند انجیر وحرمل جوشانند وبطبیخ او حقنه رحم نمایند وجرم اینها کوفته در محل ورم بر عانه ضماد سازند و بعد انفجار به تنقیه ریم واندمال کوشند چنانچه گذشت **فصل ۲۳** در سرطان رحم و این اکثر عقب ورم گرم رحم افتد ونشان او صلابت وحرارت وخر بانیست ودرد تا حجاب سینه برآمدن وپشت پایها متورم شدن وهر چند مرض مذکور دوا پذیر نیست لیکن جهت آنکه قوت نگیرد باصلاح همی کوشند باستعمال مرهم ودرو نشان وفرزجه حزاز و مرهم رسل خاصیتی عجب دارد وجهت تنقیه سودا کاه کاه فصد واسهال لازمست و اعانت برتر طیب واجب **فصل ۲۴** در اختناق رحم واین مرض مشابه است بصرع وغشی لیکن درین کف از دهن نمی آید واضطراب نمی افتد اما بیهوشی مفرط میباشد که هرگز چیزی نمی شنود وعلاج درحالت مرض تدبیر همانست که در غشی وصرع گذشت الا آنکه چیزهای خوشبو قطعا نبویانند بلکه کوکرد وفتیل پشمین بینی سوزند وعطریات در رحم مالند وغذا غلیظ کنند واگر جماع ممکن باشد خاصه اگر عدم جماع وتراکم منی باعث بوده باشد نفع تمام دهد وانجا که حبس طمث موجب بود فرفیون وفلفل حمول سازند ودر حال افاقت حسب حاجت تنقیه وتقویت توان کرد **فصل ۲۵** در اجتماع آب در رحم ونشان او احتباس حیض است وظهور حالتی شبیه باستسقاء زقی وباشد که گاهی رطوبت از رحم بالا آید علاجش تنقیه است وبدرات دادن وانچه از بهر استسقار وسیلان رحم گفته شد بکار بستن وحجامت وریاضت نفع تمام دارد وگویند خربق سپید حمول کردن اثر کثیر دارد **فصل ۲۶** در نفخه رحم ونشان او انتفاخ عانه است مع الوجع واز درون دست چون آواز طبل برآمدن لهذا بعضی در تعریفش گفته اند حالتی است شبیه به استسقاء طبلی علاج تنقیه بدن وکسر ریاح نمایند بمفتحات حقناً وفرزجه وضماداً و تکمیداً وابزناً وهرچه در طبلی است دربنجا بکار آید **فایده** غذ لطیف وابسه وعافو تا

وعاقوناپزبان نیز ظاهر میشود و تدبیرش همانست که در دوان گفته شد

باب ۲۳ در امراض ظهر و اطراف یعنی آنچه به پشت و دست و پای تعلق دارد

فصل ۱ در حدبه

و آن زوال فقارست بقدام یا خلف یا یمین یا یسار باشد آنرا که بقدام بود حدبة المقدم و تقصع نامند و آنرا که بیمین یا یسار باشد التواء خوانند اما حدبة الموخر نامی علیحده ندارد و حدبه حقیقی همین است و اسباب حدبه مطلقا پنج است یکی ورم عضله نواحی فقار دوم ریح غلیظ که زیر فقار بند شود و سوم رطوبت مائی که در جرم رباط فقار نافذ شده ارخا نماید چهارم تشنج رباطات مذکور پنجم سقطه و ضربه اما آنچه سببش باد غلیظ باشد مسمی است بریاح الافرسه بالجمله علامت ورمی تقدم وجع صلب است مع حمی حاده و علامت باد شدت وجع است بی تپ و علامت رطوبت سپیدی لون است و تقدم تدابیر رطب و علامت سقطه و ضربه ظاهر است علاج در ورمی فصد و تبیین کنند و حسب حاجت اضمده استعمال نمایند و همه آنچه تدبیر ورم است بعمل آرند و در ریحی آنچه در ریح القلب گفته شد بکار برند و در رطوبی نیز همان کنند که در سستی و در تشنجی آنچه در مبحث تشنج مطلق گذشت و در ضربی و سقطی مهره را بجا آرند اگر فرو رفته باشد بجذب فقار بوضع محاجم نار و غیره یا بوضع زیت و ثقل یا قدری عاقرقرحا سرشته و اگر بیرون سو باشد بر دآن بنهند و هر چون که بود بعد از ادویه قابضه ضماد نمایند جهت محافظت

فصل ۲ در وجع ظهر یعنی درد پشت

و سببش اگر وقوع سوء مزاج ساذج بود در پشت نشان او احساس سردیست و درد بی ثقل و انتفاع از سخونت علاجش تسخین است اکلا و ضمادا و اگر تولد بلغم بود و ران یا انصباب وی بران نشان او وجع مع الثقل است پس تقدم تناول چیزهای بلغم افزا بر تولد بلغم گواهی دهد و حدوث آن عقب غضب و تعب جز آن که تحریک ماده نماید بر انصباب شاهد باشد و علاجش تنقیه است و استعمال اشیاء

وتقلیل غذا ۱۲

انفع اما در انجا که بلغم منصب شده باشد تضمید محللات و اکثر کفایت کند بی تنقیه و
اکر درد اخلی ریح بود در ظهر نشانش همانست که در انصباب رفت الا ثقل که درین
نباشد یا کمتر باشد اما در اکثر درد ثقل بود و علاجش نیز همانست زیرا که اصل این
با د بلغم ست و اکر کثرت جماع بود علاجش ترک جماع ست و تدهین پشت بروغن کل
و سوسنجان و اکر کافی نشود تنقیه نمایند بلغم را و اکر ضعف کلیه بود علامت و علاج
آن کذشت و اکر امتلای رک پشت باشد از خون نشان وی انست که
از ابتدای فقره پشت تا قطن درد کند و ضربان و علاجش فصد باسلیق و مابض ست
و تبرید شربا و طلا را و اکر بمشارکت رحم بود چنانچه بعضی زنان را وقت آمدن حیض
می شود جهت فراغت نیامدن حیض علاجش ادرار حیض ست و تدهین پشت
بروغن کل **فصل ۴۳** در وجع خاصره و اسباب و علامت و علاجش از وجع ظهر
جوینده **فصل ۴۴** در وجع المفاصل یعنی درد بندکاه و عام ست که
این درد با ورم باشد یا بی ورم بالجمله انچه در مفصل سرین افتد وجع الورک
نامند و انچه از ورک خیزد و بپای فرو داید عرق النسا خوانند و انچه در مفصل
کعب یا در انکشتان پای افتد نقرس کویند و این بیشتر در ابهام پای شود اما
انچه در مفاصل اطراف افتد نامی علیحده ندارد و باسم مطلق که وجع المفاصل
ست مسمی ست و چونکه سائر اقسامش در اسباب و علاج متحدند تدبیر کلی نوشته
می آید و بعضی امور که مخصوص است اشاره بدان کرده خواهد شد بدانکه سبب وی
اکر سوء مزاج ساده بود کرم یا سرد یا خشک نشان وی انست که تبدیل
حادث شود و ثقل و ورم هیچ نبود و پس آثار مخصوص هر کیفیت بر وجود آن
کواهی دهد علاجش تعدیل ست شربا و طلا را اما سوء مزاج رطب سبب وجع
نمی شود و اکر کثرت خون بود نشان او حمرت عضو ست و تمدد و ضربان و علاجش

فصد ست از طرف مخالف اگر علت درد از یکطرف بود والا از هر دو طرف و ایضا اگر
علت در ید باشد اکحل زنند و اگر در رجل باشد باسلیق و هر چند که باشد خون را فیر
گیرند بعده حسب حاجت تلیین شکم کنند و اشربه معدله دهند و در ابتدا و تزاید روادع
طلا نمایند اما بعد فصد و عند شدت درد محذرات نیز بیفزایند و قریب بانتهاء مرخیات
ضماد سازند چون بنفشه و خطمی و بعد رسیدن بانتها محللات چون اکلیل و بابونه بکار برند
ضماداً و نطولاً و اگر فساد خون بود بسبب آمیختن صفرا در وی آثار صفرا نیز پیدا بود
چون شدت وجع و حرقت و هیجان علاجش نیز فصد ست و تلیین اما درینجا باخراج
خون کثیر حاجت نیست و بعد تنقیه استعمال مدرکات بارد نفع تمام دارد و تضمید محللات
اصلا درینجا نشاید و سکنجبین و رب ترش و انفع الاشیاست تا بسیار ترش نباید و اگر
صفرا بود و آثار صفرا صرف پیدا بود و علاجش تلیین و تعدیل ست و قی نفع تمام دارد
و بفصد حاجت نیست و بدانند که از صفرای صرف وجع مفاصل نادرست که پدید آید
و اگر بلغم بود نشان وی کثرت ثقل ست و دیگر آثار برودت و علاجش قی ست
و اگر کفایت نکند بمنضج و مسهل پردازند بکرات و بعد تنقیه تام مدرات بکار دهند
درینجا هیچگاه روادع صرف و محلل صرف بکار نتوان بست و اگر سودا بود نشان او
کمودت لون ست و قلت وجع و تمدد و کثرت صلابت ورم و علاجش فصد ست
و تنقیه سودا بمسهل بعد نضج تام و تضمید مراهم ملینه **فائده** چون فصد کنند
رگ وسیع زنند پس اگر خون غلیظ و سیاه آید وافر بگیرند و اگر سرخ و صاف آید
فور ابند کنند و بتلطیف ماده کوشند بعده بفصد پردازند و اگر ریح بود نشان او
انتقال درد و شدت تمدد ست و علاجش گلقند و گلاب و عرق بادیان و شربت
بزوری و نست و روغن گل مالیدن و تنقیه بلغم و تجوید هضم متوجه بودن و نوعی ست
از ریحی که از شدت حدت باستخوان میرسد و آنرا می شکند و فاسد می سازد

اگر زخم بود مرہم نہند و اگر قرحہ یا سقطہ بود ہیثا و گل ارمنی با آب یا گلاب نہند و آب
سرد بر ریزند و باشد کہ حجامت کنند و اگر فشار رون موزہ بود تدبیرش نیز ہمین ست
و اگر انصباب مواد بود و اگر باد و خون بست فصد و اگر دیگر ست قی و اسہال باید فرمود
و در حار روغن گل و در بارد روغن بابونہ و فرفیون و قسط مالند **فصل ۶** در
وجع کف الرجل و این مرضی ست کہ کف پای درد کند و پا نہادن متعسر بود
و علاجش عدس و سرکہ پختہ ضماد کردن ست و اگر خون غالب بود فصد مقدم دارند
باب ۲۴ در حمیات یعنی تبہا و این سہ گونہ باشد حمی یومی و حمی خلطی
و حمی دق **فصل ۱** در حمی یوم و این تپی ست کہ بروح تعلق دارد اصالۃ و در
اکثر بیک روز زائل میشود لہذا بدین نام مسمی ست و وی حسب سبب باسمی
مخصوص ست چنانچہ غمی و ہمی و فرحی و فکری و غضبی و فزعی و سہری
و تشفی و تعبی و استفراغی و وجعی و غشی و جوعی و عطشی و سددی و
استحصافی و تخمی و ورمی و شمسی و ناری و غذائی و دوائی و زکامی و
نزلی و شرابی و زحیری و معنی ہر یک معلوم ست و ہر واحد ازین اسباب
چون مفرط میشود روح را گرم میکند و تپ می آرد پس اگر تعلق حرارت بیشتر بہ
روح نفسانی بود یا حیوانی یا طبیعی تپ را نیز بہمان روح مضاف سازند چون
حمی یوم نفسانی و حمی یوم حیوانی و حمی یوم طبیعی و از ظہور ضرر بیّن در روحی
ازین ارواح توان دانست کہ در کدام روح تعلق گرفتہ و علامت حمی یوم علی
الاطلاق آنست کہ حرارت او یکسان بود و غیر سوزان مشابہ حرارتی کہ از ریاضت میشود و از
آثار عفونی و دقی مبرا بود و در اکثر بیک شبانروز منقضی شود بشرطیکہ منتقل بحمی دیگر
نشود و علاجش ازالہ سبب ست بہر چہ در خور وی بود و بدانند کہ درین تپ
از غذا باز ندارند مگر در تخمی و ایضا استفراغ نفرمایند مگر در سددی کہ سببش

امتلا بود و در استفراغی که مع ذلک بدن ممتلی باشد و در تخمی که هنوز ثقل موجود باشد و در نزلی که جاری بود و پوشیده نماند که ذلک و ریاضت معتدل و استحمام در استفراغی انفع است و در سددی نافع استفراغی است که مسام بسته شوند و بشره کثیف گردد و سددی آنست که در عروق ضیقه با و دبند شود اما تشنجی است که از ترک ریاضت یا ترک استحمام و مانند آن هرچه محلل فضول باشد واقع شود خواه بسده انجامد یا نه و زجیری اگرچه همچون دیگر امراض نیز خالی از آن نیست که احداث تپ مذکور بوجع میکند یا باستفراغ اما تخصیص از بد که محتمل بنابر کثرت وقوع آن باشد یا بنا بر اتفاق

فصل ۲ در حمی خلطی و چون خلط چهار است بچهار قسم این فصل منقسم شده

قسم اول در دموی یعنی خونی و این دو گونه است یکی آنکه خون گرم شود و فقط و افزون گردد و تپ آرد بی آنکه متعفن شود و دوم آنکه متعفن شود و این تپ را علی الاطلاق مطبقه خوانند و آنرا که غیر عفنی است سوناخس نامند و نشان این تپ از آثار غلبهٔ خون یا عفونت آن و ایضا از ناکسار بدن تپ و نیامدن عرق پوشیده نیست و در عفنی تعفن در بول و براز لازم و کذلک همه اعراض در ثوران بود نسبت سوناخس و علاج این تپ اخراج خون بهر وجه که ممکن و اسهل باشد و حسب حاجت بتنقیه و تصفیه کوشیدن تا حجله افراط بهر بید و درین تپ منع ست تا به لیستر غش نینجامد و در سوناخس خون هرچند بیشتر گیرند بهتر ست و در عفنی بقدر مناسب پس اگر رقت در خون باشد تغلیظ کنند بشربت عناب و اگر غلیظ باشد تلطیف نمایند بسکنجبین ساده و هرچه تلین طبیعت ست باید داد و هرگاه بعد بحران ماده در رگها باقی باشد آب کاسنی سبز بقدر بیست درم بستانند و بجوشانند و کف بردارند و پانزده درم سکنجبین آمیزند و بدهند و آنجا که ضرورة باشد دادن حموضات ضرر و آنند لعاب بهدانه و اسپغول باید

تبجت وشربت بنفشه لعق باید کرد واگر عوض حموضات چیزی می دهند که تپ نفع و بپد سنفه را نیز مضر نبود بهتر باشد ودرین تپ عناب خیسانیده یا جوشانیده آب وی بکرات نوشانیدن و مداومت بران نمودن اثر تمام دارد خاصه آنجا که تغلیظ مطلوب باشد واسپغول فقط و تصفیه چون کفایت دارد وآب آلو نیز نافع است وسرفه راهم بسیار مضر نیست

قسم دوم در صفراوی مفرد و مرکب و نشان صفرا وغیره در مقدمه کتاب گذشت درینجا باید دانست که اگر ماده صفرا داخل رگها عفن شود تپ لازم میباشد و یکروز در میان اشتداد میکند و این را غب لازم میگویند پس اگر ماده مذکور در رگها حوالی دل و معده باشد عوارض مشتد باشند و این تپ را محرقه خوانند واگر خارج رگها عفن شود غب دائره نامند پس آنجا که ماده صفرا خالص بود غب خالص گویند واگر با بلغم مرکب بود و ترکیب او شدید باشد چنانچه امتیاز بینهما نتوان کرد غب غیر خالص نامند واگر ترکیب بشدت نبود شطر الغب خوانند بالجمله خاصه خالصه دائره است که یکروز آید و یکروز نه مگر آنکه دو غب جمع آیند و خاصه غیر خالصه دائره است که یکروز بشدت آید و دوم روز نیز اندکی تغیر پدید آید اما شطر الغب که هر دو ماده آتش خارج عروق عفن باشد خاصه وی است که یکروز آثار تپ بلغم پدید آید و روز دوم هم آثار بلغمی و هم آثار صفراوی زیرا که بلغمی هر روز نوبت کند و صفراوی یکروز در میان واگر هر دو داخل عروق باشند آثار هر دو لازم بود و مع ذلک یکروز در میان تغیری زائد پدید آید واگر صفرا داخل عروق بود و بلغم خارج آن صفراوی لازم باشد و بلغمی نیز هر روز آید و درینجا نیز یک روز در میان اشتداد مالازم است کما لا یخفی واین هر سه نوع بشطر الغب غیر خالصه مسمی است واگر صفرا خارج عروق بود و بلغم داخل آن بلغمی لازم باشد و صفراوی یک روز در میان آید و در روز نوبت صفرا عوارض اشتداد تمام نمایند

واین نوع بشطر الغب خالصه موصوفست **فائده** غب خالص لازم زیاده
از یک هفته و غب خالص و اگر زیاده بر هفت نوبت که دو هفته باشد نمیماند
بشرطیکه سوء تدبیر نشود و علاج ظاهرست که ماده صفرا محتاج تبرید و ترطیب ست
و مفتقر تنقیه اگر طبع قبض باشد لیکن بدانند که در اینجا ماده داخل رگها بود
افراط در تبرید نشاید کرد و نضج ماده بیشتر مراعات باید نمود و مگر در محرقه صفراوی
که تبرید کثیر مطلوبست تا بدق نینجامد الا در محرقه که ماده در ان نسبت بحرارت
غالب تر باشد که در ینجا نضج و تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید و بعد تنقیه
تبرید افزایند و درین تپ اگر خون نیز غالب بینند و بول سرخ و غلیظ باشد
فصد مجوزست خاصه ماده داخل رگها بود اما جرائی که در موی کنند بفصد درینجا
نتوان کرد و خون باید گرفت اما اکثر اینست از نضج صفرا و منع از فصد در صفراوی کم
گفته اند بر تقدیریست که صفرا خالص بود و خون غالب نباشد و بدانند که در حمیات
دائره اگر ممکن باشد روز نوبت غذا نباید داد و هرگاه سر لرزه آغاز کنند سکنجبین در آب گرم
باید خورانید تا باشد که صفرا بقی بر آید و اگرچه نبر آید بقوت تموج البته تحلیل بیابد و لرزه
ساکن شود و چون تپ فرو آید پاشویه فرمایند و پایها بمالند تا بقیه حرارت از سر
فرو کشند و سکنجبین در ینوقت نیز موافق ست و استفراغ حسب میل ماده درینوقت باید کرد
مثلا اگر با غثیان بود یا میل بقی بود قی فرمایند و اگر با قراقر امعا بود مسهل دهند و اگر
باقتضای بول بود و فراغت نیابد مدرات نوشانند و اگر با نداوت پوست بود عرق
خوب نیاید تعریق نمایند و آنجا که میل ماده بهیچ جانب نبود اسهال اوفق ست و در تپهای گرم
اولی تر اینست که ترنجبین دهند مگر همراه آلو یا تمر هندی تا که کار از آب آلو گشاید چیزی دیگر
دادن نشاید نیز جلاب مبارک و آنجا که صفرا خالص نبود و پیش از نضج مسهل دهند بلکه بلغم
هم نه دهند مگر آنکه ماده نایج بود و هر چند که بلغم بیشتر بینند تبرید کمتر کنند مگر آنکه

اگر بلغم شور باشد که در آنجا بجز تبرید نباید کرد و بالجمله در علاج تپ تا جنس و فصل و نوع
و ترکیب کما ینبغی مفهوم نشود دلیری بعلاج نشاید نمود و قرص گل در مرکب بسیار
نافعست و سکنجبین همراه گلقند بدستور و عوارضات که در محرقه پدید آید افراط
عرق است و رعاف و سبات و ضیق نفس و شهوت کلبی و عطشه متواتر و غشی و
مانند آن و تدبیر هر یک از محلش جویند با رعایت تپ و محافظت قوانین عیبت و نوع
از صفراوی که درون گرم بود و بیرون سرد و این نیز سمی است به لیفوریا و نشان وی
لزوم تپ است و نوبت غب مشتد شدن و دیگر آثار صفرا پیدا بودن و گرمی
باطن و سردی ظاهر گواه او و علاجش علاج غب خالصه است و سکنجبین با گلقند
نافع و نوعیست که صفراوی با غشی باشد و این را حمی غشیه گویند و علاجش از
حمی غشی گیرند و وقت نوبت نان در سرآب لیمو تر کرده چند لقمه بخورانند قسم سوم
در حمی بلغمی و ماده وی اگر در خلل رگها عفن شود و لثقه خوانند و این ماده اگر بلغم شور
بود و در عروق نواحی دل و معده باشد ایضا سمی است به محرقه اما در محرقه صفراوی
و محرقه بلغمی از ظهور آثاری که بهر ماده مخصوص شده فرق بین است و اگر خارج
رگها عفن شود نایبه باشد و مواظبه خوانند اما لثقه لازم باشد و بی لرزه اگرچه
فاتر شود ولیکن محسوس نباشد فتور او و نایبه هر روز یکبار رود و باز فردا آید و دیگر
آثار بلغم پیدا بود دیگر آنکه بلغم شور باشد که علامت حرارت در وی پدید آید و هر چون
که باشد حرارت این بحرارت صفرا نرسد و نشان بلغم مالح آنست که ابتدا بقشعریره
کند و برد و لرزه کم باشد و نشان زجاجی آنکه لرزه شدید بود و نشان حامض
آنکه برد شدید بود و نشان حلو آنکه برد و روی کم باشد و در اکثر تا چند نوبت از
قشعریره و برد و نافض هیچ نباشد علاج تا یکهفته سکنجبین عسلی و ماء العسل که در وی
زوفا پخته باشند و کشکاب که در وی قدری بادیان و نخود مطبوخ بود و همی دهند و گلقند

بود ربع دائره اند و وی بعد دو روز نوبت میکند و از انکه روز اخذ وی بحساب
روز ترک چهارم روزست ربع می نامند و برهمین قیاس نامند اسامی این حمی را که
تسمیه وی باعتبار یوم اخذ و ترک نهاده اند چون خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر
همه بکسر الاول و زیاده برین نیز مشهود شده است اما ربع کثیر الوقوع است نسبت
با[illegible] و ربع از دو وجه بیرون نیست یکی انکه از عفونت سوداء طبعی بود و
تقدم تناول چیزهای سودا افزا و ضعف نبض بران گواهی دهد دوم انکه از
سوداء غیر طبعی افتد و چون متحقق است هر خلط که بسوزد سوداء غیر طبعی
می شود پس ربع یا دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و ظهور
آثار هر یک ازین اخلاط بران گواهی دهد و ربع صفراوی با حرارت پیدا شود و زود
میگذرد و پوشیده نماند که تپ ربع از جمله امراض مزمنه است اکثر دیر میماند و باشد که
پنج و شش نوبت منقضی شود و باز عود کند علاج تدبیر مشترک در جمیع اقسام آنست که
روز نوبت خاصه که نوبت اول روز بود غذا و آب ندهند خصوصاً آب سرد و هرچه از جنس
میوه تر باشد و انچه باد انگیز و هرچه گرم و خشک است که سریع التعفن بود منع نمایند و تا ممکن
در نضج کوشند بچیزهای مرطب غذا و دوا و پس از نضج تنقیه نمایند حسب الخلط بدفعات
و در دموی فصد فرمایند اما بعد سه نوبت و در دیگر اقسام نیز فصد مجوز است اما پس از
نضج مگر در صفراوی و انجاکه خون صحیح و صاف برآید فی الفور باید گرفت و از انکه این
تپ دیر میکشد مراعات قوت باید کوشید و پرهیز سخت نباید فرمود و هر ماه فصد
کردن و خون اندکی گرفتن و روز نوبت سه گهری پیش از آمدن تپ محجمه بر سپرز
نهادن بسیار مفید است فائده حمیات که ترکیب افتد کثیر ند و باشد
علاجه مخصوص نیستند مگر شطر الغب و غب غیر خالص و از آنها آنکه بلا انتظام
مختلط مانند و ترکیب مرکبات از سه وجه بیرون نیست یکی انکه تپ هنوز در بدن موجود

باشد که تبی دیگر گیرد و این ترکیب را مداخله گویند دوم آنکه چون یک تپ یکسار شود
و دیگر تپ سر بر آرد و این ترکیب را مبادله نامند سوم آنکه دو تپ معا گیرند خواه که
آنها معا باشند یا نه و این ترکیب را مشارکه خوانند و مشابکه نامند و علاجش بتامل
نمایند تحقیق نمود و هرچه غالب باشد ازاله آن بیشتر مرعی دارند **فصل** در
حمی دق و وی آنست که حرارت غریبه باعضای اصلی خصوص بدل و دیگر
رطوبات طبیعی بدن را شروع در افنا نماید و این تپ تا که در ابتدا است بجز دق
ویرا دق می خوانند لیکن چون بمرتبه دوم رسد و گدازش در اعضا افتد ذبول نامند
و چون ازین هم تجاوز کند و موی ریختن گیرد و مفتت و مخشف گویند و درین وقت
تدارک مشکل است و علامت دق مفرد آنست که تپ نرم لازم باشد و بعد خوردن
غذا برافروزد و نبض صلب و ضعیف و متواتر بود و بعد تناول طعام میل بتقویت
و عظم نماید و چیزی در بول پدید آید علاج بترطیب و تبرید کوشند حسب حاجت
باصلاح غذا و ماوی و هوا و دوا و شیر خر و دوغ درین تپ نافع است اگر با تپ دیگر
باشد و طریق شرب آنها از مطولات جویند و در تمریض مهما امکن بتقویت اعضای
رئیسه کوشند مع مراعات ترطیب تا ممکن باشد احتیاط نمایند که طبع نرم نشود و هرگاه
ضعف پدید آید بار اللحم نیکو چیزی است و بدانکه مرضی است مشابه بدق که اطبا
آنرا دق الشیخوخت نامند و دق الهرم خوانند و وی آنست که حال جوان مشابه
پیران شود و حال پیران خراب تر از آنکه بود گردد ولی حرارت و وی بیشتر پیران را افتد
بجوانان کم و بکودکان کمتر و سبب وی سرد شدن لیست از افراط تبرید در حمیات
یا نوشیدن آب سرد بعد ریاضت یا بموجبی دیگر و علاجش تعدیل مزاج است باستعمال
آنچه گرم تر بود نه بافراط و گاه گاه عسل لیسیدن نافع است و اگر مستحکم شود متعذر
البرء است اما دست از تدبیر باز ندارند که بهلاک عاجل نینجامد و ورق زر سوده مند

بشویند تا خون بسیار برآید و هرگاه امتلای خون باشد فصد مجوزست خاصه که اول شرط بر ورم زده باشند **اورام مغابن** ورم غیر سمی ست که در بغل یا پس گوش یا بن ران پدید آید و وی اگر بسبب قرحه یا جرح عضوی بود چنانچه در بن ران از قرحه پای پدید می آید و مانند آن جدا طلا کردن کافی ست و محتاج تنقیه نیست و اگر بدون آن بود از دفع اعضای رئیس ماده را ادویه مرخیه ضماد نمایند و قطعا رواد عات طلا نسازند بخلاف دیگر اورام که سمیت که در ابتدا استعمال روادعات دران لازم ست و چون ماده وی مجتمع آرد نضج و تفجیر کوشند **آکله** بپارسی خوره گویند و خاصیت وی است که بگوشت نواحی تعدی میکند بسرعت مثلا اگر جبیح در عضوی پدید آید تا تمام بقدر فلوس خیار شنبر وسعت بگیرد و علاج کردن آن داغ دادنست و مع ذلک گل ارمنی با سرکه حوالی آن طلا ساختن و تنقیه بدن بمبالغه نمودن و آب سرکه و آب یا شراب جراحت را شستن و اگر سود ندهد بر نفس آکله داغ دهند بروغن کنجد بدینوجه که روغن کنجد سخت گرم کنند و حوالی آن از خمیر بگیرند و در میانش روغن جوشان بنهند **دمل** ورم معروف ست علاجش تنقیه خون و دیگر اخلاط ست و سکنجبین جرانیدن از ابتدا تا سه روز روادعات نهادن و روز چهارم ابتداء بسپید تخم مرغ سرشته ضماد کنند و چون وی مجتمع نهد بپزند و بشکافند و بعد پاک شدن ریم باندمال کوشند و ادویه منضجه انجیر و علک کوفته ضماد سازند دیگر خمیر گندم با ندک نمک و روغن کتان و عسل آمیزند و بر نهند و ادویه منفجره خمیر ترش و تخم مرو و سرگین کبوتر و آهک آب نارسیده و زرده تخم مرغ و عسل سرشته ضماد سازند و بعد از گشتن شکافتن یا سوزن بهتر از شکافتن بدست **فائده** اگر سیاه ورکه دمل ظاهر شود و آهک بروغن کنجد با سپیده مرغ سرشته طلا نمایند زیاده نشود **شبله** وی ورمی ست بزرگتر از دمل که در دو مکند و عام ست که ظاهر بدن پیدا آید یا در باطن آن و باید دانست که ماده مختلف الالوانست و متنوع الهیات اهم

جذام علتی ست که هیأت اعضا را فاسد میسازد و بغایت وهن شدن ... دگر
آواز و گشاده شدن چشم خاصه وی ست و این را داء الاسد نیز گویند و علاجش
تنقیه بدن ست بفصد و مسهلها می شود و دوام استحمام و ترطیب و دوام غذا
و سعوطها و مروخها و بهترین اغذیه شیر گوسپند ست اگر فقط بر همان اقتصار کنند
بهتر والا بان نیز شاید خورد و هرچه سودا افزاست ترک نمایند و از معالجه این
ملول نشوند که بعد دیر علاج می پذیرد سعفه قروحیست که بیشتر در سر و روی پدید
می آید و وی اگر تر باشد زرد آب ازان بر آید سعفه رطب نامند و شیرنجه گویند
و اگر خشک باشد و قشرهای سپید ازان جدا شوند سعفه یابس نامند علاج در
رطب فصد نمایند و بعد مطبوخ هلیله و شاهترة تنقیه فرمایند و در اصلاح خون کوشند و
زردچوبه پوست انار و مرداسنگ و حنا باریک ساخته بسرکه و روغن گل طلا سازند
در یابس تنقیه سودا نمایند و در ترطیب مزاج کوشند اکلا و طلاء و سعوطا و نوعی ست
از رطب که آنرا شهدیه گویند و نوعیست که آنرا رؤس الابر نامند و نوعی ست که آنرا
عجر گویند و وی مشابه بدنبل بود و در ابتدا سخت باشد و قیح نکند و نوعی ست که آنرا
تینی نامند و نوعی ست که آنرا سعفه حمرا گویند و نشانش آنست که چون سر تراشند
پوست سر سرخ شود و تدبیر همه تنقیه و اصلاح ست جرب بپارسی گر نامند و وی
خارش مع البثور ست پس اگر خشک باشد جرب یابس گویند و اگر تر باشد و زرد آب
از وی بر آید جرب رطب خوانند علاج در جرب یابس ترطیب کوشند ظاهرا و باطنا
و بعد حصول ترطیب تنقیه نمایند بدفعات و بآب گرم غسل کردن و روغن گل
بسرکه مالیدن مجرب ست و در جرب رطب نخست فصد کنند و بعده بحسب غلبه
خلط مسهل دهند و زنهار او و چاره طلا نسازند حکه خارش بی بثور ست و علاجش
همانست که در جرب یابس گذشت و حکه که در اعضای مخصوصه افتد

بود و حنطیه نامند و علاجش بعد تنقیه نمک بسرکه مالیدنست و بروغن گل و حنا
مرغ پیوسته چرب داشتن بلخیه قروح سریع التشوّر دی خشک ریشه ایست که زود از ان
برآید و اکثر با خفقان و غشی پیدا شود و علاجش بعد از تنقیه گل ارمنی بسرکه طلا
کردن است بر سبیل دوام تا که قرحه خشک شود و گوشت صحیح برآید بطم بثره سیاه است
که بر ساق پدید آید و منقرح شود و زرداب سیاه برآید و علاجش بعد فصد باسلیق و افتی معا
از نفس عضو خون کشیدنست بزلو و حجامت و بعده حنا سوخته و مامیران و فته بیخته
بسرکه و روغن زیت مرهم سازند و بکار برند توثه بالتائین الفوقانیین بثره
منقرحه است که در عمق و جسامت و یا در مقعد و فرج ظاهر شود و علاجش آنکه بعد تنقیه
مرهم زنگار نهند و بعد افنای فاسد مرهم احمر مندمل سازند داحس ورم گرم است که
در اصل ناخن پدید آید با درد شدید و ضربان و تمدد قوی و باشد که تب آرد علاجش
بعد فصد و اسهال تعدیل مزاج کوشیدنست و در ابتدا اسپغول بسرکه طلا کردن به
برف سرد کرده و عند شدت وجع بنج و افیون بسرکه طلا کردن پس اگر بدین
تدابیر وجع نشیند روغن زیت گرم کنند و انگشت دران نهند تا ماده تحلیل رود
و اگر کفایت نکند تخم کتان و تخم مرو ضماد سازند تا ورم پزد پس بشگافند
و مندمل سازند ابورسما ام الدم نیز گویند و وی آنست که شریان زیر پوست
بضربه یا سقطه و خون و ریح هوائی که در شریانست برون آید و زیر پوست جمع شود
و خاصه وی است که وقت انبساط شریان ورم پست شود و وقت انقباض بلند
گردد و برای برگشتن و باز آمدن خون و لون ورم بنفسجی و بادنجانی باشد علاجش
تضمید قوابض است چون شیاف بلوط و مازو و دندان [illegible] اجتناب از محرکات خون
ثؤلول غریبه و وی اقسام است یکی آنکه خورد و سپید و سخت بیخ بود و دوم سر النضج بود و از
سر شود اندک اندک ریم برآید و این را ذات الاصل گویند دوم آنکه صلب بود و در

پدید آید وحوالی او تقدر درمی سرخ نماید واین را شیلم گویند سوم آنکه بثور بزرگ شبیه

بدل خرد بود و بر بنا گوش بر آید واین را بثور الاصداع گویند و آنرا چون

نشکافند بجز خون غلیظ بر نیاید چهارم آنکه شبیه بثور الاصداع در پس سر و گردن

پدید آید و آنرا بثور القفا گویند و با وجع شدید باشد و کثیر العدد میشود پنجم آنکه

سخت و سرخ و بی درد باشد و چون بر آید زمانی طویل باستد پس از آنجا غائب

شود و جای دیگر بر آید علاجش بعد تنقیه حسب الماده اضمده بکار بستن ست

و در بثور القفا روغن بنفشه بشیر زنان در بینی چکانند و بیر بالند آبله فرنگ نوعیست

از بثور غریبه و علاجش تنقیه است حسب الخلط حصبه بثور سرخ که بمقدار کاورس بود

با تپ باشد و وی مشهور ست جدری بثور بزرگ ست که بمقدار عدس باشد

و با تپ بود واین را آبله بغرکان گویند حمیقا حبات بزرگ سپید متفرقه ست که

بی تپ باشد و عقل و نفس برقرار بود واین ام الشیلم ست و مسمی ست بخارک خشخشک و

باد آبله علاج تدبیر تپ از مبحث حمیات جویند و تدبیر پزانیدن آبله و خشک کردن و

خشک ریشه جدا کردن و نشان و بی آن ساختن گوشند بطریقی که در طب الاکبر ست

فصل و آنچه بلون جلد تعلق دارد برص ابیض و وی سپیدی غلیظ ست که

بجلد ظاهر شود و اگر عام بود بر بدن برص منتشر گویند بهق ابیض و وی سپیدی

رقیق ست که بر ظاهر جلد ظاهر میشود و فرق بینهما آنست که برص براق بود و هر چون

ماند در عمق جلد سرایت کند چنانچه اگر بعد استحکام وی سوزن بخلانند خون

بر نیاید اما بهق اکثر مدور باشد و دفعه پدید آید و هر چند فرسن شود اما خون از سوزن

خلانیدن بر آید بهق اسود و برص اسود را قوباء منتشر گویند و هر چند پوست درین

هر دو جدا می شود و لیکن پوست بهق رقیق بود و در برص غلیظ همچون فلوس ماهی

علاج در این هر دو تنقیه بلغم باید کرد و در اسودین تنقیه سودا و ترتیب بعد تنقیه برص با تحم

یعنی در بهق و برص سپید ۱۲ — یعنی در بهق و برص سیاه ۱۲

ترب بسر که طلا ساختن در بهق سپید و جزبق سیاه بسر که در بهق سیاه و برص سیاه
نافع ست و خون ماهی سیاه در برص سپید بالخاصیت نفع میدهد کلف مشهور
و بوجه مختص و فرق در کلف و در بهق سیاه اینست که کلف صاف میباشد
و بهق سیاه ذی خشونت نمش نقطه بسرخی مائل ست که در بدن پدید آید
واگر بروجه افتد برش نقطه مائل بسیاهی ست و این نیز بیشتر بروی افتد و
آنچه گفته شد مطابق قول جمهور ست علاج ریوند چینی بعسل ضماد نمایند و دیگر
زرنیخ زرد و آب کشنیز تر طلا نمایند واگر نفع ندهد به بنفشه کوشند بعده تطلیه و
طلا دوا نخست باید که بآب گرم تکمید موضع علت کنند و دوا نیز گرم کرده نهند
خیلان جمع خال ست و آن نقطه خرد مشهور ست سیاه یا کمد که از بدن افراشته
باشد و علاجش همانست که در کلف بکار آید حضرت اینست که خون زیر پوست
بنفشد و از ضربه علاج بعد تسکین الم ضربه برگ کرنب پوده ضماد نمایند وشم
آنست که عضو را بعمل نیلگون سازند چنانچه در زنان دهقانیان مروج ست و تدبیر
زوال وی اینست باید که بنطرون و آب گرم استخوان را بمالند و بعده علک البطم بعسل
نرم کرده ضماد نمایند و سه روز بدارند و بعده دور کرده بآب و نمک گرم کرده بشویند و
باز علک البطم با عسل نرم ساخته ضماد کنند چند کرت همین بیان بکنند تا تمامه زوال گیرد
واگر از بین دور نشود و متقرح سازند بیلاد یا وشنام سرخی مائل بکدورت ست که بر رو
و اطراف ظاهر شود خاصه هنگام سرد و علاجش فصد ست و اسهال بمطبوخ هلیله
واگر با جراحت بود مرهم احمر بکار بستن و از نفس عضو خون کشیدن و صابون طلا کردن
و بعد خشک شدن بآب گرم شستن و باز طلا کردن و شستن نیز نفع ارد فساد لون
یعنی متغیر شدن رنگ بسبب گشتن در آفتاب یا بسبب نقاهت یا بسبب خوردن
زیره و نانخواه یا بسبب غلبه اخلاط علاج قطع سبب نمایند و تنقیه فرمایند و حسب

فصد و مسهل حاجت ۱۲

حاجت باصلاح پردازند و تقویت کوشند و رو شستن آب و باقلا سود دارد و احتراز
سبوسه سر است و آنرا ابریه نیز گویند و علاجش تدهین است و در آب چغندر نمک
انداخته سر شستن و اگر کفایت نکند بتنقیه بلغم و دم و سودا آنچه فرمایند شقوق
اطراف و وجه و شقاق علاج اگر از امور خارجی بود چون گرمی و سردی
قیروطی بکار برند و اگر از امور باطنی بود بترطیب و تنقیه کوشند حسب سبب تقشف و
تقشر جلد تقشف درشتی است و تقشر معروف علاجش تنقیه بدن است و تدهین
بادهان مرطبه تشنج جلد یعنی خراشیده شدن پوست علاج مرداسنگ با گلاب
سایند بمالند و اگر قوی باشد و خوف ورم بود رگ زنند و خرقه ترکرده بر نهند
در اطراف عضو نهند و الا وضع خرقه تر نشاید **فصل ۲** در آنچه بموی تعلق دارد
داء الثعلب آنست که موی بریزد ولی پوست دارد و **داء الحیه** آنکه موی بریزد و
پوست نیز جدا گردد و درین هر دو فساد در جلد لازم علاج آثار هر خلط که پدید آید
تنقیه وی باید کرد **انتشار و تساقط شعر** یعنی ریختن موی بی ظهور فساد در
جلد و علاجش نیز حسب سبب توان کرد و انتشار شعر سر که با آن پوست سر بغایت
نرم نماید مسمی است به **علت نغامه** و نغامه را بپارسی شترمرغ گویند و این مرض با دو
بیشتر افتد و تدبیرش حلق سر است و دو و تدهین بروغن آس و روغن املج
صلع آنست که موی وسط سر رود و فقط علاج آنچه در انتشار گذشت همانست اما اگر
در سن پیری افتد تدارک نتوان کرد **تشقق شعر** علاجش ترطیب و تدهین است
[illegible] آنست که سر جرب نماید و علاجش تنقیه است باطریفلات **شیب** یعنی
سپیدی موی که قبل از وقت آید و وقت او کهولت است و تدبیرش
آنست که یک عدد هلیله مربا هر صبح بخورند و در هر ماهی یک هفته
اطریفل صغیر بکار برند و بعد دو ماه بعد مسهل بلغم بعمل آرند و از جماع و کثرت

کثرت فصد و جماع پرهیز نند فائده برای محافظت شعر روغن لادن و روغن
مورد مالند و برای تطویل شعر با آب آمله سر بشویند و آس و گل سرخ نرم کوفته بیخته با آب
آمله و سرکه اندازند و برای انبات شعر یعنی رویانیدن موی روغن زیت کهنه با خاکستر
قیصوم و زبد البحر سرشته مالیدن نافع ست و آنچه در داء الحیه و داء الثعلب گفته شد بکار برند
و برای حلق شعر آهک و زرنیخ مشهور ست اما حلق خانه با استره بهتر ست و نوره خالی از
مضرت نیست و برای منع انبات موی بیخ و افیون و شوکران بسرکه بمالند و بازو و خون
سنگ پشت و بیضه مورچه نافع ست و برای تجعید شعر یعنی انبوه کردن موی برگ سدر و
مازو و حلبه در آب انداخته آب وی بشویند و برای ترقیق شعر یعنی باریک ساختن موی
خاکستر چوب زرد در نوره آمیزند و علوله ساخته بر موی بگردانند روزی چند بار و بیجا
ندارند تا حلق نکند و برای تبسیط شعر یعنی راست شدن موی تا در هم نشوند روغن
با آب در هم کرده نیم گرم بمالند و برای تسوید شعر یعنی سیاه کردن موی مرداسنگ و
آهک سرد کرده و گل بتانی هر سه برابر بسایند با آب و بر سر نهند بعد شستن موی
با آب گرم و برگ بید انجیر بران بندند و بعد یکپاس و رسازند و با آب گرم بشویند و بروغن
لادن یا هرچه باشد سوای روغن گل چرب سازند و برای تشقر شعر حنا و ورد
شراب و راتینج بهم سرشته و شب و زرنیخ آمیخته بمالند و شقرت رنگی ست میان سرخی
و زردی و برای تحمیر شعر بطبیخ سعد و کندش بشویند و برای تبییض شعر نوره با شب
باریک ساخته و بسرکه آمیخته ضماد سازند فصل ۱ در امراض اظفار یعنی
بیماریهای ناخن برص الاظفار یعنی سپید شدن ناخنها و علاجش حلبه و تخم
کوفته بعسل ضماد کردن ست و اگر کفایت نکند تنقیه باید کرد صفرة الاظفار یعنی
زرد شدن ناخنها و علاجش تخم جرجیر و سرکه طلا کردن ست و تقلیل صفرا نمودن
وجع الاظفار یعنی درد ناخنها و علاجش کسورو و برگ سرو کوفته ضماد کردن

است **تعقف الاظفار** یعنی غلظت است که بیشتر در اصل ناخنان پدید آید و
این را جذام الاظفار نیز گویند و علاجش تنقیه سودا است و مرهم داخلیون و دیگر
قیروطیات نهادن و آشتن تا از تعقف محفوظ ماند **تشقق الاظفار** اگر در طول
ناخن بود مسمی است با سیلان الاظفار علاجش ترطیب است و تنقیه سودا و پیه
مرغ و لعاب حلبه نهادن **تقلع الاظفار** یعنی کنده شدن ناخنان سببش اکثر خاک
بودن و درد باشد علاجش تنقیه بلغم است و اگر حدت خون بود و با درد باشد علاجش
فصد صافن است و حجامت ساق و اگر در ناخن دست بود فصد باسلیق و اگر
در ناخن پای باشد شربت عناب سکنجبین کردن **انتفاخ و حکة الاظفار**
علاجش آب در بساتین است و انجیر کوفته ضماد کردن **رض الاظفار** یعنی
کوفته شدن ناخن علاجش در ابتدا برگ آس و برگ انار کوفته ضماد کردن است و بعد
سکون درد آرد گندم و زیت نهادن **طلقیه** است که ناخن همچون ابرک سپید و
براق و سهل الانکسار شود و علاجش ایارج اصول و گلقند و سکنجبین دادن است و بعد
بادام و بعد نضج مطبوخ افتیمون و حجر [illegible] انیدن و زوفا رطب و با بادام شیرین و پیه بز ضماد ساختن
موت الدم تحت الظفر یعنی مردن خون زیر ناخن علاجش آرد و زفت
طلا کردن است و به ثبت اکثر شستن و گاه گاه تخم جرجیر و سرکه طلا کردن و در روز چند
بار در روغن انداخته کشیدن نفع تمام دارد **فائده** چون خواهند که ناخن ابر کنند
بسبب بی باید که شیح و حنا و شیر در روغن بادام تلخ ضماد کردن بهتر و اگر نخست مرهم داخلیون
ضماد کرده باشند زود آید **فصل ۲** در امراض متفرقه **کثرت قمل و صیبان**
قمل سببش است و صیبان بیضه وی است علاجش تنقیه بدن است و غسل با آب سور و تجدید لباس
زود زود و نوعیست از قمل که آن را قمقام گویند در مسام چسپان میباشد گویا بن موی
است و چون گرمی میرسد جنبش می آیند و این دوا در همه مفید است

رسالهٔ دلائل النبض

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله النافع الحکیم العلام والصلوة علی زبدة الانبیاء و ولادة الکرام و اصحابه العظام بعده پوشیده نباشد که این سطری چند است از صناعت طب در ادلهٔ نبض حال بدن که جهت طالبان این فن مرقوم شده و بدلائل النبض موسوم گشته **مثنوی** وارد امید یوسفی که مدام فیض گیرند از این چه خاص و چه عام خلق عالم شوند از این محظوظ ماند از آفت زمان محفوظ **نبض** حرکتی است از اوعیهٔ روح مرکب از انبساط و انقباض جهت تعدیل روح بنسیم و اخراج فضلات او و اجناس ادلهٔ نبض یعنی چیزهائی که نبض توسط آنها دلالت میکند بر حال بدن ده است **جنس اول** ماخوذ است از مقدار انبساط و انقباض و اقسامش نه است از برای آنکه اقطار سه است طول و عرض و عمق و نبض در هر یک از آنها یا زاید است یا ناقص یا معتدل و از ضرب سه در سه نه حاصل میشود و آن نه این است طویل قصیر معتدل بینهما

عریض ضیق معتدل بینهما مشرف منخفض معتدل بینهما **طویل** آنست
که احساس کرده شود اجزای او در طول اکثر از مقیس علیه و سببش
کثرت حرارت **قصیر** آنکه احساس کرده شود اجزای او در طول
اقل از مقیس علیه و سببش قلت حرارت **معتدل** آنکه احساس
کرده شود اجزای او در طول مساوی مقیس علیه و سببش توسط حال بینهما
ست **عریض** آنست که احساس کرده شود اجزای او در عرض اکثر
از مقیس علیه و سببش کثرت رطوبت ست **ضیق** آنکه احساس کرده شود
اجزای او در عرض اقل از مقیس علیه و سببش قلت رطوبت ست
معتدل آنکه احساس کرده شود اجزای او در عرض مساوی
مقیس علیه و سببش توسط حال بینهما ست **مشرف** آنست که
احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع اکثر از مقیس علیه و سببش
کثرت حرارت **منخفض** آنکه احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع
اقل از مقیس علیه و سببش قلت حرارت **معتدل** آنکه احساس کرده
شود او در ارتفاع مساوی مقیس علیه و سببش توسط حال بینهما ست
اقسام تسعه مذکوره باعتبار مقدار انبساط و انقباض بساطت
ست هرگاه که ترکیب کرده شود هر یک از ترکیب ثنائی و ثلاثی بسیط و
هفت قسم میگردد و فید ترکیب ثنائی و ثلاثی جهت استحاله رباعی و ما فوق
آنست از برای آنکه چهار قسم از اقسام تسعه جمع نمیشود مگر اینکه دو قسم
(دلیل استحاله رباعی و ما فوق آن ۱۲)
از قطر واحد باشد و اجتماع قسمین در قطر واحد محالست چه اعتدال
در هر قسم مع زیادت و نقصان و همچنین زیادت و نقصان در هر قسم
ممتنع الاجتماع ست **ضابطه** در ثنائی آنست که گرفته شود قسم

که در قطر طول است و ترکیب کرده شود با قسمی که در قطر عرض است پس حاصل شود نه قسم بعد از آن ترکیب کرده شود با قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شود نه قسم بعد از آن گرفته شود قسمی که در قطر عرض شده و ترکیب داده شود با قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شود نه قسم دیگر مجموعه بیست و هفت قسم شد چنانکه درین جدول تصویر کرده شود

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عریض	معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر مشرف	قصیر منخفض	قصیر معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل
عریض مشرف	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق مشرف	ضیق منخفض	ضیق معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل

و ضابطه در ثلاثی آنست که دائم حفظ کرده شود و قسم پس اعتبار کرده شود قسم ثالث یکی از سه وجه چنانچه گرفته شود طویل از قطر طولی و عریض از قطر عرضی پس حاصل کرده شود طویل عریض پس این حاصل گردانیده شود ثلثا زیرا آنکه طویل عریض یا مشرف باشد یا منخفض یا معتدل و قس علیه الباقی پس حاصل کرده شود بیست و هفت چنانکه درین جدول نموده شد

طویل عریض مشرف	طویل عریض منخفض	طویل عریض معتدل	طویل ضیق مشرف	طویل ضیق منخفض	طویل ضیق معتدل	طویل معتدل مشرف	طویل معتدل منخفض	طویل معتدل معتدل
قصیر عریض مشرف	قصیر عریض منخفض	قصیر عریض معتدل	قصیر ضیق مشرف	قصیر ضیق منخفض	قصیر ضیق معتدل	قصیر معتدل مشرف	قصیر معتدل منخفض	قصیر معتدل معتدل

معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	معتدل	معتدل	معتدل
مشرف	منخفض	معتدل	مشرف	منخفض	معتدل	مشرف	منخفض	معتدل

جنس دوم ماخوذ است از کیفیت قرع نبض و منقسم میشود بقوی و ضعیف و معتدل **قوی** آنست که قرع کند لحم انامل را اکثر از مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیست **ضعیف** آنست که قرع کند لحم انامل را اقل از مقیس علیه و سببش ضعف قوت حیوانیه است **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال بینهاست **جنس سوم** ماخوذ از زمان حرکت و منقسم میشود بسریع و بطی و معتدل **سریع** آنست که تمام کند حرکت را در زمان اقصر از مقیس علیه و سببش کثرت حاجت روح بنسیم است **بطی** آنکه تمام کند حرکت را در زمان اطول از مقیس علیه و سببش قلت حاجت است **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال بینهاست **جنس چهارم** ماخوذ است از زمان سکون و منقسم میشود بمتواتر و متفاوت و معتدل **متواتر** آنست که زمان سکونش اقصر بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش ضعف قوت حیوانیه است **متفاوت** آنکه زمان سکونش اطول بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیه است **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال بینهاست **جنس پنجم** ماخوذ از قوام عروق و منقسم میشود بصلب و لین و معتدل **صلب** آنست که صلابتش اکثر از صلابت مقیس علیه باشد و سببش کثرت یبوست است **لین** آنکه صلابتش اقل از صلابت مقیس علیه بود و سببش قلت یبوست است **معتدل**

انکه مساوی مقیس علیه باشد وسببش توسط حال بنهاست جنس ششم
ماخوذست از کیفیت ملمس عرق ومنقسم میشود بحار وبارد ومعتدل
حار آنست که جسم عرق احر باشد از مقیس علیه وسببش کثرت حرارت
بارد آنکه ابرد باشد از مقیس علیه وسببش قلت حرارتست معتدل
آنکه مساوی مقیس علیه بود وسببش توسط حال بنهاست جنس هفتم
ماخوذست از رطوبت ما فی العرق ومنقسم میشود بممتلی وخالی ومعتدل
ممتلی آنست که احساس کرده شود در رطوبت فوق مقیس علیه و
سببش کثرت رطوبتست خالی آنکه احساس کرده شود در رطوبت
دون مقیس علیه وسببش قلت رطوبتست معتدل آنکه مساوی
مقیس علیه بود وسببش توسط حال بنهاست جنس هشتم ماخوذست
از استوا واختلاف در احوال نبض ومراد باحوال نبض عظم وصغر
وقوت وضعف وسرعت وبطؤ وتواتر وتفاوت وصلابت ولین
ست وعرق نابض موصوف باستوا وباختلاف در احوال مذکوره
بیکی از سه چیزست اول مجموع نبضات یعنی ثلث نبضات مثلا با تشابه
است در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی ومتخالف در
دیگر پس اگر متشابه بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق گویند و
اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق واگر متشابه باشد در بعضی ومتخالف
در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزی که حاصل شده تشابه در وی و
در چیزی که حاصل نشده دوم اجزای نبضه واحد یعنی چیزیکه واقع
شود از دو وحرکت وحالتی اربعه یا متشابه بود در احوال مذکور یا متخالف
یا متشابه در بعضی ومتخالف در بعضی دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکوره

مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و
اگر متشابه باشد در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزی
که حاصل شده تشابه در و مختلف در چیزی که حاصل نشده سوم اجزای
جزو واحد است از نبضه واحده یعنی اول چیزی که واقع شود در تحت اصبع
واحده و اوسط چیزی که واقع شود در تحت اصبع اوسط و آخر چیزی که واقع شود در تحت اصبع واحده
یا متشابه بود در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر
اگر متشابه بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف
باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه بود در بعضی متخالف در بعضی دیگر
مستوی گویند در چیزیکه حاصل شده تشابه در و مختلف در چیزی که حاصل
نشده و سبب مستوی حسن حال بدنست و سبب مختلف شدت ضعف یا ثقل
ماده جنس نهم ماخوذ است از انتظام در اختلاف و عدم انتظام در و و
منقسم میشود مختلف بمنتظم و مختلف غیر منتظم مختلف منتظم آنست که حفظ
کند یک دور یا دو دور یا بیشتر را و متغیر نگردد و مثال چیزی که حفظ کند دور
واحد را آنست که سرعت مثلا در یک نبضه مقداری معین باشد و در نبضه دیگر
مثل و ثلث آن و استمرار یابد و مثال چیزی که حفظ کند دو دور را آنست
که سرعت در نبضه اول مقداری معین بود و در دوم مثل آن و در سوم مثل و
ثلث مقدار اولی و برین استمرار یابد تا عدد معین و من بعد میشود سرعت
در هر نبضه مثل آن نبضه که مجاور اوست و نصف آن استمرار کند بدین
تا عدد معین پس باز رجوع کند بدور اول تا آنکه تمام کند عدد معین پس
باز رجوع کند طرف دور ثانی همچنان و سبب این قسم ضعف سبب اختلاف
ست از برای آنکه اگر سبب قوی بودی احداث تفاوت و تواتر کردی و باقی نماندی

پس اگر منتهی شود و چنینی که احساس کرده نشود حرکت او را ذنب منقضی گویند و الا ذنب تا

مطرقی نبضی را گویند که قرع کند اصابع را پس عود کند اندکی بجانب مرکز قبل از

وصول بنهایت مرکز عود کند پس تمام کند حرکت انبساط را تشبیه کرده شد بضرب مطرقه

که باز میگردد از مضروب پس مرتفع میشود ارتفاعی اقل از ارتفاع اول و رید ضارب

پس عود میکند مرة ثانیه جالینوس گفته یا فتم در نبض مطرقی عود را مرتین و اطبا اختلاف

کرده اند که مطرقی نبض واحدست یا دو نبضه و اختیار کرد شیخ اول را و امام گفته که خلاف

لفظی ست از برای آنکه اگر شرط کنیم در نبضه انبساط و انقباض تا قین مطرقی نبضه واحده

باشد و الا نبضتین و سبب مطرقی قوت قویه و حاجت شدیده و آله صلبه است پس مطاوعت

نمیکند در حصول کمال انبساط بلکه منقطع میشود قبل از حصول بسوی غایت پس شدت حاجت

میخواند قوت را با تمام فعل او پس ملحق میشود ضربه دیگر و گاهی سببش ضعف قوت میباشد

از برای آنکه چون قوت عاجز باشد از بسط شریان عارض شود او را توقف میان نقطه

مرکزیه و محیطیه از جهت استراحت و گاهی از جهت شاغلی که مشغول دارد طبیعت را از

کمال انبساط میباشد همچنانکه عارض شود در فزع مفرط پس نزدیک زوال او تمام کند حرکت

را **ذو الفترة** نبضی را گویند که واقع شود در سکون وقتی که متوقع باشد حرکت

چون با بین مسافت مثلا یا در مرکز بعد از سکون داخلی جهت مانع از انبساط ثانی پس

متصل شود سکونی دیگر بسکون اول یا در محیط بعد از سکون خارجی مثل ذلک و سببش اعیای

قوت یا استراحت یا عارض مناقض که متصرف شود بسوی او طبیعت دفعة چون غم مفرط

واقع فی الوسط نبض را گویند که واقع شود در حرکت وقتی که متوقع بود

سکون کما بین الحرکتین و فرق میان واقع فی الوسط و مطرقی آنست که قرعه ثانیه در

واقع فی الوسط بعد از تمام انبساط اول و قبل از اتمام انقباض اوست و در مطرقی

جزئیست از انبساطی که قرعه اولی اول اوست و سبب واقع فی الوسط شدت حاجت

که فضلهٔ هضم ثالث است و این ثقل جوهریست مسمی برسوب امر دوم آنکه دلالت
بول بر احوال کبد و مثانه اوضح است از دلالتش بر آلات غذا از جهت انفصال اکثر او از
کبد و کثرت مکث او در مثانه و احتباس او لهذا بول یعنی چیزی که بول توسط آنها دلالت
میکند بر حال بدن هفت است جنس اول لون است و اصول این جنس پنج اصل اول
از اصول لون اصفر است و محتویست بر پنج طبقه طبقهٔ اول تبنی است که صفرتش چون
آب تبن اندکست و مائل است به بیاض و دلالت کننده است بر برد از برای آنکه لون
تبنی یا از جهت کثرت مائیت است یا از جهت قلت صفرا و هر یک ازین هر دو دلیل
برودت و این حکم اکثریست از برای آنکه امکان دارد که لون تبنی از جهت میل صفرا بجانب
دیگر باشد طبقهٔ دوم اترجی است که صفرت او شبیه است بصفرت قشر اترج
و حادث میشود از مخالطت صفرا زاید بر چیزی که در تبنی است و دلیل اعتدال
است طبقهٔ سوم اشقر است که صفرتش مائل است بحمرت و دلالت کننده است
بر حرارت طبقهٔ چهارم ناری است که صفرت او شبیه است بلون نار و دلالت
کننده بر حرارت زائده بر چیزی که در اشقر است طبقهٔ پنجم احمر ناصع است که مسمی
است بزعفرانی چه لونش مشابه بشعر زعفران است بخلاف ناری که مشابه صبغ زعفران
و دلالت کننده است بر حرارت زائده بر چیزی که در ناریست اصل دوم از اصول
لون احمر است و منطوی است بر سه طبقه طبقهٔ اول اصهب است که او زاید
حمرتی است و نزدیکست به بیاض و دمی که موجب آنست لابد است از آنکه رقیق باشد
طبقهٔ دوم وردی است که او را حمرتی زائده است بر حمرت اصهب و دمی که
موجب آنست لابد است از آنکه غلیظ باشد طبقهٔ سوم قانی و اقتم است
که او را حمرتی است مائل بتیرگی و دمی که موجب آنست لابد است از آنکه اغلظ باشد
و سبب جمیع این طبقات ثلثه غلبهٔ دم و حرارتست علی مراتبها و گاهی لون ابوال با وجود

برد احمر میباشد چنانکه در فالج و سوء القنیه بسبب ضعف کبد و قلت تمیز مائیت از دم و لون ناری از طبقات صفرت اول ست بر حرارت از طبقات حمرت از برای آنکه صفرت از جهت اختلاط صفراست و حمرت از اختلاط دم و حرارت صفرا اشد ست از حرارت دم و ایضا غالب ست بر صفرا جزء ناری و بر دم جزء هوائی و حرارت نار اشد ست از حرارت هوا اصل سوم از اصول لون خضرت ست و مشتمل ست بر چهار طبقه طبقه اول فستقی ست که آن اخضری ست مائل بزردی و دلالت می کند بر برد و تجمد از برای آنکه این لون حاصل میشود از اختلاط سوداء بصفرا و غالب آنست که سودا از برد و تجمد حاصل شود و قرشی در شرح کلیات آورده که لون فستقی نزدیک من دلالت میکند بر احتراق صفرا از برای آنکه سودائی که از برد حاصل میشود با کمودت میباشد نه با صفرت طبقه دوم نیلنجی ست و او لونی ست که خضرت او فوق خضرت فستقی ست و مشابه رنگ نیلی بود که در آب حل کرده باشند و این لون نیز دلالت میکند بر برد و تجمد اما برد درین اقوی ست و فستقی و نیلنجی میشوند در صبیان بفالج و یا تشنج از برای آنکه در بدنهای ایشان رطوبت غالب ست طبقه سوم زنجاری ست طبقه چهارم کراثی و این هر دو لون دلالت میکند بر افراط حرارت محرقه و فرق بینهما آنست که زنجاری مائل ست به بیاض از جهت شدت حرارت در و بخلاف کراثی اصل چهارم از اصول لون اسود ست و آنرا اسباب ست و سبب اول احتراق ست باین طریق که یافته شود در بدن صفرای حاده پس احتراق کند چیزیرا که مخالط ست با او لست از اخلاط و سبب اسوداد محترق بحرارت آنست که چیزیکه باقی ماند در وی بعد از احتراق از رطوبت مانع از شدت متوجه سطح ظاهر او شود پس نفوذ نکند ضوء در وی پس وی را سواد عارض گردد از برای آنکه کسافت سبب سواد است چنانچه در انگشت محسوس شود و علامت سوادی که حاصل شود بسبب احتراق یکی از دو چیز ست

و بدانکه از علامات این سوداء یعنی سوداء احتراقی آنست که سوزش در احلیل و لهب و اشتعال در تمام بدن باشد ۱۲

اول آنست که با صفرتی باشد که بزعفرانی زند دوم آنکه متقدم باشد او را بول قوی

الرائحه یا احمر سبب دوم حمو بست باین نوع که یافته شود در بدن ها و باره که تحمید

کند چیزیرا که مخالط مائیت بولست از اخلاط و حمو دسودیست از برای آنکه ابخره

متراکم شود در سطح او پس تکثیف کند جسم را این عارض شود اسود او از جهت حادث

گرود سواد طره را که او را بر درسد و علامت سوادی که حاصل شود بسبب جمود دیگر

از دو امرست امر اول آنست که با کمودت باشد امر دوم آنکه متقدم باشد او را بول

اخضر عدیم الرائحه یا ذو رائحه که دلالت کند بر برد چون جمود صفت سبب سوم حرکت ماده

سوداویه است که تحریک کند طبیعت آنرا بر سبیل تنقیه و بحران و اخراج کند از طریق

بول بچنانکه در حمیات سوداویه و علامتش آنست که در روز بحران باشد و از عقبش

خفت حاصل شود و متقدم باشد او را علاماتی که دلالت کند بر نضج ماده سبب چهارم

تناول شیء صابغست چون شراب اسود که طبیعت تصرف نکند در و پس برون آید

بحالت خود مع بول و عدم تصرف طبیعت در و یا از جهت سقوط قوت کبد ست

و این در غایت رداءت ست یا از جهت بودن او ست زائد بر قدر کفایت و

درین خطری نیست اصل پنجم از اصول لون ابیض ست و منقسم شود به دو قسم قسم اول

لو نیست که مفرق بصرست چون لون لبن و غیر مشف ست و نفوذ نمیکند در و بصر

یعنی باز نمیدارد ماورای خود را از ابصار و یافته نمیشود در بول مگر با غلظ و اطلاق

بیاض برو حقیقت ست و دلالت میکند یا بر غلبه بلغم و برد و یا بر ذوبان شحم یا اعضاء اصلیه

و علامت ذوبان شحم آنست که بول با بیاض و دسمی باشد و سببش حرارت قویه است

که اذابه و سومات بدن کند و این فی الحقیقت منجمد شود در قاروره و علامت ذوبان

اعضای اصلیه چون عصب و عظام آنست که بول شدید البیاض بود و این از حمی

دق پیدا شد و علامتش بول و ضمور قوی است قسم دوم لونی ست که مشف ست

و این مهلک ست

وآن بر دو نوع است **نوع اول** از شفف چیزیست که آنرا مطلق لون نیست
چون هوا و اجرام فلکیه و باز نمیدارد ما ورای خود را اصلا از ابصار **نوع**
دوم از شفف چیزیست که آنرا لونی است چون آب نیلی بسیار صافی و این نیز باز نمیدارد
ما ورای خود را از ابصار بکرانه گی و نوع اول را ابیض نمیگویند از برای آنکه عدیم
اللون است از این جهت ممکن نیست رویت او و نوع ثانی را ابیض میگویند و اطلاق
ابیض بر و مجاز است از برای آنکه او را غیر بیاض فی نفسه لونی است و از این جهت
ممکن است رویت او بخلاف هوا مثلا و منعکس میشود شعاع از و منعکس نمیشود از
هوا و وجه مجاز آنست که چون مثل این شفف را عارض شود تکاثف یا تفرق بسوی
اجزای صغار بسیار شود و بسبب این اجزای مذکور سطوحی که مرئی شود ابیض اما تکاثف
چون چیزیکه عارض شود آب را و هستی که منجمد گردد و اما تفرق چون چیزیکه حادث گردد
آب را و هستی که کف کند و مردم گمان برند که بیاض موجود است در آب و مظهر او
تکاثف و تفرق و این غلط است و این قسم از بیاض در بول یاد دلالت کند بر عدم
تصرف طبیعت در آب جهت بطلان هضم کبد از استیلای برد یا بر سده که منع کند نفوذ
صابغ را پس بیرون آید بول برنگ آب **جنس دوم** قوام بول است و بول
قوام او یا رقیق است یا غلیظ یا معتدل بینهما از برای آنکه خالی از آن نیست که او را
قوامی محسوس است زائد بر قوام مائیت یا نیست اگر نیست رقیق است و اگر است
میرسد بعد سیلان بالی رسد اگر میرسد غلیظ و اگر نمیرسد معتدل بینهما و سبب رقیق
عدم نضج است یا کثرت شرب آب یا سده و شناخته میشود موضع سده بثقل و تمدد
و سبب غلیظ عدم نضج است یا نضج خلط مفرط الغلظ و علامتش تقدم افراط غلظ
و سبب معتدل بینهما نضج است **جنس سوم صفا و کدورت است** و
و صفائی آنرا گویند که متشابه الاجزا باشد و منع بصر نکند از نفوذ و کدر آنرا گویند

گرشتشابه الاجزا نشانه بعضی از اجزای او منع بصر کند از نفوذ و صفا از علامات نضج
سکون مواد است و کدورت از امارات عدم نضج و ثوران اخلاط و کدر از غلبه
از جهت سقوط قوت و از جهت ورم باطن می باشد و غلیظ مفارق کدرست با
قوام **جنس چهارم رائحه بول است** بول بحسب رائحه یا منتن است یا عدیم
الرائحه یا معتدل یا منتن دلالت کننده است بر یکی از دو امر امر اول افراط عفونت
اخلاط امر دوم قروح یا جرب در آلات بول و این اکثر در مثانه باشد از برای آنکه انصباب
بول بیشتر در او بود پس تاثیر قروح مثانه در افشای رائحه اکثر باشد و فرق میان امرین
مذکورین بوجوه است اول آنکه کائن از قروح آلات بول میباشد با وجع در عضو
متقرح بخلاف کائن از عفونت اخلاط دوم آنکه کائن از قروح با قیح و قشور میباشد
بخلاف کائن از عفونت بحسب قوت مریض و ضعف او بیش و کم میشود بخلاف کائن از قروح
و اما عدیم الرائحه دلالت کننده است بر جمود اخلاط و فجاجت او و از جهت سقوط قوت
میباشد و این قسمیست که عاجز شود قوت طبیعت از دفع خلط تا تعفن البول پس اگر باشد
این در عقب بول شدید النتن دلالت کند بر اعراض طبیعت از مقاومت مرض
پس ناچار باشد از انتظار موت و اما معتدل دلالت کند بر نضج ماده **جنس پنجم زبد**
بول است و زبد در بول حاصل میشود از رطوبات لزجه که مخالط اوست ریح خارج
مع البول و دشوارست بر وی که خرق کند آن رطوبات او بیرون آید پس متعلق
شود و بول را زبد و حبب که امتداد رطوبت لزجه حول ریح غلیظ است و هر چند
رطوبات لزجه او فرو ریاح ممدوده او اکثر باشد بول از زبد بیشتر بود و کثرت زبد و کبر
و بطوء انفقاء و زوال او دلالت کند بر کثرت ماده غلیظ لزجه و غلبه ریاح **جنس ششم**
رسوب است و رسوب در لغت استقرار اجزای غلیظه در اسفل مایعات و در
اصطلاح اطبا هر جوهر اغلظ از مایعات و متمیز باشد از آن و برابر بود و این که از

اسفل باشد یا در اوسط یا در فوق اول را رسوب راسب گویند دوم متعلق سوم
غمام و اطلاق میکنند رسوب را بر غمام و متعلق از برای آنکه چیزی که از شان اوست رسوب
متسفل میشود و در وسط یا باشد وقتی که منع کند مانعی از رسوب پس بجهت آنکه این
صفت که بالقوه در وست گفته میشود او را رسوب رسوب یا دال ست نضج ماده و آنرا
رسوب محمود خوانند یا غیر دال بر و آنرا رسوب ردی خوانند و رسوب محمود را اوصاف
ست اول بیاض از برای آنکه نضج بیاض ضمیست و فعل با ضمیر تشبیه باعضاست و اعضا
ابیض اند پس مشابهت در لون تابع باشد نضج را و فضلات منهضم گبدی احمر بود و لیکن
مثانه و غیر آن از مجاری تغیر میدهند حمرت را پس ظاهر نمیشود و در رسوب دوم ملاست
از برای آنکه دلالت میکند بر آنکه تمامی اجزای رسوب قبول کرده است نضج را سوم استوا
که متشابه الاجزا باشد یعنی بعضی غلیظ نباشد و بعضی رقیق چهارم اجتماع اجزا از برای آنکه تشتت
آنها از ریاح مانع از اتصال بعضی ببعضی باشد و مخالطت ریاح بول از قباحت بود
و رسوب محمود سه قسم است افضل او رسوب راسب است پس متعلق پس غمام بدو وجه
وجه اول آنکه غالب بر اعضا اجزای ارضیه ست تا صلب قوی بود و فضول منتفع بول
وقتی که نضیج بود و شبیه باشد باعضا و غالب باشد بر و ارضیت پس نشانش آن بود که
متسفل شود و پس چیزی که از و متسفل شود نزدیکتر بود بنضج وجه دوم آنکه اکثر سبب تعلق
ریح بود و هر چند که ریح بیشتر باشد تعلق بیشتر باشد و کثرت ریح دلالت کند بر عجز قوت از
نضج ماده و رسوب مذموم آنست که با قیه نشود و در اوصاف مذکور و آن نیز سه قسم است
افضل او غمام پس متعلق پس راسب و این وقتیست که طفو از جهت حرارت مصعده
باشد از برای آنکه همچنانکه حرارت مصعد ست ملطف نیز هست تا وقتی که طفو
از مخالطت ریح قاهره اجزای ارضیه را که از شان اوست تسفل باشد از جهت میل
ریح بسوی فوق پس راسب افضل از متعلق و متعلق افضل از غمام بود از برای آنکه

درین هنگام ریح و ثقل کمتر باشد و فضول مندفعه در رسوب مائی یا از اعضا باشد یا از
رطوبات چه ثبت در بدن جسمی که باشد از رسوب غیر این هر دو کائن از اعضا
یا باشد از اعضای اصلیه و آنرا خراطی گویند یا نباشد پس اگر از اعضا اصلیه نباشد
در و دهنیت باشد آنرا وسمی خوانند یا نباشد دهنیت در و آنرا لحمی گویند و خراطی
یا از ظاهر عضو باشد یا از باطن عضو پس اگر از ظاهر عضو باشد آنرا قشوری خوانند
و اگر از باطن عضو باشد پس این منفصل اگر اجزای کبار عراض سپید یا احمر باشد آنرا
صفائحی گویند و ابیض از مثانه و احمر از کلیه یا کبد باشد و اگر نباشد اجزای کبار عراض
پس اگر باشد احمر آنرا کرسنی خوانند و اگر نباشد نخالی گویند و کائن از رطوبات
بعضی مائل بحمرت دلالت کند بر احتراق دم و بعضی کمدست دلالت کند بر احتراق
بلغم و بعضی اصفر ست و دلالت کند بر غلبه صفرا و بعضی اسود ست و دلالت کند بر
احتراق سودا و تمامی اینها که مذکور شد در بولیست که آنرا رسوب بود اما عدم رسوب
را اسباب است اول عدم نضج دوم سدّه سوم قلت ماده و رسوب در اصحا اکثر باشد
از جهت خلو عروق آنها از خلط واجب الاندفاع ببول و اگر باشد رسوب ایشان هم
بود و باشد از فضل غذا و جوان را نیز رسوب کمتر بود از جهت قلت فضول آنها
خصوصا وقتی که مرتاض باشد از جهت کثرت تحلیل بسبب ریاضت و در بعضی
فربهی که تارک ریاضت باشد رسوب بسیار بود و از انواع رسوبات رسوبی که
ثفل در و مده بود و مخاطی که ثفل در و خلط خام غلیظ باشد و بسیار باشد که یافته شود
در عرق النسا و وجع مفاصل و فرق میانهما بعد از مشاکلت هر دو در لون و سپیدی
آنست که مدی منتن بود و متقدم باشد ورا ورم و اسان بود اجتماع ثفل و تفرق
در و بخلاف مخاطی درین احکام جنس هفتم مقدار بول ست بول یا اقل
ست از طبعی یا اکثر ازو یا مساوی او و اسباب کثرت بول بسیار ست از آنجمله

هست بسیار خوردن آب تنها یا ممزوج بمشروب و حکم خوردن ممزوج بمشروب
دارد خوردن میوه های تر و از آن جمله ست ذوبان اعضا و خروج ذائب
بطریق بول چنانکه در حمیات محرقه و از آن جمله است استفراغ ماده محتقنه
در بدن چنانکه در بحران ادراری و فرق میان بحرانی و ذوبانی آن بود که
بیمار در بحرانی بقوت بود و از عقب آن راحت یابد بخلاف ذوبانی و ایضا
ذوبانی حرارت قویه بود و بول او رائحه حاده باشد و در روز بحران نباشد
و اسلم بول ردی چون اسود و غلیظ چیزی بود که اغزر باشد یعنی استفراغ
کرده شود و دفعة کثیراً لا منقطعاً قلیلاً از برای آنکه اول دلالت کند بر قوت طبیعت
و ثانی بر ضعف طبیعت و اسباب قلت بول نیز بسیار ست و از انجمله ست فرط
تحلیل رطوبات از جهت شدت تخلخل ابدان و اتساع مسام و حرکت مفرط و از انجمله
ست فنای رطوبات بدن از جهت فرط حرارت و این سبب خبیث ترین اسباب است
از برای آنکه اول زوال رطوبت ست بعد از وجود او و ثانی انتفای وجود او ست
ابتدا و از انجمله ست سده که در مجاری بول منعقد شود سوی مثانه است پس بیرون
نیاید مگر رقیق قلیل و باقی ماند غلیظ کثیر و از انجمله ست اسهال که اسهال موجب
انصراف مائیت بجانب معده و امعاست و افراط قلت بول با قلت تحلل منذر
ست باستسقا و دلائل بول در صفرت و سواد و بیاض غیر از رنگ لابد بول قبل

خاتمه

احکام بول را چو ز ده فصل گوئمی — بهر تو جمع کرده جمع برادران
تاریخ سال آنکه شود روشنت بدل — قارورۀ کبیر چهار صد و سی فزا بران

۹۴۲

تمت

صحت نامہ میزان الطب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵	۸	باہہ	باہم	۲۹	۱۲	منفوص	مصوص
۶	۱	یکند	می کنند	//	۱۳	شوربادو	شورباء
//	۱۵	آبی	آبی	۳۲	۱۱	پیشں	بیش
۸	۳	تیہا	پتہا	۳۴	۱	مخفف	مجفف
//	۱۵	کاد	کاد	//	۵	سہرور	سہرآور
۱۲	۳	نہد	نہند	۵۲	۵	وبق	دبق
//	۱۷	ضرری	ضروری	۵۳	۱۳	تونة	توتة
۱۶	۱۳	سعتدل	معدل	۵۵	۱	غرنیزی	غریزی
//	۱۹	ازاکہ	ازانکہ	۵۹	۵	بازد	بازو
۱۹	۱۵	ملامیت	ملاست	۶۶	۱	کند	کنند
//	۲۱	بار	باد	۸۰	۱۵	مغالطہ	مغالیطہ
۲۰	۱۲	بداند	بدانند	//	۱۹	والکبد	والکبد
۲۱	۱۷	تخم کثوث	تخم کشوث	۸۳	۱۹	فائکہ	فائدہ
۲۶	۸	عتب	عقب	۹۴	۵	مکسف	مکثف
۲۸	۱۹	کرویا	کرویا ولہ	۱۰۳	۶	یادخلط	یاخلط
۲۹	۴	اسفید باج	اسفید باج	۱۱۷	۴	باجس	ناجس

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱۶	۵	منہیات	مخرجات
//	۱۶	نفض	نقض
۱۲۰	۲	منہیات	منہیات
//	۶	ارود	اروده
۱۲۲	۱۱	ضرت	ضرر
۱۳۷	۲۰	شہاد	شہادہ
۱۴۱	۸	مثبتات	بند بینیہ
۱۵۲	۲۰	دوادانہ	دواسانہ
۱۶۴	۱۴	کاویانہ	کاویانہ
۱۶۵	۲	فادزہر	فادزہر
۱۸۲	۱	فاوزہر	[illegible]

رسالهٔ بحران

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله الحکیم الوهاب ونصلی علی رسوله محمد صاحب الحکمة وفصل الخطاب وعلی آله الاطیاب
واصحابه الانجاب اما بعد میگوید بندهٔ مسکین محمد بدر الدین بن خواجه جمال الدین غفر
الله له ولوالدیه واحسن الیهما والیه که این فوائد چندیست مسمی به مختصر البیان فی
ضروریات البحران ملتقط از رسالهٔ مستغنی عن الاوصاف در نظر اهل انصاف جامع موتمن این
فن حاوی فوائد نو و کهن جان حکمت یونان مسمی بغایة البیان فی ما یتعلق بالبحران تصنیف طبیب حاذق
حکمت نادرش سر امد اطبای جهان محسود اماثل و اقران یکتای زمانه بوعلی روزگار یگانه عصر جالینوس وقت
حضرت استادی حکیم علی حسین عمم فیضه الی تعاقب الملوین که بدست شفایش بدست اعجاز
و تدبیر صائبش امراض لا دوا را خانه بر انداز روح علی عباس محو بسی سحر اقتش ایمان کامل آورده و
مسیحائی او دعوای ابن سهیل مسیحی باطل حسب اصرار و استدعاء او مردم دیده آورده نقش
نگین مروت مجمع فضائل کونین حاجی حرمین شریفین حاجی محمد حسین عزز الله
تعالی فی الدارین بکمال استعجال بنا بر ضمیمه کردن رسائل مطبوعه طبیه که بسر انجام
طبع بر آورده بودند در قالب تحریر کشیده شد بتوفیق الله الاحد التماس بخدمت
احبه اینکه اگر به سهوی مطلع شوند باصلاح آن کوشند و بذیل عفو پوشند
بدانکه لفظ بحران یونانی ست یا سریانی و معنی آن شدت تغیرست یا فصل خطاب

و در اصطلاح اطبا عبارتست از کوشیدن طبیعت با علت و بدان سبب در بدن بیمار
تغیر عظیم ظاهر شدن بحالی بهتر یا بدتر و تشبیه داده اند مرض را بدشمن باغی و طبیعت را
بپادشاه حامی و بدن را بملک سلطان و یوم البحران را بروز مقابله و قتال پس هنگام کارزار
لامحاله سلطان را دفعةً یا تدریجاً غلبه باشد تام یا ناقص و یا بالعکس و ازین اقسام تغیر مشکل
هویدا میشوند و همچنانکه در روز قتال از طرفین اسباب جنگ و حرب مهیا باشند و امور خطرناک
مانند آوازهای سخت و چیزهای وحشت آمیز و خوف و تحیر پیش آیند همچنان درین روز بیمار را
قسم اضطراب و کرب و قلق عظیم و حرکات صعبه و شنیدن آوازها چون دوی و طنین
و تشویش افعال مریض لاحق میشوند پس روزیکه بحران واقع شود مریض را بهیچ وجه تحریک
نفرمایند زیراکه تحریک صناعی اگر موافق تحریک طبعی شود موجب استفراغ مفرط گردد و دران
مخافت ضعف بل سلب قوت و هلاکست و اگر مخالف تحریک طبعی بود تشویش در افعال
طبیعت واقع گردد و طبیعت از فعل تام خود که بدون عائق واقع بود باز میماند و بحران
جید و اخراج ماده و استیصال مرض بوجه اکمل نمیشود و ازین جهة در روز بحران از مسهلات
و مستفرغات بل از محرکات ممانعت فرموده اند حتی که اگر مریض متحمل باشد از غذا باز دارند
والا بقدر ضرورت و بتقاضای وقت غذای لطیف سریع الهضم بکار برند **فائده** بدانکه
بحرانیکه بدفع ماده بود بر پنج نوعست. قی و اسهال و رعاف و ادرار و عرق و بحران که
بعرق و ادرار بود ناقص باشد چه ماده رقیق مندفع میگردد و غلیظ باقی میماند و بحرانیکه بقی
یا اسهال یا رعاف بود تام باشد **فائده** بحران را تقدم اعراض لازم است مثلاً اگر روز
بحران شود علامات و اعراض در شب متقدم شوند و اگر شب واقع شود در روز ظاهر گردند
و هر یکی را از استفراغات خمسه علامات جداگانه متقدم میشوند مثلاً علامت قی ضیق النفس
و غثیان و تقلب نفس و تلخی دهن و درد فم معده و اختلاج ان و تاریکی چشم و سقوط نبض
و اختلاج لب زیرین و علامت اسهال درد امعا و [illegible]

هویدا شوند و رجوع بصحت کند دفعةً و همچنان در مرض و رجوع بهلاکت کند دفعةً ۱۲ منه

بثقل و نفخ بطن و درد پشت و انصباغ براز و قراقر و اسهال و عدم علامات قی و رعاف و غیره و نبض
صغیر و قوی و صلب بود و علامت رعاف ثقل سمع و دوی و طنین و اشتعال سر و اشک و تبارق
روبروی چشم و خارش بینی و ضربان رگهای سر و بودن مرض صفراوی یا دموی خصوصا
وقتیکه بیمار جوان باشد و علامت ادرار ثقل مثانه و غلظت و کثرت بول و عدم اسهال یا دو
بطرف دیگر و در زمستان بیشتر از دیگر فصول افتد علامت عرق انتفاخ بشره و رنگینی بول
بروز چهارم و غلظت آن بروز هفتم و موجیت نبض **تنبیه** بر علامات استفراغات همیشه متوجه
باشند اگر طبیعت بقوت دفع ماده نماید عین مقصود و مراد است والا گاهی طبیب حاذق را
احتیاج باعانت طبع شود و در صورتیکه طبیعت مهیا کند ماده را برای اخراج و بسبب ضعف خود
استیصال آن نتواند کرد **فائده** بدانند که هر مرضی را که آخر بسلامت بود چهار مرتبه باشد
ابتدا تزاید انتها انحطاط بحران در انحطاط نمیشود و بحران تام در وقت انتها باشد و آنچه در
ابتدای مرض افتد مهلک است و آنچه در زمان تزاید آید ناقص و ردی بود و بدانکه در ایام مرض
بعضی روزهای بحران اتفاق میافتد که آنرا ایام الباحوریه نیز گویند و بعضی روزهای خبر دهنده که بحران
می خواهد شد و آنرا ایام الانذار گویند و بعضی روزها نه از باحوری باشند و نه از انذار اما بحسب
انحراف بحران در آن روز واقع می شود و آنرا ایام واقع فی الوسط گویند و اما ایامیکه در آن
بحران افتد تام و نیک باشد یازده روزند چهارم و هفتم و چهاردهم و بستم و بست و یکم و بست و
چهارم و بست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و بنابر تسهیل حفظ مبتدیان دو
دو بیت یاد کرده شد **نظم** دال زا دیا و دال و کاف و کا + کاف دال و
کاف زا سیدان یقین + لام الف یا لام دال و لام زا + میم ایام بحارین را
گزین + و ایام واقع فی الوسط شش روزند سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و
و هفدهم و ایامیکه در آن بحران ناقص افتد و با رنج و خطر باشد هشت روز ششم
و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و هژدهم و نوزدهم و ایامیکه در آن بحران

تا باشد سیزده روز است بست ودوم ۲۲ بست وسوم ۲۳ بست وپنجم ۲۵ بست وششم ۲۶ بست وهشتم ۲۸
بست ونهم ۲۹ سی ویکم ۳۱ سی ودوم ۳۲ سی وسوم ۳۳ سی وپنجم ۳۵ سی وششم ۳۶ سی وهفتم ۳۷ سی ونهم ۳۹
وبجهت تسهیل حفظ مستعملان جدولی جامع اقسام اربعه موافق اکثر اطبای نامدار مرقوم میشود

جدول ایام بحران ومسهل وواقع فی الوسط وخلافی برای تسهیل حفظ موافق معمول اکثر اطبای نامدار

۱	بحران	۱۱	بحران جید	۲۱	بحران محمود	۳۱	بحران
۲	خلافی	۱۲	مسهل بالاختلاف	۲۲	مسهل بالاختلاف	۳۲	مسهل بالاختلاف
۳	بحران	۱۳	بحران محمود	۲۳	مسهل بالاختلاف	۳۳	مسهل بالاختلاف
۴	بحران	۱۴	بحران جید	۲۴	بحران	۳۴	بحران
۵	واقع فی الوسط	۱۵	خلافی	۲۵	مسهل بالاختلاف	۳۵	مسهل
۶	بحران ردی	۱۶	مسهل بالاختلاف	۲۶	مسهل	۳۶	مسهل بالاختلاف
۷	بحران محمود	۱۷	بحران	۲۷	بحران	۳۷	بحران
۸	مسهل بالاختلاف	۱۸	بحران	۲۸	خلافی	۳۸	مسهل بالاختلاف
۹	بحران	۱۹	یوم مسهل بالاختلاف	۲۹	مسهل بالاختلاف	۳۹	مسهل بالاختلاف
۱۰	یوم مسهل بالاختلاف	۲۰	بحران	۳۰	خلافی	۴۰	بحران

فائده بسیار باشد که در امراض حاده تا سه یوم علامات بحران میماند پس درین صورت در هر کدام روز که علامات بحران زیاده باشد همان روز را یوم البحران باید شمرد خصوصا که یوم الانذار نیز بران گواهی داده باشد و آن روز روز بحران هم بود **فائده** این همه که گفته شد از تعداد ایام باحوری در امراض حاده واقع میشود و اما در امراض مزمنه عدد ماه و سال چون عدد روزهای امراض حاده بود چنانچه در ربع سنه و آنکه بعضی هفت ماه چون هفت نوبه غب باشد بالجمله بعد صد و بیست روز بحران یا پس هفت ماه باشد یا پس هفت سال یا پس از چهارده سال یا پس بیست و یک سال و بقراط بعد از چهل روز بحران روز شصتم و هشتادم و صد و بستم ۱۲۰ از روزهای بحران شمرده و بدانند که در حمی غب یوم النوبه روز بحران میباشد پس باید که احکام بحران در روز نوبه ملحوظ خاطر دارند و احتیاط کنند که در وقت پرهیز سکم واقع نشود **فائده** معمول اکثر اطباست که اگر حدوث مرض قبل از انتصاف نهار باشد آن روز را در حساب مرض کامل تمام میگیرند و اگر بعد انقضاے نصف النهار باشد ترک میکنند ظاهرا سببش اینست که یوم بلیله نزد ایشان از نصف النهار تا نصف النهار دیگر است باقی برین اکثر امور مذکوره خصوصا علت وقوع بحران حساب واخذ و ترک روز حدوث مرض مع اختلاف طرق در غایة البیان فی ما تعلق بالبحران مذکور است اینقدر برای تعلیم مبتدیان و حفظ اطفال مرقوم شد والحمد لله اولا و آخرا ظاهرا و باطنا